النحو الجامع

شامل کلیه مباحث نحو توأم با ترکیب و توضیح

تألیف محسن بینا

بسمه تعالی

اعلم ان للعلوم اوائل تؤدي الى اواخرها ومداخل تفضي الى حقائقها. فليبتدئ طالب العلم باوائلها لينتهي الى اواخرها وبمداخلها ليفضي الى حقائقها ولا يطلب الآخر قبل الأول، ولا الحقيقة قبل المدخل فلا يدرك الآخر ولا يعرف الحقيقة لان البناء على غير اساس لا يبنى والثمر من غير غرس لا يجنى.

(ماوردی)

النحو الجامع

شامل کلیهٔ مباحث نحو توأم با ترکیب و توضیح

تألیف محسن بینا

دبیر زبان و ادبیات

چاپ اول

شهریور ماه ۱۳۳۷

چاپخانه دار العلم قم

مقدمه- تحول در علم نحو

درسالهای ۲۵ و ۲٦ که اینجانب عهده دار تدریس زبان عربی بودم بین کتب موجوده هرچه گشتم کتابی نیافتم که برای محصلین کلاسهای پنجم و ششم مناسب و با برنامه آنان سازش داشته باشد ناچار شدم جزوه ای تهیه و از روی آن تدریس کنم تهیه این جزوه چون نظر خاصی در تدوین آن داشتم مدتی وقت مرا گرفت امابی نتیجه هم نبود چند سالی مورد استفاده قرار گرفت .

پس از تهیه جزوه بفکر تکمیل آن و تألیف کتاب افتادم بخاطرم گذشت آن جزوه را بهمان سبك وروش که روی آن آزمایش شده تکمیل کنم از آنجائی که برای نوع کتب کلاسیك ثبات و بقائی نمیدیدم با تألیف کتاب بسبك کلاسیك موافق نبودم میخواستم کتابی تألیف شود جامع ، غیر کلاسیك ، در عین حال به روشی که نظر محصلین را جلب کند تادر نتیجه راه تحصیل زبان عربی سهل وزمینه تکمیل ادبیات بیش ازپیش فراهم گردد . البته این فکر در آنوقتی قوت میگرفت که میدیدم کتابهای درسی زبان خارجه روز بروز تکمیل و یکی پس ازدیگری باسبکی نو ، به بازار عرضه میشد .

من هنوز در مقدمات امر میبودم ، فکر چنین تألیفی را در سرداشتم ، نقشه برای وضع کتاب طرح میکردم ، پای بمیدان عمل نگذارده بودم ، اماچیزی که بود فکر این کار مرا بسیار رنج میداد .

پس ازمدتی بامشغله تدریس مشغول آن شدم چندروزی بمطالعه گذرانده چند صفحه از آنرا نوشتم ، ولی متوجه شدم تحول در نحو و تألیف چنین کتاب کاری است مشکل فرصت و فراغتی میخواهد که برای من میسر نیست واجبار بتدریس در صبح وعصر باتألیف سازش ندارد باخود گفتم آنانکه فراغت بیشتری داشته وشایستکی این کار را دارا ندقطعاً دست بچنین تألیفی خواهند زد ومرور ایام ابهام علم نحو را هم برطرف خواهد کرد فکر تألیف رااز سر بدر کرده بترجمه ای مشغول شدم (۱)

سالها گذشت ، کتابها نوشته شد ، تحولاتی پیش آمد ، صورت بسیاری از کتب عوض شد ، کسی بفکر **تحول درعلم نحو** نیفتاد ، ظاهراً کتب درسی این رشته برای همیشه باید همان باشد که هست !

---

(۱) شرح حال ابن سینا تحت عنوان «مرد شرق» ترجمه از انگلیسی مؤلف پروفسور آربری .

بااین ترتیب معلوم است تأمل من دیگرمورد نداشت نقشهٔ که طرح کرده بودم بایدعملی سازم باهمه گرفتاری و موانع وعدم امیدواری بانجام واتمام، مشغول آن شدم چهار سال وقت اضافی خودرا صرف این کار نمودم بالاخره روزی رسید که کتابرا بهمان سبك وروش که مورد نظر بود درمقابل خود آماده بچاپ دیدم دراین موقع تصور میکردم زحمت من! تمام شده غافل از اینکه مشکل بزرگ چاپ کتاب است .

چون در همدان وسائل چاپخانه ها کافی نبود و آماده اینکار نبودند برای طبع کتاب ازهمدان بشهرستان قم منتقل ونظرم این بود کتابرا دراین شهرستان بچاپ رسانم . معمول است میگویند چاپ کتاب زحمتش بیش از تألیف کتاب است این قسمت اضافی حد ش چقدر است معلوم نیست ! کسانیکه بوضع چاپ و چاپخانه ها آشنا و بطبع کتاب وارد هستند بدیدن این کتاب متوجه میشوند که مؤلف در راه طبع این کتاب متحمل چه زحماتی شده است .

چاپخانه دارالعلم قم که طبع این کتابرا بعهده گرفت از آنجائیکه مؤسسه‌ای بود نوبنیاد و نمیخواست شانه از زیر بارسنگین خالی کند نهایت علاقه‌مندی رانشان داد که این کتاب مطابق دلخواه من چاپ شود مسلماً اگر توجه مخصوص مؤسسین چاپخانه وعلاقمندی مدیران داخلی آن نبود کتاب باین ظرافت ازطبع خارج نمیشد من از هیئت مؤسسین محترم چاپخانه که بمنظور همین همکاریها این چاپخانه را تأسیس نموده‌اند از آن جهت که تمام چاپخانه را برای نیل بمقصود در اختیار من گذارده‌اند نهایت سپاسگذارم معلوم است اینگونه مؤسسات در نشرعلوم وبسط و توسعه معارف سهم بسزائی دارند.

باری کتابی که شرح طبع وتألیفش در بالا گذشت اکنون تقدیم اهل فضل وادب میشود امید هست که این کتاب بااین سبك وروش در بالا بردن سطح معلومات ادبی عموم مؤثر واقع شود وزمینه‌ای باشد که علم صرف راهم مؤلف دیگری بدین صورت در آورد تاهر دوموضوع صرف ونحو بسبکی در آید که محصلین متجدد ودانشجویان امروزی دیگر از آنها روگردان نباشند **این روگردانی و نفرت محصلین را از تحصیل صرف و نحو باز داشته و در نتیجه از استفاده های کتب دینی ، علمی ، و اخلاقی محروم مانده اند.**

محسن بینا شهریورماه ۱۳۳۷

تذکر مصحح

درموقع غلط گیری این کتاب نهایت دقت بعمل آمد که کتاب بدون غلط از چاپ خارج شود بحمدالله درعبارات معرب که این موضوع نهایت اهمیت را داشت این توفیق حاصل شد اما در عبارات فارسی بر خلاف انتظار بعد از چاپ اغلاطی دیده شد فهرست اغلاط در صفحات اول کتاب درج شد که از خوانندگان محترم تقاضا شود قبل از قرائت بتصحیح آن اغلاط مبادرت فرمایند.

جامانده ها و بعضی از اغلاط که تصحیح آنها لازم است با حروف هشت چیده شده است.

مصحح

فهرست اغلاط

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳	۲۱	مصنوبات	منصوبات
۱۶	۵	کتب رقعه (۱)	کتبت رقعة
۱۶	۲۶	مشق	مشتق
۱۸	۴	التمیذ	التلمیذ
۲۷	۲۲	فعل وفاعل	وصف وفاعل
۳۱	۲۱	باالفعل	بالفعل
۳۵	۲	باالقسط	بالقسط
۳۷	۱۹	فتیء	فتی
۳۸	۳	فعل آخر	فعل
۳۸	۱۴	الته	البته
۴۹	۲۱	تآویل	تأویل
۵۲	۹	یأ	یاء
۵۵	۱۸	فرفی	فرقی
۶۲	۱۴	ماشائکم	ماشأنکم
۶۴	۱۳	انباء	انبأ
۶۴	۱۲	نبا	نبأ
۶۵	۱۴	عالم طوی	عالم لقیت وقد طوی
۶۵	۱۵		(لقیت فعل ضمیر فاعل واو حالیه قد تحقیقیه طوی فعل)
۶۸	۱۳	بوده	بود
۷۲	۲۴	انشرط	ان حرف شرط
۷۵	۸	فی آلافاق	فی الآفاق
۷۵	۳	موئث	مؤنث
۷۷	۱	یکسبون	تکسبون
۸۰	۱۸	ایتان	اتیان
۸۱	۱۲	یا	او
۸۳	۸	فاعل	مفعول
۸۳	۱۳	بفاعل	بمفعول
۸۳	۱۳	فاعلیت مرفوع	مفعولیت منصوب
۸۴	۷	فاعلیت مرفوع	مفعولیت منصوب
۸۴	۶	مهم	مهام
۸۴	۸	فاعل	مفعول
۸۴	۱۵	فاعلیت مرفوع	مفعولیت منصوب
۸۴	۱۵	بفاعل	بمفعول
۸۴	۲۰	تحقیقه	تحقیقیه
۸۸	۵	مگان	مکان
۹۴	۱۷	حجاباً	حجاباً
۹۵	۱۸	یا	یاء
۱۰۵	۱۱	واوعطف	فاءعطف
۱۰۸	۱۸	نقِّر	نُقِر
۱۱۰	۱۱	قرائت	قرأت
۱۱۳	۱۴	مبدا	مبتدا
۱۱۸	۲۴	مبنیه	مبینه
۱۲۲	۶	ذهُبت	ذَهبت
۱۲۲	۲۴	۲۱	۱۳
۱۲۴	۱۷	فاذکرو	فاذکروا
۱۲۵	۱۷	مسبحین	مصبحین
۱۲۵	۱۷	باالليل	باللیل
۱۲۹	۱۹	واو	او
۱۳۶	۲۲	مفرداست	مفرداست ومجرور
۱۵۵	۱۴	جلجِل	جلجَل
۱۶۸	۳	عبد	عبد
۱۶۹	۱۷	نداه	ندا
۱۷۱	۸	ذنبَك	ذنبك
۱۷۳	۱۸	مسلمة	مسلمة
۱۷۴	۲۱	الزیدَ	ازید
۱۷۷	۹	۲	۶
۱۷۷	۱۳-۱۶	آل یسن	آل یس
۱۹۰	۵	یای	پای
۱۹۳	۱۰	مند	منذ
۱۹۳	۱۱	نحوییین	نحویین
۲۳۹	۱۰-۱۶	بالذی	به‌الذی
۲۴۰	۲	بالذی	به‌الذی

(۱) رقعه تأنیث مجازی است ذکر کتب (مذکراً) غلط نیست بهتر اینست که باتاء ذکر شود (کتبت) شماره ۶۵۵-۱۵ داخل پرانتز جامانده‌است.

پاورقی کتاب

درنظر بود برای مطالب پاورقی فهرستي جدا گانه تنظیم گردد از آنجائیکه زمینه این کارفراهم‌نشد لازم‌میدانم متذکر شوم پاورقی‌این کتاب‌نه‌تنها شرح کلمات، ترجمه‌عبارات ، یاپیان بعضی‌توضیحات است مطالبی‌در پاورقی درج شده که میتوان به‌مجموع آنها عنوان‌خاصی‌داد یعنی آنراکتابی‌فرض کرد .چون متن کتاب‌اختصاص به‌نحو داشت بیشتراین‌مطالب‌درصرف‌واشتقاق کلمات‌است‌ونسبت بآن‌اسماء‌وحروفی بحث شده که‌کمتر ازآنها بحث‌شده‌است‌بنابراین بی‌مورد نیست چنانچه تذکردهیم خوانند گان‌محترم بادقت‌بیشتري‌پاورقي ‌هارا مطالعه‌فرمایند .

مؤلف

فصل اول - مقدمه

۱ - تعریف علم نحو

وقتی یکی از اقسام کلمه را (اسم یا فعل) ما ازصورتی بصورت دیگر نقل میکنیم چه با تغییر حرکت وچه با تغییرحروف برای اینست که از آن صورت جدید معنای دیگری بگیریم مثلا وقتی ضرب که ماضی است بمضارع (یضرب) و مضارع بامر (اضرب) وهمچنین اسم فاعل ومفعول نقل میگردد از هر یك از این صیغه ها معنای جدیدی استفاده میشود بهمین جهت درتعریف صرف گفته اند :

اَلصَّرْفُ عِلْمٌ یَبْحَثُ عَنْ تَحْوِیلِ الْکَلِمَةِ اِلٰی صُوَرٍمُخْتَلِفَةٍ بِحَسَبِ الْمَعْنَی الْمَقْصُودِ.

یا بعبارت دیگر:

اَنَّ التَّصْرِیفَ تَحْوِیلُ الاَصْلِ الْواحِدِ اِلٰی اَمْثِلَةٍ مُخْتَلِفَةٍلِمَعانٍ مَقْصُودَةٍ لاٰتَحْصُلُ اِلاّبِها.

خصوصیاتی که ازنظرتجزیه برای هر کلمه هست آن کلمه در هر کجای جمله واقع شودآن خصوصیت را واجد است. در موقع تغییر محل از لحاظ صرف تغییری در آن حاصل نمیشود درواقع تغییرمکان سبب تغییروضع آن نخواهد بود . مثلا اگر

کلمه رجل را درجملاتی مانند:

جَاءَ الرَّجُلُ - رَأيتُ الرَّجُلَ - ضَرَبَ الرَّجُلَ - قَامَ هٰذَا الرَّجُلُ وَالرَّجُلُ يَذْهَبُ.

مورد نظرقراردهیم تجزیه کلمه رجل در هر پنج جمله یکسان است و تغییر محل از نظرصرف تأثیری درآن نکرده است درصورتیکه اگرهمان کلمه راازلحاظ ترکیب مورد نظرقرار دهیم میبینیم بکلی بـا هم متغایر و کلمه رجل در هرجمله عنوان خاصی دارد یعنی در اول **فاعل** دوم **مفعول** سوم **نایب فاعل** چهارم **عطف بیان** پنجم **مبتدا** میباشد.

دراینجا با تغییر محل کلمات عنوان آنها نیز تغییر میکند پس با این ترتیب میتوان گفت علم نحو گفتگومیکند از :

تشکیل جمله وموقعیت کلمات وحرکات آخر آنها

ویا بعبارت دیگر:

يَبحَثُ النَّحْوُ عَنْ مَوقِعِ الْمُفرَدَاتِ فِي الْجُمْلَةِ وَصَوْغِ الْجُمْلَةِ مِنَ الْمُفرَدَاتِ عَلَى مُقتَضَى الْكَلامِ الْعَرَبِيِّ الصَّحِيحِ.

۲- فایده علم نحو

محصلینی که چند سال در دوران تحصیلی باعربی سر و کار دارند هنوز در پایان تحصیلی خود نمیتوانند یك جمله فارسی را بعربی و جملات عربی را بفارسی روان ترجمه کنند شاید اشخاصی هم بوده که بدرس عربی علاقمند ونسبت بآن اظهار تمایل میکرده‌اند. مع‌الوصف این عمل از آنها ساخته نبوده علت چیست که محصل چند ساله نمیتواند بـاین کار مبادرت کند و حتی نمیتواند عبارت عربی را صحیحاً بخواند.

درس عربی منحصر شده‌است به خواندن چندصفحه قرائت وحفظ چندلغت وتجزیه عده

کلمات با این مایه کم چطور میتوانند یك محصل به ترجمه آشنا شود مگر کسی آشنا به علم نحو نباشد میتواند این کار را انجام دهد محصلین را باید بقواعد علم نحو آشنا کرد تا راه درست خواندن و درست نوشتن را بیاموزند و بتوانند عبارات را صحیحاً ترجمه کنند.

چه مضامین عالیه در اشعار شعرای عرب هست که بدون علم نحو نمیتوان بآنها رسید.

چه مطالبی علمی در کتب قدماء ثبت و ضبط شده است که با این مایه کم نمیتوان از آنها استفاده کرد در کتاب آسمانی ما قرآن چه لطائف و دقائقی موجود است که ما را به آنها راهی نیست !

علم نحو است که ما را باین موضوعات آشنا و راه را برای ما باز میکند !

۳- اعراب یا حرکت

گفته شد در علم نحو حرکات آخر کلمات مورد بحث است باید متوجه بود خود حرکت موضوع بحث نیست بلکه اشاره بحرکات ازجهت وجود عوامل و نحوه عمل آنها است ما حرکات را در آخر کلمات بمنزله اثری میدانیم ازیك مؤثر و نشانه ازیك عامل و روی همین اصل چنانچه عبارت یا جمله را در نظر بگیریم می‌بینیم که آنجمله و یا آن عبارت از یك دسته عامل و معمول تشکیل شده درحقیقت عامل و معمول جمله را تشکیل داده و حرکات آخر کلمات هم اثری هستند از عامل که بر روی معمول ظاهر شده‌اند بنابراین ما باید بدواً بدسته عوامل اشاره کنیم.

عوامل - ۱ فعل و شبه فعل ۲ حرف جر ۳ اضافه ٤ نواصب ٥ جوازم ٦ عامل معنوی

این عوامل که عامل رفع - نصب - جر - جزم هستند وقتی کلمه را برای خود معمول گرفتند بر حسب عمل آن کلمه را مرفوع یا منصوب یا مجرور یا مجزوم میکنند بهمین جهت تمام موضوعات نحو تحت این سه عنوان ۱ **مرفوعات** ۲ **منصوبات** ۳ **مجرورات** - بحث شده است.

تذکر- جر مختص باسماء وجزم مختص بافعال است لذا اسماء مجزوم وافعال مجرور نمیشوند

(وَالْاِسمُ قَدْ خُصِّصَ بِالْجَرِّ كَمَا قَدْ خُصِّصَ الْفِعْلُ بِاَنْ يَنْجَزِمَا)

٤ معرب ومبنی واقسام آن

کلمات از لحاظ ظهور اثر عامل بدو قسم تقسیم میشوند یك قسم آنهائیکه عامل در ظاهر آنها اثر کرده وحرکات آخرش تغییر میکند ویك قسم آنهائیکه عامل در ظاهر آنها بهیچوجه اثری نداشته وکلمه بحالت اصلی خود باقی است قسم اول را معرب وقسم دوم را مبنی‌میگویند. عامل عمل‌خود را انجام میدهد اگر کلمه‌معرب بوده باشد اعرابش ظاهر واگر مبنی باشد اعرابش درتقدیر است وکلمه معمول‌محلا مرفوع یامنصوب یامجرور خواهد بود دراین جمله :

(بِكَمْ اشْتَرَيْتَ ؟ ج - بِدِرْهَمٍ)

باء یکی از عوامل جراست در کم وردرهم عمل کرده درکم اعراب در تقدیر است ودر درهم اعراب‌ظاهر کم مبنی‌است محلامجرورشده ودرهم معرب است صورتاً مجرور گردیده‌است .

اُفٍّ لَكَ يادَهْرُ مِنْ خَليلِ-

کلمات این مصراع غیرازکلمه خلیل تماماً مبنی هستند و از اقسام مبنی نمونه دراینجا دیده میشود .

اُفِّ (مبنی بر کسر) - اف اسم فعل است - اسماء افعال مبنی‌هستند.

لَكَ (مبنی‌برفتح) - کاف ضمیراست ضمائر مبنی‌هستند .

یادهر (مبنی‌برضم) - دهر در اینجا مبنی‌است - منادای مفرد معین مبنی‌به‌بناء عارض است .

هن (مبنی بر سکون) - من از حروف جاره است - حروف تماماً مبنی هستند
ابن مالك در الفیه در شرح اسماء مبنیه چنین میگوید.

وَ مِنْهُ ذُو فَتْحٍ وَذُو كَسْرٍ وَضَمْ   كَأَيْنَ اَمْسِ حَيْثُ وَ السَّاكِنُ كَمْ

(این مبنی بر فتح) (امس مبنی بر کسر) (حیث مبنی بر ضم) (کم مبنی بر سکون)

اقسام معرب و مبنی

عوامل بروی کلمات معربه بدو طریق اثر میگذارند یکی به تغییر حرکت یکی به تغییر حروف - قسم اول را معرب بحرکت و قسم دوم رامعرب بحروف گویند.

اقسام معرب بحرکت معدود نیستند لکن اقسام معرب بحروف معدود و عبارتند از

۱- اسماء ستّه ۲- اسماء مثنّی ۳- اسماء جمع مذکّر سالم

در اسماء سته واو برای حالت رفعی است الف برای حالت نصبی و یاء برای حالت جری مانند.

ابو - ابا - ابی - ذو - ذا - ذی - فو - فا - فی واسماء سته عبارتند از.

۱ ذو ۲ فم ۳ اب ٤ اخ ٥ حم ٦ هن (۱)

ابن مالك میگوید.

وَارْفَعْ بِوَاوٍ وَانْصِبَنْ بِالاَلِفْ   وَاجْرُرْ بِيَاءٍ مَامِنَ الاَسْمَاءِ اَصِفْ
مِنْ ذَاكَ ذُوانْ صُحْبَةً اَبَانَا   وَ الْفَمُ حَيْثُ الْمِيمُ مِنْهُ بَانَا
اَبٌ اَخٌ حَمٌ كَذَاكَ وَ هَنُ   وَالنَّقْصُ فی هٰذَا الاَخِيرِ اَحْسَنُ

ذو وقتی جزء این دسته از اسماء است که بمعنای صاحب باشد.
فم در وقتی معرب بحروف است که میم آن ساقط شود.

ذو - صاحب. فم - دهان. اب - پدر . اخ - برادر. حم - : پدرزن و پدر داماد. هن - چیزی.

هن اصلش هنو بوده وقسمت اخیر گفته ابن مالك اشاره باین است که واو ساقط است.

۲ **اسماء مثنی** - در اسماء مثنی الف ونون برای حالت رفعی ویاء ونون برای حالت نصبی وجری است- مثال: **رجلان - رجلین.**

۳ **اسماء جمع مذکر سالم**- در اسماء جمع مذکر سالم واو ونون برای حالت رفعی ویاء ونون برای حالت نصبی وجری است - مثال: **مؤمنون - مؤمنین.**

هر اسمی را باین دو علامت نمیتوان جمع بست وبرای استعمال این دو علامت شرائطی ذکر شده است.

۱ - اسماء مرکب را نمیتوان باین دوعلامت جمع بست سیبویهون گفته نمیشود.

۲- اسماء جامدی که علم نیستند باین دوعلامت جمع بسته نمیشوند. رجلون گفته نمیشود.

۳ با این دو علامت اسماء علمی راکه برای زن علم شده نمیتوان جمع بست زینبون گفته نمیشود:

٤ صفاتی راکه مختص بزنان است با این دو علامت جمع نمیبندند حائضون گفته نمیشود.

٥ صفاتی که در مذکر و مؤنث یکسان هستند باین دو علامت جمع نمیبندند صبورون گفته نمیشود.

٦ صفاتی که ازباب افعل فعلا (مانندا حمر حمرا) باشد اینطور جمع نمیبندند.

۷ صفات بـاب فعلان فعلی (مانند سکران سکری) را هـم باین دو علامت جمع نمیبندند.

- بنابراین گفته نمیشود سکرانون -

اشاره ابن مالك به عامر و مذنب در سطر ذیل رعایت مراتب فوق است.

وَارْفَعْ بِواوٍ وَبِیاٰ اجْرُرْ وَانْصِبْ - سَالِمَ جَمْعِ عَامِرٍ وَ مُذْنِبِ.

تذکر حذف نون تثنیه وجمع را در افعال منصوب ومجزوم ذیل این مبحث عنوان

کرده‌اند. وحذفها للجزم والنصب سمه-مثال :

لم یضربوا (جزم فعل بحذف نون) لن یضربا (نصب فعل به‌حذف نون) :

فَانْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ

۱ مبنی به‌بناء لازم ۲ مبنی به‌بناء عارض

مبنی را گفتیم آن کلمه که عامل برروی آن در ظاهر اثری نگذارد و اعرابی که دارد بهیچوجه قابل تغییر نباشد این نوع ازمبنی را مبنی به‌بناء لازم میگویند .

ازافعال ماضی وامر وازاسماء - اسماء اشارات ۱ موصولات ۲ اسماء شرط و استفهام .

۳ بعضی از کنایات ۴ بعضی از ظروف ۵ اسماء افعال ۶ مبنی به‌بناء لازم هستند .

تذکر - حروف تماماً مبنی هستند به‌بناء لازم .

وَكُلُّ حَرْفٍ مُسْتَحِقٌ لِلْبِنَاءِ وَالْاَصْلُ فِي الْمَبْنِيِّ اَنْ يُسَكَّنَا

مبنی به‌بناء عارض - مواردی هست که اسماء معربه در آن موارد بخصوص اعرابشان ثابت وجزء کلمات مبنیه بشمار میروند و بدین جهت آنها را مبنی به بناء عارض گویند .

۱ بعدازحرف ندادر صورتیکه مناداسم مفرد معین بوده باشد مثال - یازَیدُ و یاکَریمُ وامثال اینها - (مبنی برضم) - نکره مقصوده هم مبنی است (یارَجُلُ) .

۲ بعد ازلاء نفی جنس - لاحیاءَ فِي الْدِّینِ - (مبنی برفتح) .

۳ دوجزء اعدادمرکبه - اَحَدَ عَشَرَ (۱۱) تِسْعَةَ عَشَرَ (۱۹) (مبنی برفتح) .

۴ اسماء جهات - فوق - تحت - یمین - شمال - خلف - قدام و آن اسمائیکه بمعنای اینها هستند مانند - قبل - بعد - دون - حیث)

تذکر - فعل مضارع را هم در موقعیکه جمع مؤنث یامؤکدبنون تأکید بوده باشد مبنی به‌بناء عارض میدانند - مثال : یَضْرِبْنَ - یَذْهَبْنَ .

وَفِعْلُ اَمْرٍ وَمُضِيٍّ بُنِیا　　وَاَعْرَبُوا مُضارِعاً اِنْ عَرِیا

مِنْ نُونِ تَأکِیدٍ مُباشِرٍ وَمِنْ　　نُونِ اِناثٍ کَیَرُعْنَ مَنْ فُتِنْ

تذکر- اصطلاحاً مورد استعمال رفع - نصب - جر- جزم -دراسماء معربه است وضم - فتح -کسر - سکون درکلمات مبنیه . -

---

فصل دوم

مرفوعات

فاعل ۱ در اصطلاح علم نحوفاعل آن‌اسم مرفوعی است که بعداز فعل‌تام معلوم یاشبه فعل واقع وفعل بآن نسبت داده شود ودر جواب که وچه واقع شود :

جاءَ الرَّئیسُ -کلمه رئیس که اسمی است مرفوع وبعد از فعل تام ومعلوم‌جاء ذکر شده فاعل است ودر ترکیب آن باید گفت (جاء فعل‌الرئیس فاعل) واگرسئوال شودکه آمد جواب الرئیس است .

اقسام فاعل

فاعل از سه قسم خارج نیست یااسم ظاهر است ویاضمیر ضمیرهم یابارزاست ویا مستتر.

مثال ازقسم اول فاعل ظاهر -

كَتَبَ التِّلْمِيذُ ۱ ترکیب (کتب فعل تلمیذفاعل).

قَرَءَ الرَّجُلانِ ۲ » (قرءفعل الرجلان فاعل) معرب بحروف الف و نون حالت رفعی.

قَالَ الرِّجالُ ۳ » (قال فعل الرجال فاعل).

قَالَتِ الرِّجالُ ٤ » (قالت فعل الرجال فاعل).

تَنْقَسِمُ الْكَلِمَةُ ٥ » (تنقسم فعل الكلمة فاعل).

مثال از قسم دوم فاعل ضمیر بارز :

اَخَذْتُ قَلَمِی ۱ ترکیب (اخذت فعل ضمیر فاعل قلم مفعول یاء مضاف الیه) .

قَتَلْنا عَدُوَّنا ۲ » (قتلنا فعل ضمیر فاعل عدو مفعول مضاف یاء مضاف الیه).

قَطَعْنَ اَيْدِيَهُنَّ ۳ » (قطعن فعل ضمیر فاعل ایدی مفعول مضاف هن مضاف الیه)

اَلْحُكَماءُ يَقُولُونَ ۴ » (الحكماء مبتدا یقولون فعل ضمیر فاعل خبر محلا مرفوع)

هُما ضَرَبا ۵ » (هما مبتدا ضربا فعل ضمیر فاعل محلا مرفوع خبر .)

مثال از قسم سوم فاعل ضمیر مستتر :

اَلتِّلْمِيذُ كَتَبَ ۱ ترکیب (التلمیذ مبتدا کتب فعل ضمیر فاعل محلا مرفوع خبر).

اَلشَّمْسُ طَلَعَتْ ۲ » (الشمس مبتدا طلعت فعل ضمیر فاعل محلا مرفوع خبر)

قُلْ ۳ » (فعل ضمیر فاعل).

اِضْرِبِی اَنْتِ ٤ » (فعل ضمیر فاعل انت تأکید).

قَتَلَ وَ فَرَّ ٥ » (فعل ضمیر فاعل وعطف فر فعل ضمیر فاعل).

بیان قواعد و تطبیق آنها باامثله فوق

۱فاعل ظاهر اگر مفرد تثنیه یاجمع باشد فعل درهرسه صورت مفرداست .

(شاهد مثال ۱ـ۲ـ۳ قسم اول)

۲ فاعل اگر مؤنث باشد فعل باید مؤنث ذکر شود .

(شاهد مثال ٥ قسم اول)

۳ فاعل چنانچه مؤنث مجازی باشد جایز است فعل مؤنث یامذکر استعمال شود.

(شاهد مثال ۳و٤ قسم اول)

٤ فاعل چنانچه جمع مکسر باشد جایز است فعل مؤنث استعمال شود .

(شاهد مثال ٤ قسم اول)

٥ فاعل اگر برفعل خود مقدم شود جمله تبدیل بهمبتدا وخبر میشود .

(شاهد مثال ۱ قسم سوم)

٦ مفردات افعال اگر دارای فاعل ظاهر باشند ضمیری کهدر آنها مستتراًوجود دارد دیگر فاعل نخواهد بود .

(شاهد پنج مثـال قسم اول)

۷ افعال امر (امر باالصیغه) بافاعل ظاهر سازش ندارند اگراسم یا ضمیری بعنوان فاعل مرفوعاً بعداز آنها ذکر شود تأکید خواهدبود .

(شاهد مثال ٤ قسم سوم)

۸ چنانچه بافعل ضمیر بارز همراهباشد ضمیر بارز فاعل فعل است مگر آنکه ذکر ضمیر از نظر تطبیق فعل وفاعل بودهباشد .

(شاهد مثال۱ـ۲ـ۳ قسم دوم ومثال ۲ قسم سوم)

۹ فعل یکی از عوامل است .

۱۰ جمله فعل وفاعل خود جمله مستقلی است بهمین جهت میتواند مسند هم (خبر) واقع شود، (شاهد مثال ٤و٥ قسم دوم و مثال۳ قسم سوم

شبه فعل و افعالی که فاعل نمیگیرند

فاعل را گفتیم آن اسم مرفوعی است که بعد از فعل تامّ معلوم یا شبه فعل قرار گیرد: از قید تام افعال ناقصه و افعال مقاربه که جزء نواسخ هستند خارج میشوند و از قید معلوم افعال مجهول. (افعال مجهول نایب فاعل و افعال ناقصه و افعال مقاربه اسم و خبر میگیرند).

شبه فعل - یك دسته از اسماء هستند که مانند فعل عمل نموده فاعل و مفعول میگیرند و آنها عبارتند از :

۱ اسم فاعل ۲ اسم مفعول ۳ صفت مشبه ۴ صیغه مبالغه ۵ مصدر ۶ افعل التفضیل ۷ اسماء افعال **(مثال از هر شبه فعل)**

المؤمنُ ذاکرٌ قلبُه کریمٌ خلقُه صبورٌ نفسُه وازیدٌ منْ قولِه عملُه اعجبَنی عملُ المؤمنِ هیهاتَ النّاسُ ان یعلموا اقدرَ المؤمنِ

اسم فاعل چنانچه دارای الف و لام باشد در هرسه حال ماضی مستقبل و حال عمل میکند مثال .

هذا الضّاربُ زیداً الآنَ اوغداً اوامسِ «قول مشهور»

ابن مالك گوید :

وانْ یکنْ صلةَ الْ ففی المُضی و غیرِه اعمالُه قدْ ارتُضی

و اگر بدون الف ولام باشد تنها در زمان حال و مستقبل عمل میکند و در ماضی باید اضافه شود :

هذا ضاربُ زیدٍ امسِ

و بطور کلی درصورتی معمول خواهد داشت که بعد از استفهام - ندا - یا نفی ذکر گردد و یا اینکه خود اسم فاعل حال یا صفت برای جمله دیگری باشد و یا اینکه خبر برای مبتدا و یا نواسخ و و یا مفعول نواسخ بوده باشد مثال ؛

در این جمله اسم فاعل(ذاکر) صفت مشبه (کریم) صیغه‌مبالغه (صبور) افعل التفضیل (ازید) مصدر (عمل) واسم‌فعل(هیهات)عمل فعل راانجام داده فاعل گرفته‌اند

اَضارِبٌ زَیْدٌ عَمْراً ـ یا طالِعاً جَبَلاً ـ ما ضارِبٌ زَیْدٌ عَمْراً ـ جاءَ زَیْدٌ راکِباً فَرَساً ـ مَرَرْتُ بِرَجُلٍ ضارِبٍ زَیْداً ـ زَیْدٌ ضارِبٌ عَمْراً ـ کانَ زَیْدٌ ضارِباً عَمْراً ـ اِنَّ زَیْداً ضارِبٌ عَمْراً ـ ظَنَنْتُ زَیْداً ضارِباً عَمْراً ـ اَعْلَمْتُ زَیْداً عَمْراً ضارِباً بَکْراً :

مراتب فوق عیناً باید درمورد عمل اسم مفعول رعایت شود :

وَ کُلُّ ما قُرِّرَ لِاسْمِ فاعِلِ ✡ یُعْطَی اسْمَ مَفْعُولٍ بِلا تَفاضُلِ

مشابهت صفت مشبه باسم فاعل‌ازلحاظ قبولی‌الف‌ولام‌وتأنیث‌وتذکیروتثنیه‌وجمع‌آنست باواوونون و یا، و نون بمثل فاعل و در تحت شرایط اسم فاعل بمانند آن عمل میکنند الا اینکه معمول صفت مشبهه مقدم بر آن نمیشود چنانکه درفاعل مقدم میشد .

وَعَمَلُ اسْمِ الْفاعِلِ الْمُعَدَّی ✡ لَها عَلَی الْحَدِّ الَّذی قَدْحُدّا

صفت مشبهه مشتق ازفعل لازم :

«وَصَوْغُها مِنْ لازِمٍ لِحاضِرٍ ✡ کَطاهِرِ الْقَلْبِ جَمیلِ الظّاهِرِ»

واز افعال مزید بروزن‌اسم‌فاعل‌ابواب مزیداست مانند معتدل ـ مستقیم ـ مطمئن‌وازافعالی که‌دال برعیب ورنگ وجمال بوده باشد قیاساً بروزن افعل است‌مانند اعرج ـ اسود وابلج وغیر این دو صورت سماعی‌است و باوزان مختلف آمده است ازجمله صعب ـ صلب جبان ـ شجاع ـ سید کریم ـ عطشان ـ عریان ـ دنق‌ـصب :

معمول صفت مشبهه سه حال دارد ۱ ـ مرفوع بنابه فاعلیت این در صورتی است که معمول مقرون به ضمیر موصوف یامضاف به چیزی باشد که‌در آن ضمیر موصوف باشد مانند :

اَیُّهَا الرَّجُلُ الْکَریمُ نَسَبُهُ ✡ اَیُّهَا الرَّجُلُ الْکَریمُ نَسَبُ اَجْدادِهِ

۲ـ منصوب بعنوان تمیز واین درموردی‌است که‌معمول نکره یامضاف بر نکره باشد مانند

اَیُّهَا الرَّجُلُ الْکَریمُ نَسَباً ـ اَیُّهَا الرَّجُلُ الْکَریمُ نَسَبَ اَجْدادِهِ

الاینکه مصدر بفاعل خود مؤمن اضافه شده است.

تذکر- اسم مفعول شبه فعل مجهول است ودر مبحث نایب فاعل بعمل آن اشاره خواهد شد.

---

۳ لفظاً مجرور ومحلا مرفوع بعنوان فاعلیت واین درصورتی است که معمول دارای الف و لام بوده باشد:

أَيُّهَا الْمَلِكُ الْكَرِيمُ النَّسَبِ - أَيُّهَا الْمَلِكُ الْكَرِيمُ نَسَبَ الْأَجْدَادِ

فَارْفَعْ بِهَا وَانْصِبْ وَجُرَّ مَعَ أَلْ ✡ وَدُونَ أَلْ مَصْحُوبَ أَلْ وَمَا اتَّصَلْ

صیغه مبالغه .

اوزان صیغه مبالغه عبارتند از فعول - فعال - مفعال - فعل - فعیل این اسماء مانند فاعل عمل میکنند وحکم آنها باالف ولام و بدون آن از جهت تقدیم و تأخیر واظهار و اضمار معمول بمانند اسم فاعل است بعلاوه زیادتی وصف در موصوف عمل سه صیغه اولی بیش ازفعیل وفعل است و عمل فعیل بیش از فعل

فَعَّالٌ اَوْ مِفْعَالٌ اَوْ فَعُولٌ ✡ فِی كَثْرَةٍ عَنْ فَاعِلٍ بَدِيلٌ

فَيَسْتَحِقُّ مَالَهُ مِنْ عَمَلِ ✡ وَفِي فَعِيلٍ قَلَّ ذَا وَ فَعِلِ

مصدر .

مصدر عیناً مانند فعل خود عمل میکند اگرلازم باشد تنهافاعل میگیرد اگرمتعدی باشد به یك مفعول یك مفعول خواهد داشت اگر فعل آن دومفعول طلب باشد مصدر آنهم دومفعول خواهد گرفت وچنانچه فعل متعدی به حرف جر باشد مصدر هم متعدی به حرف جرمیشود

بِفِعْلِهِ الْمَصْدَرَ أَلْحِقْ فِي الْعَمَلِ ✡ مُضَافاً اَوْ مُجَرَّداً اَوْ مَعَ أَلْ

درموروعمل مصدرچنین تعبیرشده که مصدریا نایب مناب فعل است و یا اینکه مقدر است بان وما درهر صورت عملش ازاین سه حال خارج نیست ۱ بطور اضافه . مانند

عَجِبْتُ مِنْ ضَرْبِكَ زَيْداً

۲ بطور تجرید (ازاضافه وال) مانند .

عَجِبْتُ مِنْ ضَرْبٍ زَيْداً

فاعل صریح. فاعل ماول

در جملات فعلیه چنانچه اسماء یاضمائر فاعل بوده باشند بآنها فاعل صریح گفته میشود چنانکه درامثله قبل گذشت واگر جمله که خود دارای ترکیبی است برای فعل یاشبه فعل فاعل بوده باشد بآن فاعل مؤول گفته میشود . فاعل مأول در عین اینکه‌خود ترکیبی دارد فاعل است‌برای عامل ماقبل خود ؛ (مانند)

---

٣ باالف ولام مانند

عَجِبْتُ مِنَ الضَّرْبِ زَيْداً

عمل‌وجه‌اول بیشترازثانی وثانی بیشتر ازثالث‌است . عمل‌آیه شریفه : شماره ١٤سورهٔ بلد

«اَوْ اِطْعامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ يَتِيماً»

ازقسم دوم فوق است .

مقایسه مصدرواسم فاعل ازلحاظ عمل

١ مصدر مضاف به‌فاعل ومفعول هردو میشود - اسم‌فاعل فقط به‌مفعول اضافه میشود.

٢ معمول مصدر برآن مقدم نمیشود - اسم فاعل اگر دارای الف ولام‌باشد معمولش برآن مقدم میشود .

٣ مصدر احتیاج ندارد بچیزی که درقبل بعنوان معتمد ذکرشود تا عمل کند- اسم فاعل باید معتمد داشته باشد

٤ مصدردرهر سه‌حال « ماضی - حال - آینده» عمل میکند اسم‌فاعل تنها درحال‌ومضارع عمل میکند . « درمورد عمل باسط دراین آیه شریفه

كَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ

که بمعنای ماضی است نحوبین اختلاف نظر دارند »

٥ الف‌ولام درمصدر تنهامفیدمعنای تعریف است - الف ولام‌درفاعل‌موصول وتعریف‌هردو

افعل التفضيل

بنای این صیغه ازافعال ثلاثی مجرد بروزن افعل‌است مانند اکرم واعلم واز افعال رباعی جامد - مجهول - ناقص - وافعالی که دال برعیب ورنگ‌و زیورباشند وازآنهائیکه برای‌مفاضله

يَنْبَغِي انْ تُحاسِبَ نَفْسَكَ ۱ تركيب (ينبغي فعل ان حرف نصب تحاسب فعل
ضمير فاعل نفس مفعول كاف مضاف‌اليه
جمله فعليه فاعل ينبغي).

بلغني انَّكَ عالِمٌ ۲تركيب)بلغ فعل‌نون‌وقايه ياء مفعول ان‌ازحروف
مشبهة باالفعل كاف اسم ان عـالم‌خبر ان
جمله فاعل براى‌بلغني)،

انا اكْبرُ منكَ سِناً ۳تركيب(انا مبتدااكبرخبرمنك جارومجرورسناً
تميزمحلا مرفوع فاعل براى‌اكبر).

صالح نيستند مانند - فني ومات بروزن افعل ساخته نميشود براى ساختن ابن‌نوع ازافعال وافعال ثلاثى مزيد بايد ازكلمه اكثر واشد واقوى استفاده كرد باين ترتيب بعداز ذكريكي‌ازاين سه‌مصدر فعل مورد نظر منصوبا ذكر ميشود .

هو اكْثرُ احتِراماً لابيه

افعل التفضيل باتفاق نحويين ضمير مستتررارفع ميدهد ورفع آن براسم ظاهر نادراست‌مانند

رايتُ رجلاً احسنَ منهُ ابوه

« ابو فاعل احسن » و افعل التفضيل اجماعاً مفعول به‌منصوب ندارد باين معنى عامل نصب نيست ورفع آنهم درظاهر درمواردى است كه بجاى‌آن وقوع فعل صالح‌باشد . بدين معنى‌صلاحيت وقوع فعل‌را بجاى خود داشته باشد . ابن‌مالك ميگويد دراين صورت عملش زياداست .

ورفعه الظاهرِ نزرٌ ومتى عاقبَ فعلاً فكثيراً ثبتا

افعل التفضيل تامادامیكه باالفـولام‌باشد ازقبولى من‌واضافه امتناع دارد ودراين صورت مؤنث وتثنيه وجمع بسته ميشود مانند :

هندالفضلى‌هندان‌الفضليان‌هندات‌الفضليات. زيدالافضل- زيدان‌الافضلان- الزيدون‌الافضلون.

اسماء افعال

اسماء افعال كلماتي هستند عملا ومعناً نايب‌مناب افعال وهريك مطابق معناى‌خود بمانندفعل

- نایب فاعل -

بـاسم مرفوع مذکور بعداز فعل مجهول نایب فاعل گفته میشود : نایب فاعل مفعول فعل متعدی است کـه بعد از حذف فاعل بجای فاعل نشسته و اعراب آنـرا پذیرفته است .

كُتِبَ رُقْعَةٌ ـ **رُقْعَةٌ** کـه اسمی است مرفوع و بعد ازکتب که فعلی استمجهول واقع شده نایب فاعل کتب میباشد اگر این فعل را تبدیل کنیم بهفعل معلوم وفاعلی برای آن ذکر کنیم کلمه رقعه بعنوان مفعولیت منصوب خواهد شد ـ مثلا ـ **كَتَبَ التِّلْمِيذُ رُقْعَةً** ترکیب (کتب فعل تلمیذ فاعل رقعه مفعول) .

يَنُوبُ مَفْعُولٌ بِهِ عَنْ فَاعِلِ   **فِيمَا لَهُ كَنِيلَ خَيْرُ نَائِلِ**

عملی دارند چنانچه بمعنای فعل لازم باشند تنها فاعل واگر متعدی باشندمفعولهم خواهند داشت و غرض ازبکار بستن آنها بجای افعال نوع ایجاز واختصار وتضمن مبالغهآنها است.

این‌اسماء ازلحاظ زمان‌بـه‌قسمت‌ـماضی‌ـ مضارع ـ وامر تقسیم‌شده‌اند.

۱ بطآن « ابطاء » شتان « افترق » سرعان ووشکان « اسرع » هیهات «بعد» آخر کلمه اخیر « هیهات » بسه‌حرکت خوانده شده‌است .

۲ آه واوه « اتوجع » اف « اتضجر » قد « یکفی » بخ « اتعجب وامدح » زه « استحسن» وا ـ واها ـ وی « اتلهف » .

۳ الیك « اعتزل » امامك « تقدم » آمین « استمع » روید « امهل» صة «اسکت»عندك لدیك ـ دونك ـ هاك‌ـها، « خذ » بله « دع » جی « اقبل » هلم وهیاء « اسرع » مه «اکفف ورائك « تأخر » ایة « امض فی‌حدیثك » .

قیاساً وزن فعال هم باین باب ملحق‌است نزال «انزل » ضراب « اضرب» .

توضیح ـ درهاك ـ کاف خطاب است وشش صیغه ازآن بدین ترتیب صرف شده است .

هاكَ ـ هاكما ـ هاكم ـ هاكِ ـ هاكما ـ هاكن ـ

در مورد کلمه روید « امهل » چهار وجه ذکر شده ۱ معنای اسم فعلی‌ـمبنی. ۲ معنای صفتی معرب «سارو سیراً رویداً». ۳ حال « معرب » مثال سارو ارویداً . ٤ ـ بمعنای مصدری . رویداً زیداً «اروزیداً رواداً» .

ازاسماء افعال ذیل این سه عنوان هم «مرتجل ـ منقول ـ مشق » بحث شده است مرتجل مانند «صه ومه»منقول«علیك‌ـ دونك ـ الیك » مشتق مانند «نزال ـ حذار» .

احکام فعل مجهول و نایب فاعل

در مبحث فعل وفاعل باحکامی اشاره شد که باید بین فعل وفاعل آن احکام را رعایت نمود . همان احکام عیناً باید بین فعل مجهول و نایب فاعل رعایت شود بااین تفاوت که ممکن است ظرف وجارومجرور نایب فاعل قرار گیرد .

وَقابِلٌ مِنْ ظَرْفٍ اَوْمِنْ مَصْدَرٍ   اَوْ حَرْفَ جَرٍّ بِنِیابَةٍ حَرِیٌ

علل حذف فاعل

عللی که سبب حذف فاعل شده وباالنتیجه فعل مجهول میشود بسیار است و چون حذف فاعل بسته به نظر نویسنده یامتکلم از این لحاظ نمیتوان بجهت اصلی حذف آن دست یافت ولی بطورکلی این جهات ممکن است سبب حذف فاعل بوده باشد .

۱ عدم شناسائی فاعل که ممکن نباشد تعیین او .

۲ احساس رغبة سامعین برعدم ذکر فاعل .

۳ عدم تمایل ذکر فاعل از نظر متکلم .

٤ اشتهار فاعل فعل بطوریکه اگر ذکر گردد عبث تلقّی گردد .

٥ تردید متکلم نسبت بفاعل از لحاظ شناسائی .

٦ خوف از ذکر فاعل از نظر متکلم یا از نظر مستمع .

فعل مجهول در ماضی حرف اولش مضموم وما قبل آخر آن مکسور است :

وَاَوَّلَ الْفِعْلِ اضْمُمَنْ وَالْمُتَّصِلْ   بِالْاٰخِرِ اکْسِرْ فی مُضِیٍّ کَوُصِلَ

ودرمضارع حرف اول مضموم وماقبل آخرمفتوح :

وَاجْعَلْهُ مِنْ مُضارِعٍ مُنْفَتِحاً   کَیَنْتَحِی الْمَقُولُ فیهِ یُنْتَحیٰ

دردوباب فاعل وتفاعل مجهول بدین‌صورت نوشته میشود فوعل ـ تفوعل ضورب ـ تضورب واز افعال ثلاثی معتل العین «قول بیع» بدین‌صورت قیل ـ بیع ـ مضارع یقال یباع

شبه فعل مجهول

اسم مفعول شبه فعل مجهول است ومانند فعل مجهول عمل میکند یعنی نایب فاعل میگیرد مثلا اَلتِّلْمِیذُ مَسْرُورٌ قَلْبُهُ - قلب در این عبارت از لحاظ ترکیب نایب فاعل است برای مسرور ، ترکیب (التمیذ مبتدا - مسرور خبر- قلب نایب فاعل اضافه به ها ، ها مضاف الیه) .

نایب فاعل صریح - نایب فاعل مؤول

نایب فاعل صریح اسم مرفوعی است که بعنوان نایب فاعل دنبال فعل مجهول ذکر شود . دراین جمله فُقِدَ کِتَابٌ - کتاب نایب فاعل است وچون یك کلمه بیش نیست بآن نایب فاعل صریح گفته میشود لکن چنانچه جمله کامل بعد ازفعل مجهول ذکر شود وجمله معمول فعل مجهول باشد مانند (سُمِعَ اَنَّ الْکِتَابَ مَفْقُودٌ) این نوع نایب فاعل را نایب فاعل مأول گویند وجهت هم اینست که باید آنرا چنین تأویل نمود .

سُمِعَ فِقْدَانُ الْکِتَابِ

مجهول شدن افعال دو مفعول طلب

افعالی که دو مفعول میگیرند چنانچه مجهول شوند مفعول اول بنام نایب فاعل مرفوع شده ومفعول دوم منصوباً بنام مفعول باقی خواهد ماند در جمله اُعْطِیَ التِّلْمِیذُ کِتَاباً تلمیذ نایب فاعل اعطی وکتاباً مفعول است.

وَ مَاسِوَى النَّائِبِ مِمَّا عُلِّقَا　　　بِالرَّافِعِ النَّصْبُ لَهُ مُحَقَّقَا

این دو بیت ازجهت وجود افعال مجهول ترکیب شود :

یُعَدُّ رَفِیعَ الْقَوْمِ مَنْ کَانَ عَاقِلاً　　　وَ اِنْ لَمْ یَکُنْ فِی قَوْمِهِ بِحَسِیبِ

یُغْضِی حَیَاءً وَیُغْضَی مِنْ مَهَابَتِهِ　　　فَلَا یُکَلَّمُ اِلَّا حِینَ یَبْتَسِمُ

مثالی چند از جملاتی، که فعل مجهول در آنها موجود است

۱ قُتِلَ العَدُوُّ. ترکیب:(قتل فعل مجهول، العدو نایب فاعل)•

۲ عِندَ الامتِحانِ یُکرَمُ المَرءُ اَو یُهانُ . ترکیب: (عند ظرف مضاف ، امتحان مضاف الیه، یکرم فعل مجهول، المرء نایب فاعل ، او حرف عطف یهان فعل مجهول، ضمیر نایب فاعل) .

۳ عُلِمَ اَنَّ المُؤمِنَ مَجهُولٌ قَدرُه . ترکیب:(علم فعل مجهول ان از حروف مشبهة بالفعل ، المؤمن اسم انّ ، مجهول خبر انّ ، قدر نایب فاعل مجهول، ها مضاف الیه تمام جمله محلاً مرفوع نایب فاعل برای علم).

۴ یُحذَفُ الفاعِلُ اَحیاناً ترکیب: (یحذف فعل مجهول، الفاعل نایب فاعل، احیاناً مفعول فیه).

۵ حُکِیَ اَنَّ قِرداً رَآی نَجّاراً . ترکیب:(حکی فعل مجهول، ان از حروف مشبهة، بالفعل، قرداً اسم ان، رای فعل ضمیر فاعل، نجاراً مفعول، جمله محلا مرفوع نایب فاعل).

توضیح. درجمله ۳ وجمله ۵ (ان المؤمن وان قردا) هر دو خبر ان تحویل بمفرد میشوند ، در اولی نایب فاعل برای علم و در دومی نایب فاعل برای حکی خواهد بود درواقع معمول علم وحکی جمله است •

٣ـ مبتدا و خبر

مبتدا وخبر (سوم وچهارم ازمرفوعات) قسمت عمده کلام را تشکیل میدهند. علت ذکراین دو مبحث در یکجا تلازم آنها است با یکدیگر بطوریکه مبتدا بدون خبریا خبر بدون مبتدا امکان ندارد در مواردی هم که دیده میشود مبتدا بدون خبریا خبر بدون مبتداست بمقتضای مطلب هر یك از آندو راکه حذف شده است میبایستی درتقدیر گرفت.

کلام وجمله

ترکیب دوکلمه یا بیشتررا درصورتیکه مفید معنای کاملی باشدکلام یا جمله خوانند؛ جمله ممکن است ازدواسم باشد: **زَیدٌعاذِرٌ**

ویا ازفعل واسم باشد: **اِعتَذَرَ زَیدٌ**

واگربااسم شروع شود جمله اسمیه واگربافعل‌شروع شودفعلیه گویند.«۱»

مُبتَدَأ زَیدٌ و عاذِرٌ خَبَر   **اِن قُلتَ زَیدٌ عاذِرٌ مَن اِعتَذَرَ(۲)**

---

(۱) شبه جمله نیزیکی ازاقسام جمله است الااینکه چون برای‌هرظرف یاجارومجرور که شبه جمله است لازم‌است ازاینکه فعل یاشبه فعلی درتقدیر گرفت بنابراین اگر فعل درتقدیر گرفته‌شود جمله فعلیه واگراسم‌در تقدیر گرفته شد،اسمیه خواهدبود.

(۲) مبتدابردوقسم‌است مبتدائی که برای‌آن خبرهست ومبتدائی که برای‌آن فاعل «قائم مقام خبر» قسم اول‌مانند:

زَیدٌقائِمٌ

ودوم‌مانند:

اَقائِمٌ زَیدٌ قسم اخیر باید معتمد براستفهام یانفی باشد.

برای قسم‌اخیر دوترکیب هست۱ اقائم‌مبتدا زیدفاعل قائم مقام خبر ۲ قائم خبر مقدم زید مبتدای مؤخر.

اَراغِبٌ اَنتَ عَن آلِهَتی یااِبراهیمُ. ✡

مفرد و مرکب

وقتی یک کلمه بتنهائی ذکر شود عنوان مفرد دارد ووقتی باکلمهٔ دیگر ترکیب شد بآن مرکب اطلاق میشود مرکب را روی ارتباط و تناسب کلمات باقسام ذیل منحصر کرده‌اند :

۱- ترکیب اضافی ۲- ترکیب مزجی ۳- ترکیب عددی ۴- ترکیب تقییدی ۵- ترکیب اسنادی.

مثال از ترکیب اول - باب المدرسة- دوم - سیبویه - سوم - خمسة عشر - چهارم- التلمیذالساعی -پنجم زید عاذر یا اعتذر زید.

تمام پنج ترکیب فوق دارای معنا هستند الا اینکه معنای آنها کامل نیست فقط یکی ازاین تراکیب (ترکیب پنجم) معنای آن کامل و مستمع از شنیدن آن رفع انتظارش میشود.

ترکیب اسنادی

مسند یا خبر و مسند الیه یا مبتدا

ترکیب اسنادی شامل دورکن است یکی مسندالیه‌ودیگری مسند، مسندالیه آن اسمی‌است که نسبتی‌بآن دهند، (یا از آن سلب کنند) ومسندآن عملی است که بمسندالیه نسبت داده‌شود، بعبارت دیگرمسندالیه **مبتدائی** است که ازاو خبردهند ومسند**خبری**است که بمبتدا نسبت داده میشود. درترکیب پنجم :«زَیْدٌعاذِرٌ»

زید مسندالیه یا مبتدا وعاذر مسند یا خبر است.

٭چنانچه‌ازجهت عدم مطابقت بین‌مبتدا ووصف نباشد

اَقائِمٌ الزَّیْدانِ اَقائِمٌ الزَّیْدُون

بنابراین ازمطالب مذکور چنین نتیجه میگیریم که محل مبتدا وخبر درترکیب اسنادی است ودر ترکیبات اسنادی باید مبتدا را ازخبر وخبر را از مبتدا تمیز داد و سایر ترکیبات هم چنانچه دارای اسناد شدند بدیهی است مبتدا وخبر خواهند بود.

۱- بَابُ الْمَدْرَسَةِ مَفْتُوحٌ. ترکیب:(باب المدرسة مضاف ومضاف الیه مبتدا، مفتوح خبر).

۲-سیبویه کَانَ رَجُلاً عَالِماً ترکیب:(سیبویه،مبتدا کان فعل ناقص،ضمیر اسم کان،عالماً خبر کان جمله خبر).

۳-خَمْسَةَ عَشَرَ اَکْثَرُ مِنْ اَرْبَعَةَ عَشَرَ ترکیب: (خمسةعشر مبتدا، اکثر خبر،من اربعة عشر جار ومجرور متعلق به اکثر).

۴- اَلتِّلْمِیذُ السَّاعِی یَنْجَحُ. ترکیب:(التلمیذ مبتدا، الساعی صفت، ینجح فعل ضمیر فاعل محلاً مرفوع خبر).

چنانچه جلواین ترکیبات فعل تام معلوم گذارده شود تماماً تبدیل میشوند به فاعل واگر فعل مجهول گذارده شود تبدیل میشوندبه نایب فاعل.

معلوم	مجهول
۱- سَدَّ بَابَ الْمَدْرَسَةِ	**سُدَّ بَابُ الْمَدْرَسَةِ**
درب مدرسه بست	بسته شد درب مدرسه
۲- اَرْسَلَ سیبویه	**اُرْسِلَ سیبویه**
سیبویه فرستاد	فرستاده شدسیبویه
۳- کَفَی خَمْسَةَ عَشَرَ	**اُسْتُثْنِیَ خَمْسَةَ عَشَرَ**
کفایت کرد پانزده	استثنا شدپانزده
۴- سَئَلَ التِّلْمِیذُ السَّاعِیَ	**سُئِلَ التِّلْمِیذُ السَّاعِی**
شاگرد کوشا سئوال کرد	شاگرد کوشامورد پرسش واقع شد

• وصف «قائم» مبتدا زیدان وزیدون فاعلندقائم مقام خبر«سد مسد خبر»چنانچه در تثنیه و

عامل رفع مبتدا و خبر

درمبحث فاعل و نایب فاعل متذکر شدیم عامل فاعل فعل معلوم و عامل نایب فاعل فعل مجهول است و رفع این دو معمول بواسطه وجود این دو عامل است و این دو عامل که لفظاً درجلو فاعل و نایب فاعل ذکر شده آندورا مرفوع کرده است. دراین مبحث می بینیم لفظاً عاملی درجلو مبتدا ذکر نشده تا که رفع مبتدا بواسطه آن باشد ازطرفی هم نمیشود گفت مبتدارا عاملی نیست پس عامل مبتدا باید معنوی بوده باشد و ابتدائیت که موضوعی است معنوی مبتدا رارفع دهد و خبر هم بواسطه وجود مبتدا مرفوع شده باشد:

وَرَفَعُوا مُبْتَدَأً بِالابْتِدَاءِ　　　　كَذَاكَ رَفْعُ خَبَرٍ بِالْمُبْتَدَا

بنابراین میتوان مبتدارا چنین تعریف کرد:

مبتدا اسمی است مرفوع عاری از عوامل لفظی وخبرجزئی است که تمام کننده معنای مبتداست.

ازاین تعریف میتوان چنین نتیجه گرفت:

۱- افعال وحروف صلاحیت ندارند که مبتدا بشوند.

۲- اسمائی که در اوائل جملات باعوامل لفظی همراه هستند مبتدا نخواهند بود. (باستثنای عامل زائد وشبه زائد مانند جملات ذیل).

بِحَسْبِكَ دِرْهَمٌ. ترکیب: (باء زائده، حسب مجرور به باء (لفظاً) مضاف کاف مضاف الیه محلاً مرفوع مبتدا، درهم خبر).

رُبَّ طَالِبٍ صَالِحٍ فِي مَدْرَسَتِنَا. ترکیب: (رب طالب جار و مجرور محلاً مرفوع مبتدا، صالح صفت، فی مدرستنا جار و مجرور مضاف، نا مضاف الیه، محلاً مرفوع خبر).

جمع مطابقت باشد

أَقَائِمَانِ الزَّيْدَانِ. أَقَائِمُونَ الزَّيْدُونَ

وصف قائمان و قائمون خبر مقدم است و الزیدان و الزیدون مبتدای مؤخر.

وَالثَّانِ مُبْتَدَا وَذَا الْوَصْفُ خَبَرْ　　　　إِنْ فِي سِوَى الإِفْرَادِ طِبْقًا اسْتَقَرْ

چند قاعده کلی راجع به مبتدا و خبر

۱- مبتدا باید معرفه باشد تا خبری که از آن داده میشود مورد استفاده قرار گیرد (اگر اسم نکره هم خبرش مورد استفاده بود میتواند مبتدا باشد).

وَلا يَجوزُ الابتداءُ بالنَّكِرة   ما لَم تُفِدْ كَعِنْدَ زيدٍ نَمِرَة

۲- خبر باید مؤخر از مبتدا و مبتدا مقدم بر خبر ذکر گردد لیکن در بعضی موارد تقدیم خبر بر مبتدا واجب است:

والأصلُ في الأخبارِ أن تُؤخَّرا   وجَوَّزوا التَّقديمَ إذْ لا ضَرَرا

۳- خبر ممکن است یکی از شش صورت ذیل را دارا باشد:

۱- اسم مفرد جامد «النَّحْوُ عِلْمٌ»   ۲- اسم مفرد مشتق «النَّحْوُ نافِعٌ»

۳- جمله اسمیه «النحوُ نفعُهُ كثيرٌ»   ۴- جمله فعلیه «النحوُ ينفعُنا»

۵- شبه جمله(۱) «عِلْمُ النحوِ في كتابِنا»   ۶- شبه جمله «لَدَينا كتابُ النحوِ»

در جملاتی مانند جمله دوم، سوم و چهارم میبایستی ضمیری بعنوان رابط بین مبتدا و خبر در کلام باشد الاینکه در جمله دوم محذوف و در سوم بارز و در چهارم آن رابط مستتر است:

ومُفْرَداً يأتي ويأتي جُمْلَةً   حاويةً مَعنى الَّذي سِيقَتْ لَه

۴- قبلا اشاره کردیم که جار و مجرور و ظرف (شبه جمله) متعلق دارند بنا بر این در جملات پنجم و ششم و نظائر این دو جمله افعال یا اسمائی مانند «کائن» و یا «استقر» باید در تقدیر گرفت:

وأخبروا بظَرفٍ او بحَرفِ جَرّ   ناوينَ معنى كائنٍ او استَقَرّ

نسبت به سایر مسائل دیگر مبتدا و خبر به امثله بعد و توضیحات مربوطه بانها مراجعه شود.

---

(۱) شبه جمله در مثال پنجم جار و مجرور و در مثال ششم ظرف است.

جملات مختلفه از مبتدا وخبر و توضیحات مربوطه

۱ - اَللّٰهُ رَبُّنا . ترکیب : «الله مبتدا ربنا مضاف و مضاف الیه خبر»

توضیح - (اسم مفرد جامد خبر واقع شده احتیاجی به رابط نیست).

۲ - اَلْحَسُودُ لایَسُودُ. ترکیب : « الحسود مبتدا لا نافیه یسود فعل ضمیر فاعل محلا مرفوع خبر » .

توضیح - (جمله فعلیه خبر واقع شده و ضمیر رابط مستتر است «هو») .

۳- اَلسَّعادَةُ غایَةُ الْاِنْسانِ. ترکیب : « السعادة مبتدا، غایة الانسان مضاف ومضاف الیه خبر » .

توضیح - (مضاف ومضاف الیه خبر واقع شده است) .

۴- عِنْدی دِرْهَمٌ وَلی وَطَرٌ. ترکیب : «عند ظرف مضاف یاء مضاف الیه خبر مقدم درهم مبتدای مؤخر، لی جار ومجرور خبر مقدم، وطر مبتدای مؤخر»

توضیح - (چون مبتدا در این دو جمله نکره است خبر ظرف وجار ومجرور خبر بر مبتدا مقدم شده) .

وَنَحْوُ عِنْدی دِرْهَمٌ وَلی وَطَرٌ مُلْتَزَمٌ فیهِ تَقَدُّمُ الْخَبَرِ -

۵- زَیْدٌ اَخُوكَ. ترکیب : « زید مبتدا، اخو خبر مضاف ، کاف مضاف الیه » .

توضیح -(دراین جمله خبر و مبتدا هردو معرفه هستند بنابراین میتوان خبررا مبتدا قرار داد).

٦- کَیْفَ حالُكَ. ترکیب : «کیف خبر مقدم، حالك مضاف ومضاف الیه مبتدای مؤخر»

توضیح -(اسماء استفهام صدارت طلب هستند از این جهة خبر بر مبتدا مقدم است)

٧-فِي المَدْرَسَةِ رَئِيسُهَا- ترکیب «فی المدرسة جار و مجرور خبر مقدم، رئیس مضاف‌ها مضاف الیه مبتدا»

توضیح - (ازجهة اینکه برگشت ضمیر بر متأخر صحیح نیست مبتدا بااینکه معرفه است مؤخر است).

٨- العِلْمُ مُفِيدٌ - ترکیب: «العلم مبتدا، مفید خبر، **العلم نور** - العلم مبتدا، نور خبر»

توضیح - (خبر دراولی اسم مشتق است این موردی است که باید ضمیری بعنوان رابط در تقدیر گرفت ودر دومی خبر چون جامد است تقدیر رابط لزومی ندارد).

وَالْمُفْرَدُ الْجَامِدُ فَارِغٌ وَإِنْ ✡ يُشْتَقَّ فَهْوَ ذُو ضَمِيرٍ مُسْتَكِنْ

٩-مَا أَحْسَنَ الْوَفَاءَ- ترکیب: «ماتعجبیه مبتدا، احسن فعل تعجب ضمیر فاعل، الوفاء مفعول‌به، جمله خبر»

توضیح - (جمله تعجبیه خبر واقع شده است)

١٠-مَنْ يَطْلُبْ يَجِدْ- ترکیب: «من شرطیه محلا مرفوع مبتدا، یطلب فعل ضمیر فاعل فعـل شرط، یجد فعل ضمیر فاعل جزای شرط، جمله محلا مرفوع خبر»

توضیح - (جمله جزائیه خبر واقع شده است.)

١١- الأَمِيرَةُ مَرِيضَةٌ- ترکیب: «الامیرة مبتدا، مریضة خبر»

توضیح - (خبر باید از لحاظ افراد تثنیه و جمع بامبتدا مطابقت داشته باشد)

١٢- الشَّجَرَاتُ يَابِسَاتٌ- ترکیب: «الشجرات مبتدا، یابسات خبر»

توضیح - (خبر جمع است و مؤنث - ازجهت اینکه مبتدا جمع است و مؤنث)

۱۳- اَلزَّیدانِ قائِمانِ- ترکیب : «الزیدان مبتدا ، قائمان خبر »

توضیح - (مبتدا مذکر و تثنیه است خبر نیزمذکروتثنیه است)

۱۴- هُوَ شاعِرٌ کاتِبٌ - ترکیب : « هو مبتدا ، شاعرخبر ، کاتب خبردوم»

توضیح - (ضمیرمرفوع مبتدا و خبرمتعدد است)

۱۵- اَساعی اَلتِّلمیذُ - ترکیب : « همزه استفهام ، ساعی مبتدا ، التلمید فاعل، قائم مقام (سد مسد) خبر»

توضیح - (چنانچه مبتدا وصف باشد ومعتمد به حرف نفی و استفهام هم باشد اسم مرفوع بعدآن فاعل خواهد بود سد مسد خبر)

۱۶- اَقائِمٌ الزَّیدانِ - ترکیب : «همزه استفهام ، قائم مبتدا ، الزیدان فاعل ، سد مسد خبر»

توضیح - (این صورت جمله هم چون مبتدامفرد است اسم مرفوع بعد فاعل است)

۱۷- اَقائِمانِ الزَّیدانِ- ترکیب : « همزه استفهام ، قائمان خبر مقدم ، الزیدان مبتدای مؤخر»

توضیح - (چون دراین جمله قائمان تثنیه است و باضمیر فاعل همراه ازجهت اینکه الزیدان بعد از آن ذکر شده قائمان خبرمقدم است ، و الزیدان مبتدای مؤخر)

۱۸- اَقائِمونَ الزَّیدونَ - ترکیب : « همزه استفهام ، قائمون خبر مقدم ، الزیدون مبتدای مؤخر»

توضیح - (ازمثال‌های ۱۶-۱۷و۱۸ این نتیجه گرفته میشود در وقتیکه بین وصف وفاعل از لحاظ عدد مطابقت باشد جمله مبتدا وخبر است و چنانچه مطابقت نباشد فعل وفاعل)

۱۹- زَیْدٌ قائِمٌ هُوَ - ترکیب : « زید مبتدا ، قائم خبر ، هو تأکید یا فاعل برای قائم »

توضیح - (در شماره ۸ اشاره شد چنانچه خبر اسم مفرد مشتق باشد خبر حامل ضمیری است بعنوان رابط - در این جمله همان ضمیر آشکارا ذکر شده و ترکیب تاکید یا فاعل را گرفته است)

۲۰- اَلْغَنِیُّ وَ الْفَقیرُ مُحْتاجٌ - ترکیب : « الغنی مبتدا ، الفقیر مبتدای دوم ، محتاج خبر برای هردو »

توضیح - (مبتدا در این جمله متعدداً ذکر شده است)

۲۱- اَیْنَ صاحِبُ الْبَیْتِ - ترکیب : « این خبر مقدم ، محلا مرفوع صاحب البیت مضاف ومضاف الیه ؛ مبتدای مؤخر »

توضیح - (این از اسماء صدارت طلب است ازاین جهة مقدم بر مبتدا ذکر شده است)

۲۲ - اَلاِنْسانُ هُوَ الْحَیَوانُ النّاطِقُ - ترکیب : « الانسان مبتدا ، هو ضمیر فصل ، الحیوان خبر ، ناطق صفت برای حیوان »

توضیح - (خبر باید نکره ومبتدا معرفه باشد اگر هردو معرفه باشند برای رفع اشتباه ضمیری در وسط بعنوان ضمیر فصل یا عماد ذکر میشود)

۲۳ - اَلْمُؤْمِنُونَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ - ترکیب : « المؤمنون مبتدا ، هم ضمیر فصل ، المفلحون خبر »

توضیح - (این جمله مانند جمله شماره ۲۲ دارای ضمیر فصل است الا اینکه چون مبتدا وخبر هردو جمع هستند ضمیر فصل نیز جمع ذکر شده است)

۲۴- لَوْلا الْعِلْمُ لَکانَ النّاسُ کَالْبَهائِمِ - ترکیب : « لولا حرف شرط ، العلم مبتدا ، لام جواب لو کان از افعال ناقصة ، الناس اسم کان ، کالبهائم جار و مجرور خبر برای کان »

توضیح - (بعداز لولا خبرمبتدا وجوباً حذف میشود)

۲۵- لَعَمْرُكَ (بجان‌تو) ترکیب: «لام ابتداء، عمرك مضاف ومضاف الیه مبتدا، خبر محذوف»

توضیح - (قسمی خبربعداز لعمرك وجوباً حذف میشود)

وَبَعدَلَولَا غَالِباً حَذْفُ الْخَبَرِ ✡ حَتْمٌ وَفِي نَصِّ يَمِينٍ ذَا اسْتَقَرّ

۲۶ - كُلُّ صَانِعٍ وَمَاصَنَعَ - ترکیب: «کل صانع مضاف و مضاف الیه مبتدا، واومعیه، ماموصول‌عطف‌برمبتدا، صنع فعل‌ضمیر فاعل صله ما، بی نیاز ازخبر»

توضیح - (در این جمله چون واو بمعنای مع میباشد مبتدا بی نیاز از خبراست در حقیقت جمله بدین معناست (**كُلُّ صَانِعٍ مَعَ مَاصَنَع**)

وَبَعْدَ وَاوٍعَيَّنَتْ مَفْهُومَ مَعْ ✡ كَمِثْلِ كُلُّ صَانِعٍ وَ مَا صَنَعْ

۲۷ - ضَرْبِي الْعَبْدَ مُسِيئاً - ترکیب: «ضربی مضاف ومضاف الیه مبتدا، عبد مفعول، مسیئا حال»

توضیح - (چنانچه مبتدا مصدر باشد وبعداز آن حال قائم مقام خبرباشد وجوباً خبرمحذوف است)

۲۷ - اَلْبَابُ الْاَوَّلُ - ترکیب: «الباب‌خبر، الاول‌صفت، مبتدامحذوف است‌جوازاً»

توضیح - (درجائیکه قرینه درکلام باشد مبتدا جایزاست‌حذف شود تقدیر «هذا»)

۲۹ - مَرِيضٌ - ترکیب: «خبر در جواب کیف ابوك مثلاً»

توضیح - (درجائیکه قرینه در کلام باشد مبتدا را میتوان حذف کرد، درآیه‌شریفه ذیل‌یکقسمت‌از مبتدا محذوف است)

مَنْ عَمِلَ صَالِحاً فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ اَسَاءَ فَعَلَيْهَا - ای فعله لنفسه و اساءته علیها -

وفي جواب كيف زيد قل دنف | فزيد استغنى عنه اذ عرف

۳۰ - صبرٌ جميلٌ - ترکیب : «صبر خبر ، جمیل صفت ،»

توضیح - (مبتدای این جمله وجوباً حذف شده است زیرا خبر مصدری است از جنس مبتدای محذوف «صبری» درواقع جمله فوق دراصل چنین بوده (صبری صبر جمیل)

۳۱ - اَكْرِمِ الْعُلَمَاءَ لَاسِيَّمَا زَيْدٌ - ترکیب : « اکرم فعل ضمیر فاعل ، العلماء مفعول لاسیما استثنا، زید خبر »

توضیح - «اسم مرفوع بعد از لاسیما خبری است برای مبتدای محذوف هو که وجوباً حذف میشود»

۳۲ - نِعْمَ الرَّجُلُ زَيْدٌ - ترکیب : « برای این جمله سه ترکیب هست ۱ نعم ازافعال مدح، الرجل فاعل ، زید بدل از فاعل ، ۲ نعم الرجل خبر مقدم، زید مبتدای مؤخر ، ۳ نعم از افعال مدح ، الرجل فاعل ، زید خبر برای مبتدای محذوف (هو) - **(نعم الرجل هو زید)**

۳۳ - خَرَجْتُ فَاِذَا الْعَدُوُّ - ترکیب : (خرجت فعل ضمیر فاعل ، فاء عطف ، اذا فجائیه ، العدو مبتدا)

توضیح - (العدو دراین جمله مبتدا است وخبر آن کامن جوازاً حذف شده است بعداز اذاء فجائیه نوعاً خبر حذف میشود)

۳۴ - رُبَّ رَفِيقٍ يَضْرِبُكَ - ترکیب : (رب رفیق جار ومجرور محلامرفوع مبتدا ، یضربك فعل فاعل مفعول خبر)

توضیح - (قبلا اشاره کردیم رب زائده است اعراباً بنابراین رفیق محلا مرفوع مبتداست وجمله بعد خبران)

۳۵ - كَمَالُ الْجُودِ بَذْلُ الْمَوْجُودِ- ترکیب: «کمال الجود مضاف ومضاف الیه مبتدا ، بذل الموجود مضاف ومضاف الیه خبر»

توضیح - (مبتدا ، وخبر هردو مضاف ومضاف الیه هستند).

۳۶- مِنْ قُوَّةِ الاِیْمَانِ اَنْ تَقْبَلُوا اِلَی الصَّلوٰةِ- ترکیب :«من قوة جار ومجرور مضاف، الایمان مضاف الیه، ان ناصبه ، تقبلوا فعل ضمیر فاعل تحویل بمصدر ، (اقبالکم) الی الصلوة جار ومجرور»

توضیح - (من قوة الایمان محلا مرفوع است خبر مقدم، وان تقبلوا الی الصلوة مبتدای مؤخر).

۳۷ - مَا بِیَدِكَ وَمَنْ اَنْتَ - ترکیب : «ما استفهامیه مبتدا ،بید جار ومجرور ، کاف مضاف الیه ، محلا مرفوع خبر- من استفهامیه خبر مقدم، انت مبتدای مؤخر»

توضیح - (چنانچه بعد از من وما استفهامیه کلمه واقع شود که برای مبتدا بودن صالح نباشد اسماء استفهام مبتدا خواهند بود وبقیه جمله خبر ، مانند قسمت اول جمله - واگر کلمه واقع شود که صالح باشد آن کلمه مبتدا خواهد بود واسم استفهام خبر مقدم مانند قسمت دوم جمله) .

۵ - نواسخ

نواسخ دسته از افعال وحروف هستند که برجمله مبتدا وخبر داخل شده اعراب وحکم آندو را تغییر میدهند دسته افعال عبارتند از :

افعال ناقصه - افعال مقاربه - افعال قلوب

و حروف

حروف مشبهة بالفعل - ماولاء مشبه بلیس - لاء نفی جنس

افعال ناقصه

کان - صار - اصبح - امسی - ظل - اضحی - بات - مازال مابرح - مافتیء - ماانفك - مادام - لیس

عمل این افعال مانند کان رفع به مبتدا و نصب به خبر است **کانَ زَیْدٌ قائِماً**

ترکیب «کان ازافعال ناقصه زید اسم کان قائماً خبر کان»

علت تسمیه این افعال بفعل ناقص

در مبحث فاعل چنانکه دیدیم افعال تام باذکر فاعل معنای آنها کامل میبود و احیاناً اگر فعل متعدی بود مفعول هم میگرفت دراین مبحث می‌بینیم معنای این افعال باذکر فاعل (اسم‌مرفوع) کامل نمیگردد واحتیاج به‌اسم یاجمله دیگری (خبر) هست تامعنای آنها کاملا گردد بدین مناسبت این افعال را افعال ناقصه خوانند.

و ازجهة اینکه صرف بعضی از این افعال کامل نیست بآنها افعال جامد و غیر متصرف نیز میگویند واز این لحاظ میتوان آنها را بسه دسته تقسیم کرد ۱ آنهائیکه مانند سایر افعال متصرف هستند (**کان- صار**) ۲ آنهائیکه غیر متصرف هستند (**مادام‌ولیس**) ۳ آنهائیکه صرفشان ناقص است (بقیه).

معانی و خصوصیات این افعال

کان - دربین این افعال کان بمعانی مختلف آمده است از جمله :**ثبت - وجد حضر - وصار** - و در عین حال ممکن است یکی ازاین سه حال « **تامه ناقصه - زائده** » را دارا باشد.

کان وقتی تامه است که معنای آن بااسم مرفوع کامل باشد - **کان‌الله‌ولم‌یکن شیئ** وان در وقتی ناقصه است که برای‌تکمیل‌معنا احتیاج بخبر داشته باشد. وزائده بودن‌آن هم در وقتی است که بود ونبود آن درجمله یکسان باشد.

مواردیکه کان زائد است

کان در وقتی زائد است (من غیر قیاس) کـه بین دو موضوع متلازم: صفت و موصوف- مبتدا و خبر- صله و موصول- فعل و فاعل- فعل مجهول و نایب فاعل ذکر شده باشد.

۱- صفت و موصوف «مَرَرْتُ بِرَجُلٍ کانَ قائِمٍ»

۲- مبتدا و خبر «زَیْدٌ کانَ یَکْتُبُ»

۳- صله و موصول «جاءَ الَّذی کانَ اَکْرَمْتَهُ»

۴- فعل و فاعل «کانَ یَکْتُبُ التِّلْمیذُ»

۵- فعل مجهول و نایب فاعل «لَمْ یُوجَدْ کانَ مِثْلُكَ»

و در وقتیکه بعد از ماتعجبیه واقع شود «ما کانَ اَحْسَنَ الْکِتابَ» قیاساً زائده است.

فعل کان و اسم آن حذف میشود

چنانچه فعل کان بعد از ان و لو شرطی واقع شود جایز است خـود فعل واسم آن حذف شود و تنها خبر باقی بماند: اِنْ خَیْراً فَخَیْراً - اِنْ شَرّاً فَشَرّاً - اِسْتَفِدْ وَلَوْ کَلِمَةً فِی النَّهارِ- اِنْ کانَ عَمَلُكَ خَیْراً فَکانَ جَزائُكَ خَیْراً.

وَیَحْذِفُونَها وَ یُبْقُونَ الْخَبَرَ ✡ وَبَعْدَ اِنْ وَلَوْ کَثیراً ذا اشْتَهَرَ

صار - بمعنای رجع و تحول وانتقل استعمال شده است چنانچه بمعنای دو فعل اخیر استعمال شود **ناقصه** و اگر بمعنای رجع باشد **تامه** است: صارَ الْفَقیرُ غَنِیّاً (ناقصه) صارَ الْفَقیرُ. (تامـه) (فقیر غنی شد ۱ بر گشت فقیر ۲) ترکیب: صار از افعال ناقصه الفقیر اسم آن، غنیاً خبر (۱) - صار فعل الفقیر فاعل (۲)

اصبح - اضحی - ظل - بات - امسی

موارد استعمال این افعال در وقتی‌است که بخواهیم مسند الیهی را متصف کنیم در مدتی از زمان «در روز وشب» بانچه بعداً بعنوان‌مسند‌برای آن ذکرمیکنیم مثلا اگر گفتیم «بَاتَ زَیْدٌ نَائِماً» زید را متصف کرده‌ایم باینکه تمام مدت شب را بخواب بوده است یااینکه اگر این نسبت را دادیم:

اَصْبَحَ زَیْدٌ بَاکِیاً - بایدمعنی کنیم تمام مدت صبح را زید در گریه بوده است درهرصورت‌زید اسم است درهردوجمله و نائماً وباکیاً‌خبر .

مازال، مابرح ، ماانفك ، مافتیء

این چهار فعل از آنجائیکه حرف نفی (ما) در آنها داخل شده است معنای اصلی خود راکه‌عدم ثبات وقرار بوده ازدست داده واکنون موجب هستند باین‌معنی مفید معنای ثبات و قرارند چنانچه بگوئیم «مَازَالَ زَیْدٌ کَاتِباً» - باید معناکنیم‌زید پیوسته کاتب است .

البته عمل این چهارفعل در وقتی است که با حرف نفی - نهی- یااستفهامی شروع شوند .

مادام - لیس

مادام برای استمرار اسناد است **ولیس** برای نفی آن اگربگوئیم:

(١)اِجْلِسْ مَادُمْتُ جَالِساً و (٢) لَیْسَ التِّلْمِیذُ حَاضِراً

بایدمعناکنیم بنشین مادامیکه من نشسته‌ام (١) و اکنون آنشاگرد حاضر نیست (٢)

توضیح - سایر مشتقات این افعال بمانند صیغه ماضی آنها عمل میکنند البته این نسبت بآنهائی است که مشتقاتی دارند - **کُونُوا قَوَّامِینَ بِالْقِسْطِ - وَیَکُونَ الرَّسُولُ عَلَیْکُمْ شَهِیداً - وَغَیْرُ مَاضٍ مِثْلَهُ قَدْ عَمِلَا - اِنْ کَانَ غَیْرُ الْمَاضِ مِنْهُ اسْتُعْمِلَا**

نمونه‌های مختلف از عمل فعل ناقص و ترکیب آنها

۱- اَلنَّاسُ لَیْسُوا سَوَاءً - ترکیب : «الناس مبتدا ، لیسوا از افعال ناقصه ضمیر اسم آن ، سواء خبر آن ، جمله در محل رفع خبر برای مبتدا»

۲- لَایَبِیتُ الْقَانِعُ اِلَّا شَاکِراً - ترکیب : «لا، نافیه بیبت از افعال ناقصه ، القانع اسم آن ، الا اداة حصر شاکراً خبر برای یبیت»

۳- لَایَبِیتُ شَاکِراً اِلَّا الْقَانِعُ - ترکیب : « لا نافیه ، یبیت از افعال ناقصه، شاکراً خبر مقدم ، الا اداة حصر ، القانع اسم یبیت»

۴- لَایَفْتَأُ الْکَرِیمُ مَحْبُوباً - ترکیب :«لا، نافیه ،یفتأ از افعال ناقصه ،الکریم اسم آن ، محبوباً خبر»

۵- مَازَالَ الْکَسْلَانُ لَایُحِبُّ الْمُطَالَعَةَ ترکیب :«مازال از افعال ناقصه، الکسلان اسم آن لایحب فعل ضمیر فاعل ، المطالعة مفعول ، جمله در محل نصب خبر برای مازال»

۶- اَلطَّمَعُ لَمْ یَکُنْ مَمْدُوحاً - ترکیب : «الطمع مبتدا، لم جازمه یکن فعل ناقص ضمیر اسم آن ممدوحاً خبر »

۷- کُنِ ابْنَ مَنْ شِئْتَ وَاکْتَسِبْ اَدَباً ✡ یُغْنِیکَ مَحْمُودُهُ عَنِ النَّسَبِ

«ترکیب» : - کن از افعال ناقصه ضمیر اسم آن، ابن خبر مضاف، من مضاف الیه، شئت فعل فاعل ، وعطف ، اکتسب فعل ضمیر فاعل، ادباً مفعول -یغنی فعل، کاف مفعول محمود فاعل مضاف ها مضاف الیه ، عن النسب جار و مجرور .

٨- اَحْبِبْ صَدِيقَكَ اِنْ فَقِيراً اَوْ اِنْ غَنِيّاً - ترکیب: « احبب فعل ضمیر فاعل، صدیق مفعول کاف مضاف الیه، ان حرف شرط، فقیراً خبر کان محذوف واو عطف، ان شرطیه غنیا خبر کان محذوف»

توضیح -(فعل ناقص واسم آن درهر دو جمله حذف شده است» **(ان کان صدیقك فقیراً - وان کان صدیقك غنیاً)**

٩- لَیْسَ مِنْ عَادَةِ الْکَرِیمِ اَنْ یَمْدَحَ نَفْسَهُ - ترکیب: «لیس از افعال ناقصه من عادة جار و مجرور مضاف الکریم مضاف الیه محلا منصوب خبر مقدم برای لیس، ان یمدح فعل ضمیر فاعل مؤول بمصدر محلامرفوع اسم برای لیس، نفس مفعول مضاف ها مضاف الیه)-**(لیس المدح من عادة الکریم)**

١٠ - تَعَلَّمْ مَادُمْتَ حَیّاً - ترکیب: «تعلم فعل ضمیر فاعل، مادمت از افعال ناقصه ضمیر اسم آن، حیا خبر»(١)

١١- مَافَتِیءَ الْحَقُّ مُنْتَصِراً - ترکیب: « مافتیء از افعال ناقصه الحق اسم آن منتصراً خبر»

١٢- قَدْ یَصِیرُ الْخَصْمُ عَوْناً - ترکیب: «قد تقلیلیه یصیر از افعال ناقصه، الخصم اسم یصیر، عوناً خبر»

١٣ - اَضْحَی الْعَبْدُ حُرّاً - ترکیب: «اضحی از افعال ناقصه العبد اسم اضحی حراً خبر»

١٤- مَازَالَتِ النَّاسُ مُخْتَلِفَةً - ترکیب: «مازالت از افعال ناقصه الناس اسم مازالت، مختلفة خبر»

---

(١) ما، درمادام مصدریه ظرفیه است بآن مناسبت بآن ظرفیه مصدریه میگویند که نیابت دارد از مصدر محذوف «مدة دوام» بنابراین صورت اصلی جمله این است

تعلم مدة دوامك حیاً

۱۵ - لَاتَكُنْ فَظّاً - ترکیب : «لاناهیه تکن ازافعال ناقصه، ضمیراسم آن فظاً خبر»

۱۶ - لَايَزالُ الْحَقُّ باقِياً - ترکیب : «لایزال ازافعال ناقصه،الحق اسم لایزال، باقیاً خبر»

اِذاكانَ رَبُّ الْبَيْتِ بِالدُّفِ مُولَعاً فَشيمَةُ اَهْلِ الْبَيْتِ كُلِّهِم الرَّقْصُ

ترکیب : «اذا زمانیه ،کان از افعال ناقصه ، رب اسم کان مضاف اضافه به بیت بیت مضاف الیه ، بالدف جارو مجرور مو لعاً خبر برای کان ـ فاء نتیجه ، شیمة خبر مقدم مضاف ،اهل مضاف الیه بیت مضاف الیه اهل، کل تاکید مضاف هم مضاف الیه، الرقص مبتدای مؤخر .»

۱۸ - كُنْتُ مَيِّتاً وَالْعِلْمُ اَحْيانِي - ترکیب : «کنت ازافعال ناقصه ، ضمیراسم آن ، میتاً خبر واوعطف، العلم مبتدا ، احیانی فعل وفاعل مفعول خبر برای مبتدا »

۱۹- باتَ الْمُذْنِبُ خائِفاً- ترکیب : «بات ازافعال ناقصه ، المذنب اسم بات ، خائفاً خبر»

۲۰-اَيْنَما تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ- ترکیب : «اینما ظرف متضمن معنای شرط تکونوا از افعال ناقصه، ضمیر اسم آن ،یدرك فعل کم مفعول ، الموت فاعل »

این بیت ترکیب شود

وَكَمْ مِنْ فَتىً يُمْسِي وَيُصْبِحُ آمِناً وَقَدْ نُسِجَتْ اَكْفانُهُ وَهُوَلايَدْرِي(۱)

---

(۱) اسم افعال ناقصه ازجهة افراد، تثنیه وجمع ومؤخر بودن از فعل وسایر موضوعات دیگر عیناً مانند فاعل است آنچه راجع به فاعل گفته شد باید نسبت به اسم این افعال درنظر داشت.

درمورد خبراین افعال هم ازجهت تنکیر وتعریف وتقدیم وتأخیر و سایر جهات دیگر باید قواعد بین مبتدا وخبر رادر نظر گرفت الااینکه خبراین افعال چنانچه فعل باشد باید فعل مضارع

افعال مقاربه

دومین دسته ازافعال که ناسخ مبتدا وخبر میباشد افعال مقاربه هستند فرق این دسته ازافعال باافعال ناقصه این است که خبر این افعال بایدفعل آخر مضارع باشدوازلحاظ معنی بسه قسمت تقسیم میشوند:

رجاء، قرب، شروع

ككان كادَ و عسى لكنْ ندر ··· غيرُ مضارعٍ لهذينِ خبر

افعالی که متضمن معنای رجاء (وقوع خبر) هستندعبارتنداز: **عسى. حرى. اخلولق**
و آن افعالی که برقرب (وقوع خبر) دلالت دارند عبارتند از: **كاد- كرب- اوشك**
وبقیه که حاکی ازمعنای شروع درخبر هستندبشرح زیر عبارتنداز: (۱)

۱ انشاء ۲ طفق ۳ جعل ۴ اخذ ۵ ابتدء ۶ علق ۷ هب ۸ انبری

بیشتر این افعال جامد هستند باین معنا مشتقاتی ندارند مضارع كاد «**يكاد**» واوشك «**يوشك**» استعمال شده است بعضی اسم فاعل اوشك «**موشك**» رانیز ذکر کرده‌اند

واستعملوا مضارعاً لاوشكا ··· وكادلا غيرُ وزادوا موشكا

---

*ذکر شودالبته باستثنای این ۶ فعل

كان - امسى - اصبح - اضحى - ظل - بات

که اگر با حرف قدهمراه باشند جایز است فعل ماضی ذکر شود:

كان الولد قد نجح

(خبر مقرون بحرف «قد» میباشد ازاین جهت خبر فعل ماضی است)

كان الدروس يكتب

(فعل مضارع مجهول)

كان الاستاذ يلقى الدروس على تلامذته

(فعل مضارع معلوم)

(۱) آنچه ازافعال شروع مشتق شود جزء افعال مقاربه نبوده بمانند سایر افعال متعدی و لازم معمول خواهندداشت

افعال مضارعی که خبر این افعال واقع میشوند غالباً باحرف نصب **«ان»** مقرون هستند وازخبر دو فعل **«حری ـ اخلولق»** هیچگاه ساقط نمیشود . لکـن در هشت فعل اخیر ترك حرف نصب واجب است .

وَ مِثْلُ كَادَ فِي الْأَصَحِّ كَرَبَا ✡ وَتَرْكُ أَنْ مَعَ ذِي الشُّرُوعِ وَجَبَا

تذکر - **عسی - حری - واخلولق** ایـن سه فعل باسایر افعال مقاربه ازلحاظ ترکیب فرقی دارند گاهی ممکن است **تامه** وگاهی ممکن است **ناقصه** واقع شوند ضمن مثال باین موضوع اشاره میشود .

نمونه‌هائی از عمل این افعال

مثال	ترکیب
۱- كَادَ الرَّاكِبُ يَسْقُطُ -	«کاد از افعال مقاربه ، الراکب اسم کاد یسقط فعل ضمیر فاعل محلا منصوب خبر برای کاد »
۲- حَرَى الْغَائِبُ أَنْ يَحْضُرَ -	«حری از افعال مقاربه، الغائب اسم حری ان یحضر فعل ضمیر فاعل محلا منصوب خبر برای حری »
۳- اِخْلَوْلَقَتِ السَّمَاءُ أَنْ تَمْطُرَ -	«اخلولقت از افعال مقاربه، السماء اسم اخلولقت ، ان تمطر فعل ضمیر فاعل محلا منصوب خبر برای اخلولقت»
۴- أَوْشَكَ الْمَالُ أَنْ يَفْنَى -	« اوشك از افعال مقاربه ، المال اسم اوشك ، ان یفنی فعل ضمیر فاعل محلامنصوب خبر برای اوشك »
۵- عَلِقَ صَاحِبُ الْبَيْتِ يُحَدِّثُ ضُيُوفَهُ -	«علق از افعال مقاربه ، صاحب البیت مضاف ومضاف الیه اسم علق، یحدث فعل ضمیر فاعل، ضیوف مفعول مضاف، هامضاف الیه محلامنصوب خبر برای علق»

٦- كَرَبَتِ الصَّلاتُ اَنْ تَنْقَضِيَ - «كـربت از افعال مقاربه، الصلات اسم كربت ،ان تنقضي فعل ضمير فاعل محلامنصوب خبراً براى كربت »

٧- عَسَى اللهُ اَنْ يَرْحَمَ عِبادَهُ - «عسى از افعال مقاربه ، الله اسم عسى ان يرحم فعل ضمير فاعل،عباد مفعول مضاف،ها مضاف اليه جملهمحلا منصوب خبر براى عسى »

٨- يُوشِكُ الْحُرْمَتَى وَصَلَ اِلَى نِهايَتِهِ يُذِيبُ الْاَجْسامَ - «يوشك از افعال مقاربه ، الحراسم يوشك، متى اسم شرط ، وصل فعل ضمير فاعل، الى نهايته جارومجرورها مضاف اليه، يذيب فعل ضمير فاعل، الاجسام مفعول جمله محلا منصوب خبر براى يوشك »

عسى تامه - عسى ناقصه

١ عَسَى الْمَرِيضُ اَنْ يَشْفَعَ ✡ ٢ عَسَى اَنْ يَشْفَعَ الْمَرِيضُ

دوجمله فوق رابرحسب اينكه عسي را در آنهاتامه ياناقصه بگيريم بترتيب ذيل ميتوانيم آنرابچهارصورت تركيب كنيم

تركيب ١ جمله اول : عسى از افعال مقاربه،مريض فاعل عسى،ان يشفع فعل ضمير فاعل محلا منصوب مشابه مفعول يامحلا مرفوع بدل اشتمال از مريض .

(بى خبر) «صورت تامه»

تركيب ٢ جمله اول : عسى از افعال مقاربه، المريض اسم عسى،ان يشفع فعل ضمير فاعل تاويل بمفرده محلا منصوب خبر براى عسى . **(باخبر) «صورت ناقصه»**

تركيب ١ جمله دوم : عسى از افعال مقاربه، ان يشفع فعل ضمير فاعل تاويل بمفرد فاعل عسى، المريض فاعل ان يشفع . **(بى خبر) «صورت تامه»**

تركيب ٢ جمله دوم : عسى از افعال مقاربه، ان يشفع فعل ضمير فاعل خبر عسى محلا منصوب، المريض اسم عسى. **(باخبر) «صورت ناقصه»**

توضیح ـ نتیجه که از ترکیب این جمله بدست آمد این است چنانچه برای عسی خبری منظور شود جزء افعال ناقصه بوده و چنانچه تنها بذکر فاعل اکتفا شود جزء افعال تامه خواهد بود مستغنی از خبر .

ترکیب شود

عَسَی الْکَرْبُ الَّذِي اَمْسَیتَ فِیهِ ✡ یَکُونُ وَرائَهُ فَرَجٌ قَرِیبٌ

افعال قلوب

سومین دسته از افعال که بر جمله اسمیه مبتدا و خبر داخل شده و حکم آندو را تغییر میدهند افعال قلوب هستند عمل این دسته از افعال بعکس دو ناسخ قبلی در هر دو معمول خود نصب است و روی عمل، آنها میبایستی جزء منصوبات ذکر شوند لکن از نظر اینکه ناسخ مبتدا و خبر میباشند آنها را بدنبال افعال ناقصه و افعال مقاربه ذکر کرده‌اند .

افعالی که دو معمول خود را بعنوان دو مفعول نصب میدهند دو قسمند قسمی که معمول آنها قبلا مبتدا و خبر بوده و قسمی که معمول آنها قبلا مبتدا و خبر نبوده است، دسته اول افعال قلوب و دسته دوم را افعال دو مفعول طلب میخوانند :(افعال قلوب ناسخ مبتدا و خبر و افعال دو مفعول طلب بر غیر مبتدا و خبر هم داخل میشوند) .

ضمناً باید دانست افعال قلوب هم بدو دسته تقسیم شده دسته دال بر یقین و دسته دال بر رجحان، آن افعالی که مفید معنای یقین هستند عبارتند از : **رای ـ علم ـ وجد ـ دری ـ و تعلم** ـ و آنهائیکه دلالت بر رجحان دارند **خال ـ ظن ـ حسب ـ زعم ـ عد ـ حجا ـ جعل ـ هب** ـ میباشند .

این افعال را باختلاف ذکر کرده‌اند زمخشری در ذیل این عنوان فقط ۷ فعل را نام میبرد سیوطی به ۱۳ فعل اشاره میکند و مطابق گفته ابن مالك عبارتند از .

انصب بفعل القلب جزای ابتدا ✡ اعنی رای خال علمت وجدا
ظن حسبت و زعمت مع عد ✡ حجا دری وجعل اللذ کاعتقد
وهب تعلم و التی کصیرا ✡ ایضاً بها انصب مبتدأ وخبرا

برای این افعال ازلحاظ معنا تعریف دیگری هم شده است ابن یعیش میگوید:

« اعلم ان هـذه الافعال افعال غیر مؤثرة ولا واصلة منك الی غیرك و انما هی امور تقع فی النفس وتلك الامور علم وظن وشك، فالعلم هو القطع علی شیی، بنفی اوایجاب و هذا القطع یکون ضروریاً و عقلیاً، فالضروری کالمدرك بالحواس الخمس نحو علمنا بان السماء فوقنا والارض تحتنا، ویقرب من ذلك الامور الوجدانیه کالعلم بالالم واللذة ونحوهما . واما العقلی فما کان عن دلیل من غیر معارض فان وجد معارض من دلیل آخر و تردد النظر بینهما علی سواء فهو شك، وان رجح احدهما فالراجح ظن والمرجوح وهم».

این افعال بر روی مفعول مانند سایر افعال اثر نمیگذارند واز حدود تصور شخص هم خارج نمیشوند .

مادرباره موضوعی که تصوری داشته و از تصور خود نفیاً یااثباتاً حکمی را عنوان میکنیم اگر حدود اطلاعات ما از مجرای حواس پنجگانه کسب علم کرده باشد آن حکم برای ماقطعی وضروری است وبدون برهان و دلیل آنرا اظهار میداریم : آسمانرا بربالای سرخود می بینیم حکم میکنیم آسمان بالای سرماست، پای برروی زمین میگذاریم ومیگوئیم زمین درزیر پای ماست (امور وجدانی هم از قبیل درك لذت واحساس الم ازهمین قبیل است).

اگر تصور مادر پارهٔ ازموضوعات توأم بادلیل وبرهان باشد وبرای اثبات موضوعی براهینی اقامه کردیم واز طریق برهان حکمی صادر شد دراین موقع عقلا تصدیق بمطلبی کرده ایم که ازراه علم آن مطلب درك شده است، دراین راه اگر براهین وادله باهم تعارض کنند ودر اخذ نتیجه وصدور حکم مادا متوقف نمایند دراین وقت مابشك گرفتار شده ایم، اگر تعارض ادله وبراهین پیش آمد ودلائل باهم معارضه کردند

وچون دو کفه ترازو هردو طرف سبك وسنگین شدند طرف سنگین که رجحان دارد بنام ظن وطرف سبك که مرجوح است وهم خوانده شده است.

بنابراین مراتب ادراك پس از شهود عبارتند از . **علم ،ظن، شك ،وهم**

ملحقات افعال قلوب

قبلا گفتیم افعال قلوب برجمله اسمیه مبتدا و خبر داخل شده وآندورا بعنوان مفعول منصوب میکنند بدنبال افعال قلوب تعدادی فعل ذکر شده که ازلحاظ عمل (در معنی مغایر ند) شباهتی بافعال قلوب دارند این افعال رابنام افعال تحویل میخوانند اشاره ابن مالك درمصراع اخیر «**والتی کصیرا**» بهمین افعال است .

افعال تحویل

صیر - رد - ترك - غادر - وهب - تخذ - اتخذ - جعل

عمل افعال قلوب وافعال تحویل

١- وجدْتُ العِلْمَ نافعاً - ٢ ظَنَنْتُهُ صادقاً - ٣ اتَّخَذْتُهُ صدیقاً -

١ (العلم نافع)　　　٢(هوصادق)　　　٣ (هوصدیق)

درسه جمله فوق دوفعل از افعال قلوب ویك فعل از افعال تحویل برسه جمله مبتدا وخبر داخل شده پس از اخذ فاعل هردو معمول را بعنوان مفعول منصوب کرده اند : عمل این افعال تا مادامیکه یکی ازاین سه حروف (**لام ابتداء ،مانافیه همزه استفهام**) ونظائر اینهاکه صدارت طلب هستند برجمله داخل نشده باشد

بقوت خود باقی است لکن چنانچه یکی ازاین سه حروف داخل برجمله شد عمل افعال لفظاً باطل شده وجمله صورتاً بحال اولیه خود بهمبتدا وخبر برگشت مینماید ولی محلا هردو اسم بعنوان مفعول معمول فعل مقدم خواهند بود این ترك عمل لفظی رااباصطلاح نحوی «تعلیق» گویند.

دلیل معنوی عمل این افعال را در این حال از معطوف معمول اخذکرده‌اند. میگویند افعال قلوب در یك همچه جملهٔ «ظننتُ لزیدٌ قائمٌ وعمراً منطلقاً» برمعمول معطوف (عمراً منطلقاً) عمل میکند چرا نباید برمعمول خود مستقیماً عامل باشد.

تذکر ـ در افعال تحویل ودوفعل «**هب و تعلم**» که غیر متصرف بوده وجز این دوصیغه امر مشتقاتی ندارند **تعلیق والغاء** مورد ندارد.

الغاء یاترك عمل لفظی ومعنوی این افعال

چنانچه افعال قلوب در وسط جمله اسمیه مبتدا و خبر یادر آخر ذکرشوند «**۱ زیدٌ ظننتُ قائمٌ ۲ زیدٌ قائمٌ ظننتُ**» ترك عمل لفظی ومعنوی افعال را که اصطلاحاً الغاء میگویند جایزدانسته‌اند: در مورد جمله اول گفته شده اعمال والغاء برابر است ودر جمله دوم الغاء رابهتر دانسته‌اند.

تذکر ـ کلیه افعال قلوب باستثنای دو فعل هب و تعلم متصرف هستند و مشتقات آنها بمانندماضی تحت همان شرائط عمل میکنند.

نوع کلمه	مثال	ترکیب
«فعل ماضی»	**۱ـ خلتُ الرجلَ عالماً ـ**	خلت از افعال قلوب
		ضمیرفاعل، الرجل مفعول اول، عالما مفعول دوم.
«فعل مضارع»	**۲ـ احسبُ الامرَ زهیداً ـ**	احسب از افعال قلوب
		ضمیرفاعل ، الامر مفعول اول، زهیداً مفعول دوم.
«فعل امر»	**۳ـ تعلّم شفاءَ النفسِ قهرَ عدوِّها ـ**	تعلم فعل ضمیر فاعل ،

شفاءالنفس مضاف ومضاف الیه مفعول اول ،قهر عدو مضاف ومضاف الیه مفعول دوم ، ها مضاف الیه .

«اسم فاعل» **۴- انا ظانٌ القتلَ عامداً-** انا مبتدا ، ظـان خبر القتل مفعول اول ، عامداً مفعول دوم .

«اسم مفعول» **۵- النحوُ معلومٌ نفعُهُ کثیراً-** النحـو مبتدا ، معلـوم خبر ، نفعه مضاف ومضاف الیه لفظا نایب فاعل محلا مفعول اول، کثیراً مفعول دوم .

« مصدر » **۶- عَجِبْتُ مِنْ زَعْمِكَ الْکِتابَ ناقِصاً-** عجبت فعل ضمیر فاعل، من زعم جار و مجرور مضاف کاف مضاف الیه ، الکتاب مفعول اول، ناقصاً مفعول دوم .

تذکر- افعال قلوب چنانچه بایك مفعول معنای آنها کامل شد جزء افعال قلوب نبوده درعداد سایر افعال متعدی خواهند بود .

عَلِمْتُ الْمَسْئَلَةَ - **رَأیْتُ الرَّجُلَ -** **وَجَدْتُ الْکِتابَ -**

دسته دوم از نواسخ (حروف مشبهة بالفعل)

ان و ان کان لیت لکن لعل ✡ ناصب اسمند رافع درخبر ضد ما و لا

شش حروف فوق که بنام حروف مشبهة بالفعل خوانده میشوند برجمله اسمیه مبتدا وخبر داخل شده مبتدا را بنام اسم منصوب وخبر را بنام خبر حروف مشبهة بالفعل مرفوع میکنند : عمل این حروف بعکس عمل افعال ناقصه است .

کانَ النَّحْوُ مفیداً **اِنَّ النَّحْوَ مفیدٌ**

لِاَنَّ اَنَّ لَیْتَ لکِنَّ لَعَلَّ ✡ کَاَنَّ عَکْسُ مالِکانَ مِنْ عَمَلٍ

ان وان برای تحقیق، لیت برای تمنی و آرزو (در امر ممکن وغیرممکن)، لعل

جهة رجاء وامید (درامر مطبوع وغیرمطبوع)، کان‌را در تشبیه ولـکن را جهت دفع توهم بکار میبرند،معمولاحرف آخر بین‌دو کلام مغایر ذکر میشود :

یقولون هذا لکن‌الامر بخلاف ذلک.

تذکر- مقصود ازغیر مطبوع‌امر مکره است که بآن‌اصطلاحاً **اشفاق**-یگویند.

تفاوت ان وان

ازجهت اینکـه ان مفتوح معمول خود را تأویل به‌مصدر میبرد جملهٔ که‌ان در آن داخل شد تقدیراحکم مفرد را دارد وبرحسب عاملی که درجلو آن ذکرمیشود موقعیت آن متفاوت‌خواهد بود وممکن است فاعل- نایب فاعل - مضاف‌الیه - مبتدا وخبر بوده‌باشد درتمام این موارد است‌که ان واجب است مفتوحاً ذکر گردد .

و همز ان افتح لسد مصدر ❁ مسدها وفی سوی ذاک اکسر

موارد وجوب ان بکسرهمزه

درشش مورد واجب است همزه‌ان‌مکسوراً ذکرگردد .

۱- در وقتی که ان در ابتدای کلامی بوده باشد .

۲- در وقتی که یکی از موصولات قبل از ان ذکرشده باشد و اسم و خبر ان صله باشد برای‌ان، باصطلاح ان صدرصله واقع گردد .

۳- درووقتی که ان بعداز قسم‌ذکر شوددرخبران نیزلام موجود باشد باصطلاح جواب قسم بوده باشد .

فاکسرفی‌الابتداء وفی بدء صلة ❁ وحیث ان لیمین مکملة

٤- درووقتی که اسم و خبر ان محکی قول واقع گردد باین معنی بعد از یکی ازمشتقات‌قول‌ذکرشود.

٥- دروقتي که اسم وخبر انّ در مقام حال باشد.

اَوْحُكِيَتْ بِالْقَوْلِ اَوْحَلَّتْ مَحَلَّ ✡ حَالٍ كَزُرْتُهُ وَاِنِّي ذُوامَلِ

در وقتی که بعداز یکی از افعال قلوب ذکرشود مشروط باینکه درخبران لام بوده باشد.

وَكَسَرُوا مِنْ بَعْدِ فِعْلٍ عُلِّقَا ✡ بِاللَّامِ كَاعْلَمْ اِنَّهُ لَذُوتُقَى

در موارد ذیل ان بدوصورت خوانده میشود

١- بعد از اذا فجائیه ٢ در وقتی که جواب قسم واقع شود و در خبر آن لام نبوده باشد ٣ بعداز فاء جزائیه.

بَعْدَ اِذَا فُجَائَةٍ اَوْ قَسَمٍ ✡ لَالَامَ بَعْدَهُ بِوَجْهَيْنِ نُمِيَ

ابطال عمل حروف مشبهة بالفعل بدخول کلمه ما

این حروف بدخول کلمه ما از عمل ملغی میشوند دراین صورت برجمله فعلیه هم داخل میشوند.

اِنَّمَا تَقْضِي هٰذِهِ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا ✡ كَاَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ

حرف «ما» که دراین حروف داخل میشود و آنها را ازعمل باز میدارد بنام کافه خوانده میشود **اِنَّمَا - اَنَّمَا - كَاَنَّمَا - لٰكِنَّمَا - لَيْتَمَا - لَعَلَّمَا.**

چند تذکر راجع باین حروف

١- درموردلیتما اعمال واهمال هردو را جایزدانسته‌اند.

٢- دراین حروف خبربراسم مقدم نمیشود مگرموقعیکه خبرظرف یاجارو مجرور باشد.

٣- برمعمول متأخر این حروف لام تأکیدمفتوح داخل‌میشود : معمول‌متأخر چه اسم باشد وچه خبر .

اِنَّ الْجَهْلَ لَيَقْتُلُ صَاحِبَهُ   اِنَّ فِي الْمَعْرِفَةِ لَقُوَّةً

٤- بعد از حرف جر-لولا- لو- الا- لیت - ان (بفتح) ذکرمیگردد .

٥- بین حروف مشبهة بالفعل و یاء متکلم نون و قایه واقع میشود .

اِنَّنی - کَاَنَّنی - لکِنَّنی- لَعَلَّنی - لَیتَنی -

٦- بعضی ازاین حروف مخفف میشوند در این صورت اسم آنها ضمیری است بنام ضمیرشأن‌که غالباً محذوف وخبرجمله ایست که‌بعد از آن ذکرمیگردد .

٧- لکن در وقتی‌که مخفف شود عملی ندارد در ایـن صورت بهتراین است باواو ذکرشود تافرقی باشد بین این ولکن حرف عطف .

مثال   ترکیب   توضیح

١- اِنَّ الْجَهْلَ مَذْمُومٌ -   ترکیب : «ان‌ازحروف‌مشبهة‌بالفعل،الجهل اسم‌ان، مذموم‌خبران»

توضیح - (ان‌درابتدای کلام‌واقع شده باید بکسرخوانده‌شود)

٢ اِنَّكَ مَيِّتٌ وَاِنَّهُمْ مَيِّتُونَ -   ترکیب : «ان‌ازحروف مشبهة‌بالفعل، کاف اسم ان‌میت خبر، واوعطف‌،ان از حروف مشبهة بالفعل، هم اسم ان میتون خبر»

توضیح - (ان درهردوجمله باید بکسرهمزه خوانده شود زیرا ابتدای جمله ذکرشده- واسم‌ان درهردوضمیراست)

٣- لَعَلَّ الصَّدِيقَ يَزُورُنَا-   ترکیب : «لعـل از حـروف مشبهة بالفعل الصدیق اسم‌لعل،یزورنا فعل‌ضمیرفاعل‌نامفعول،جمله محلامرفوع خبر برای لعل»

توضیح - (جمله فعلیه خبر قرار گرفته)

۴- لَيْتَ فِي اِمْكَانِي زِيارَتُكُمْ - ترکیب : «لیت از حروف مشبهة بالفعل فی امکان جار و مجرور مضاف، یاء مضاف الیه محلا مرفوع خبرمقدم، زیارت اسم لیت، مضاف اضافه به کم، کم مضاف الیه»

توضیح - (در این جمله خبر لیت جار و مجرور است بر اسم مقدم شده است)

۵- جَاءَ التَّلَامِذَةُ لَكِنَّ الْمُعَلِّمَ لَمْ يَجِئْ ترکیب : «جاء فعل التلامذة فاعل، لکن از حروف مشبهة بالفعل، المعلم اسم لکن، لم یجیء فعل ضمیر فاعل جمله خبر برای لکن محلا مرفوع»

توضیح - (اگر لکن را به تخفیف بخوانیم معلم را باید مبتدا و لم یجیء را خبر ان گرفت)

۶- بَلَغَنِي اَنَّ الْعِلْمَ نَافِعٌ- ترکیب : «بلغ فعل نون وقایه یاء مفعول، ان از حروف مشبهة بالفعل العلم اسم ان، نافع خبر ان، جمله محلا مرفوع فاعل بلغ»

توضیح - (صورت واقعی فاعل بلغ مصدر مضاف **نفع العلم** است که بواسطه ان تأویل بمصدر رفته و باین صورت در آمده این از همان مواردی است که باید ان مفتوحا ذکر شود)

۷- عَلِمْتُ اَنَّكَ عَالِمٌ - ترکیب : «علمت فعل ضمیر فاعل، ان از حروف مشبهة بالفعل کاف اسم ان، محلا منصوب، عالم خبر ان، جمله محلا منصوب مفعول علمت»

توضیح - (مصدر مضاف **علمك** مفعول علمت خواهد بود که بواسطه ان تأویل بمصدر میرود در اینجا هم ان مفتوحاً ذکر میشود)

۸- سُمِعَ اَنَّ النَّحْوَ نَافِعٌ - ترکیب : «سمع فعل مجهول، ان از حروف

مشبهة بالفعل، النحواسم ان،نافع خبر، جمله محلا مرفوع نایب فاعل سمع»

توضیح - (مصدر مضاف **نفع النحو** نایب فاعل سمع میباشد در این مورد هم ان‌مفتوح است)

۹- مَاعَلامَةُ اَنَّ النَّحْوَ نافِعٌ - ترکیب : «مـا استفهامیه مبتدا، علامة‌خبر برای‌ما،ان‌ازحروف مشبهة بالفعل،النحواسم ما،نافع خبر برای‌ما»

توضیح - (مصدر مضاف **نفع النحو** دراین جمله بواسطه اضافه علامة مجرور است در حقیقت اسم و خبران در محل جراست، دراینجاهم‌ان‌واجب است‌بفتح خوانده شود)

۱۰ - الاِحْسانُ الْحَقِيقِيُّ اَنَّكَ تُحْسِنُ مِنْ غَيْرِ نَظَرٍ - ترکیب : « احسان الحقیقـی صفت وموصوف مبتدا ، ان ازحروف‌مشبهة بالفعل ، کاف اسم‌ان ، تحسن فعل‌ضمیر فاعل خبر، من‌غیرجارومجرورمضاف، نظرمضاف الیه ، جمله در محل رفع خبر برای مبتدا»

توضیح - ((**احسانك‌من‌غیر نظر**) خبر مبتدا خواهد بـود بهمین جهت ان رابایدبه‌نصب‌خواند)

۱۱- مِنَ الْمُرُوءَةِ اَنَّكَ لاتُخَيِّبُ السَّائِلَ- ترکیب : «من‌المروءة‌جارومجرورمحلا مرفوع خبرمقدم ، برای‌ان ، ان‌ازحروف مشبهة بالفعل ، کاف‌اسم ان ، لاتخیب فعل ضمیرفاعل، السائل مفعول ، جمله تاویل بمصدر محلا مرفوع مبتدای مؤخر»

توضیح - («**عدم‌خیبتك السائل**» مبتدا خواهدبودبهمین جهت ان منصوب است)

۱۲- جاءَ الَّذي اِنَّهُ قائِمٌ ترکیب : «جاء فعل ، الذی‌موصول فاعل ، ان‌ازحروف مشبهة بالفعل ها ، اسم ان ، قائم خبران»

توضیح - (ماقبل ان موصول ذکر شده وان صدرصله است واجب است بکسر خوانده شود)

١٣- وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولِي الْقُوَّةِ- ترکیب: «واو عطف آتیناه فعل وفاعل و مفعول، من الکنوز جارو مجرور، ما موصول، ان از حروف مشبهة بالفعل، مفاتحه مضاف ومضاف الیه اسم ان، لام تأکید، تنوء فعل بالعصبة جارومجرور، اولی القوة مضاف ومضاف الیه فاعل تنوء، محلا مرفوع خبر برای ان، جمله در محل نصب مفعول دوم برای آتیناه -٢٨ _ ٧٥»

توضیح - (ان بایدبکسر خوانده شود زیرا صدرصله ماواقع شده است - شاهد دوم از موصول)

١٤- مَا بَرِحَ مِنْ ذِهْنِي أَنَّكُمْ رَاغِبُونَ فِي الْخَيْرِ- ترکیب : «مابرح فعل ناقص من ذهنی جارومجرور ؛ یاء مضاف الیه ؛ ان از حروف مشبهة بالفعل کم اسم ان، راغبون خبر، فی الخیر جارومجرور، اسم وخبر ان در محل رفع اسم فعل ناقص (مابرح) »

توضیح - (همزه ان واجب است بفتح خوانده شود زیرا اسم وخبر تأویل بمصدراست تحت این عنوان (**رغبتکم فی الخیر**))

١٥- لَا تَقْنَطْ فَإِنَّ الْفَرَجَ قَرِيبٌ - ترکیب : «لاء حرف نهی، تقنط فعل ضمیر فاعل، فاء سببیه ،ان از حروف مشبهة بالفعل، الفرج اسم ان، قریب خبر برای ان »

توضیح - ان بعدازفاء سببیه واقع شده ازاین جهت واجب است بکسرخوانده شود)

١٦- قَصَدْتُكَ وَإِنِّي مُعْتَمِدٌ بِفَضْلِكَ- ترکیب :«قصدت فعل ضمیر فاعل کاف مفعول، و اوحالیه، ان از حروف مشبهة بالفعل یاء اسم ان، معتمد خبر

برای ان ، بفضلك جـارو مجرور کاف مضاف الیـه ، جمله محلا منصوب در مقام حال»

توضیح - (ان واجب است مکسوراً ذکر شود زیرادرصدرجمله حالیه و اقع شده)

۱۷- قَالَ اِنِّي عَبْدُاللّٰهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيّاً - ترکیب : «قال فعل ضمیر فاعل ، ان ازحروف مشبهة بالفعل ، یاء اسم ان عبدالله مضاف ومضاف الیه خبر برای ان ، آتانی فعل ضمیر فاعل نـون وقایه یاء مفعول اول ، الکتاب مفعول دوم ، واوحرف عطف جعلنی فعل ضمیر فاعل ،نون وقایه یاْ مفعول اول نبیاً مفعول دوم »

توضیح - (اسم و خبر ان محکی قول واقع شده باید همزه ان را مکسوراً قرائت کرد)

۱۸- أَتَقُولُ اَنَّا جَاهِلُونَ هٰذَا الْاَمْرَ - ترکیب : «همزه استفهام ، تقول فعل ضمیر فاعل ، ان از حروف مشبهة بالفعل نااسم ان، جاهلون خبر برای ان ، هذا محلا منصوب مفعول برای جاهلون . الامر عطف بیان»

توضیح - (در این جمله چون تقول بمعنای تظن میباشد بایدهمزه ان را بفتح قرائت کرد)

۱۹- لَيْتَ اَنَّ الْعَدْلَ يَتَأَيَّدُ فِي بِلَادِنَا - ترکیب : «لیت از حروف مشبهة بالفعل ، ان تأکید ، العدل اسم ان ، یتاید فعل ضمیرفاعل ، فی بلاد جارو مجرور نامضاف الیه ، جمله محلا مرفوع خبر برای ان ، اسم و خبر ان تأویل بمصدر محلا منصوب اسم برای لیت ، فی بلادنامحلا مرفوع خبر برای لیت»

توضیح - (همزه ان در این جمله باید بفتح خوانده شود زیرا جمله مؤول بمصدر است تااینکه برای لیت اسم بوده باشد)

۲۰- ماکان علی ظنی انکم تتکلمون ضدالضمیر- ترکیب : «مانافیه، کان ازافعال ناقصه ، علی ظنی جارومجرور ،یاءمضاف الیه خبر کان ،ان ازحروف مشبهة بالفعل ، کم اسم ان ، تتکلمون فعل ضمیر فاعل ، ضدمفعول مضاف، الضمیر مضاف الیه ، جمله درمحل رفع خبر برای ان مؤول بمصدر باین عنوان«**تکلمکم ضدالضمیر**». اسم برای کان خبر کان علی ظنی قبلاذکر شده »

توضیح - (درمثال شماره چهارده اشاره شد چنانچه اسم و خبر ان معمول فعل ناقص باشد همزه را باید بفتح خواند)

۲۱- الاان وعدالله حق ولکن اکثرهم لایعلمون - ترکیب :«الااستفتاحیه،ان از حروف مشبهة بالفعل ، وعداسم ان ، اضافه به الله الله مضاف الیه حق خبر برای ان ، واوعطف، لکن ازحروف مشبهة بالفعل ، اکثر اسم لکن مضاف هم مضاف الیه، لایعلمون فعل ضمیر فاعل جمله خبر برای لکن»

توضیح - (بعداز الاهمزه ان مکسوراً باید خوانده شود)

۲۲- لولاان الله عظیم الرحمة لماخلصنا- ترکیب :«لولاامتناعیه ، ان ازحروف مشبهة بالفعل ، الله اسم ان ، عظیم صفت الله اضافه برحمة رحمة مضاف الیه ، لام جواب لو ، مانافیه، خلصنافعل ضمیرفاعل، جمله محلامرفوع خبر برای ان ، جمله الله عظیم الرحمه در محل رفع است ازجهت اینکه مبتدا میباشد ولماخلصنا درمحل رفع تاخبر برای مبتداباشد»

توضیح - (بعد ازلولا همزه ان باید بفتح خوانده شود وهمچنین است دروقتیکه بعد از لوبالا واقع شود)

۲۳- خرج الفارس فاذاان العدو بانتظاره - ترکیب: «خرج فعل الفارس فاعل،

فاء زائده ، اذا فجائیه ، ان از حروف مشبهة بالفعل ، العدو اسم ان ، بانتظار جارو مجرور ، ها مضاف الیه ، محلا مرفوع خبر برای ان

توضیح - (بعد از اذا فجائیه همزه ان را بدوصورت فتح و کسر میتوان خواند)

۲۴- مَنْ یَزُرْنِی فَاِنِّی اُکْرِمُهُ - ترکیب : «من شرطیه مبتدا، یزر فعل ضمیر فاعل نون وقایه، یاء مفعول، فاء جزائیه یارابط جواب شرط ان از حروف مشبهة بالفعل یاء اسم ان ، اکرم فعل ضمیر فاعل خبر برای ان ، تمام جمله درمحل رفع خبر برای مبتدا»

توضیح - (دروقتیکه ان بعدازفاء جزائیه واقع شود هردوصورت آن جایز است)

۲۵- اِحْذَرِ الْکَسَلَ اِنَّهُ عِلَّةُ الْفَقْرِ - ترکیب : «احذر فعل ضمیر فاعل، الکسل مفعول، ان ازحروف مشبهة بالفعل ، ها اسم ان ، علة خبر اضافه به الفقر الفقر مضاف الیه»

توضیح - (در این جمله هم میتوان همزه را بصورت فتح و کسر قرائت نمود زیرا موقعیتی داردکه بیان علت میکند)

مامتضمن دومعنی است ۱- معنای حرفی ۲- معنای اسمی - درمواردی که نافیه - زائده - کافه - مصدریه باشد متضمن معنای حرفی هستند - ودرمواردی که استفهامیه - موصوله - شرطیه تعجبیه - ابهامیه - ونکره ملازم بانعت باشد متضمن معنای اسمی هستند

مثال از قسم اول (حرف)

۱ - ماهذا ، نیست این (نافیه)

۲ - «اینماتکونوا» هر کجاباشید (زائده)

۳ «مادمت حیا» مدت دوام زندگی من (مصدریه)

٤ - (کانما - قلما - ربما - انما - لعلما (کافه)

تذکر ۱ - مامصدریه وشرطیة بزمانیه وغیرزمانیه تقسیم میشوند

تذکر ۲ - ماکافه گاهی ملغی رفع است به تنهائی قلما وطالما گاهی ملغی جر است (ربما) و گاهی رفع و نصب است - انما.

مثال از قسم دوم (اسم)

۱ - «ماهذا» چیست این (استفهامیه)

۲ - «ماعندکم» آنچه نزدشماست (موصوله)

۳ - «ماتفعلوا» هرچه انجام دهید (شرطیه)

٤ - «مااحسن» چقدر نیکو است (تعجبیه)

٥ - «کتابا ما» کتابی (ابهامیه)

٦ - «بمامعجب» بشیء تعجب آور (نکره ملازم بانعت)

ان - کان- لکن

گاهی سه حرف فوق بطور مخفف نوشته میشوند در این صورت معمول اول آنها (اسم) ضمیرشأن است ومعمول دوم (خبر) جملهایست که بعداً ذکرمیگردد ولی باید دانست که حرف سومی (لکن) اگر مخفف شود مطلقاً از عمل باز میماند:

۱- اِعلَمْ اَنْ لَیْسَ لِلتِّلمیذِ اِلّا السَّعْیُ- ترکیب: «اعلم فعل ضمیرفاعل، ان مخففه ازمثقله، ضمیرشأن اسم آن، لیس از افعال ناقصه، للتلمیذ جارو مجرور خبرمقدم برای لیس، الاازاداة حصر، السعی اسم برای لیس، جمله محلاًمرفوع خبران، تمام جمله مؤول بمصدر محلا منصوب مفعول برای اعلم»

۲-کَانْ لَمْ یَکُنْ شَیْئاً مَذْکُوراً- ترکیب: «کان مخفف از کانّ ضمیر شأن اسم آن، لم جازمه، یکن ازافعال ناقصه، ضمیراسم آن، شیئاً خبر یکن، مذکوراً صفت، تمام جمله درمحل نصب خبر برای کان»

۳- ذَهَبَ التَّلامیذُ کُلُّهُمْ وَلٰکِنْ اَخُوكَ لَمْ یَذْهَبْ- ترکیب: «ذهب فعل، التلامیذ فاعل، کل تأکید مضاف، هم مضاف الیه، ولکن مخفف لکنّ اخوك مضاف ومضاف الیه مبتدا، لم یذهب فعل ضمیر فاعل خبر برای مبتدا»

توضیح - (گفته شد لکن درصورت تخفیف از عمل باز میماند در این صورت بهتراین است با واو ذکرشود تا اینکه بین این ولکن حرف عطف فرقی باشد)

ضمیر شأن

ضمیر شأن یاقصه که در بالا بآن اشاره شد ضمیری است مفرد وغایب که گاهی در ابتدای جمله که قصد تعظیم وتفخیم آن هست ذکرمیگردداین ضمیرشأن بجملهمابعد خود تفسیر شده ودرترکیب آنرا باید مبتدا وجملهمابعد را خبر آن دانست:

هو الله احد (هو ضمیرشأن است)

۱- اِنَّهُ هُوَ یَعلَمُ السِّرَّ وَاَخفی ۲- ظَنَنتُهُ زَیدٌ قائِمٌ ۳- کانَ زَیدٌ قائِمٌ.

ترکیب جمله اول - ان از حروف مشبهة بالفعل ، ها ضمیر شأن اسم آن ، هو مبتدا ، یعلم فعل ضمیر فاعل ، السر مفعول ، واو عطف ، اخفی عطف به السر ، جمله محلا مرفوع خبر برای مبتدا ، جمله مبتدا وخبر درمحل رفع خبر برای ان .

ترکیب جمله دوم - ظننت از افعال قلوب فعل فاعل ، ها ضمیر شأن مفعول اول ، زید مبتدا ؛ قائم خبر ، جمله مبتدا وخبر درمحل نصب مفعول **دوم** برای ظننت .

ترکیب جمله سوم - کان از افعال ناقصه ضمیر شأن (مستتر) اسم کان ، زید مبتدا قائم خبر ، جمله مبتدا وخبر درمحل نصب خبر برای کان .

توضیح - ضمیر شأن گاهی در نواسخ مبتدا وخبر ذکرمیگردد . درافعال ناقصه این ضمیر مستتر ودرحروف مشبهة بالفعل وافعال قلوب بطوریکه دربالادیده میشود بطور متصل و بارز ذکرمیگردد .

تذکر ۱ از امثله فوق چنین استفاده میشود که ضمیر شأن بردوقسم است **منفصل ومتصل** ترکیب منفصل درجملات همیشه مبتدا است ومتصل بعداز نواسخ ذکرمیشود

تذکر ۲ اصطلاحاً مرجع ضمیر شأن اگر مؤنث باشد بآن ضمیر قصه میگویند.

حروف مشبهة بلیس

۱ ما ۲ لا ۳ لات ۴ ان

این حروف که بنام حروف مشبهة بلیس خوانده شده‌اند دومین دسته ازقسم دوم نواسخ هستند که برمبتدا وخبر داخل شده عمل افعال ناقصه را انجام میدهند.

دو حرف ماولا بیش ازلات وان مـورد استعمال دارند و چون تحت شرائط خاصـی عمل میکنند میبایستی زمینه عمل آنها فراهم باشد.

ما ولا

ما، درمبتدا وخبرعمل میکند بشرط اینکه سه موضوع ذیل رعایت شود:

۱ ان بعداز ماذکرنشود ۲ حکم مبتدا وخبربا الا نقض نشود ۳ خبر براسم مقدم نگردد.

إذَا انْتَقَضَ النَّفْيُ بِإِلَّا أَوْ زِيدَ إِنْ أَوْ تَقَدَّمَ الْخَبَرُ بَطَلَ الْعَمَلُ

إِعْمَالَ لَيْسَ أُعْمِلَتْ مَا دُونَ إِنْ ✡ مَعَ بَقَا النَّفْيِ وَتَرْتِيبٍ زُكِنْ

تذکر- در مورد شرط سوم چنانچه خبرظرف وجارومجرور باشد جایزاست مقدم گردد.

لا- لانیزدر مبتدا وخبرعمل میکند درصورتیکه سه موضوع ذیل درباره آن رعایت شود.

۱ اسم وخبرهردو نکره باشند ۲ خبر براسم مقدم نشود ۳ حکم باالا نقض نشود.

فِي النَّكِرَاتِ أُعْمِلَتْ كَلَيْسَ لَا ✡ وَقَدْ تَلِي لَاتَ وَإِنْ ذَا الْعَمَلَا

لات، ان

لات عملش روی اسماء زمان است ومعمولا یکی ازدو معمول آن حذف میگردد

حذف اسم آن بیشتر متداول و شایع است این دوحرف بخصوصه ان بندرت در جملات دیده میشوند و کمتر معمول میگیرند اشاره ابن‌مالك «وقدتلی لات‌وان ذاالعملا» بهمین موضوع است.

نحوه عمل وترکیب دو معمول این حروف

۱- اَنْتَ ظالِمٌ

(مبتدا ـ خبر)

۲- ما اَنْتَ ظالِماً (مامشبهة بلیس، انت اسم ما، محلامرفوع، ظالماً خبرما)

۳- ما اَنْتَ اِلّا ظالِمٌ (ما نافیه، انت مبتدا، الاحصر، ظالم خبر)

۴ زَیْدٌ ـ قائِمٌ

(مبتدا ، خبر)

۵- لا زَیْدٌ قائِمٌ - (لانافیه ، زیدمبتدا ، قائم خبر)

۶- لا رَجُلٌ حاضِراً (لامشبهة بلیس ،رجل اسم لا،حاضراً خبرلا

۷ فِی الدّارِ رَجُلٌ

(خبرمقدم ، مبتدای مؤخر)

۸- ما فِی الدّارِ رَجُلٌ

۹- ما عِنْدی کِتابٌ

(مامشبهة بلیس ، فی الدار خبر مقدم محلامنصوب ،رجل اسم مؤخر)

(مامشبهة بلیس، عندی ظرف مضاف و مضاف الیه، خبر مقدم، کتاب اسم مؤخر)

۱۰-لاتَ ساعَةَ مَنْدَمٍ ۱۱-لاتَ ساعَةُ ساعَةَ مَنْدَمٍ ۱۲- اِنْ هُوَ مُسْتَحِقّاً بِشَیْءٍ

توضیحات

جمله اول مبتدا وخبر است ـ جمله‌دوم مبتداوخبر بواسطه دخول کلمه مانسخ شده‌است ـ درجمله سوم بواسطه حرف‌الا ماعمل نکرده جمله بحال اولیه خودبر ـ گشت نموده ـجمله چهارم مبتدا وخبر است ـجمله پنجم لاداخل شده لکن بواسطه

اینکه زید معرفه است عمل نکـرده - درجمله ششم چـون اسم وخبر هردو نکره هستند لاعمل کرده - جمله هفتم مبتداوخبراست(خبر برمبتدا مقدم‌است) - درجمله هشتم ماداخل شده وعمل کرده است چون خبرجارومجرور است - در جمله نهم‌نیز ماعمل‌کرده ازجهت اینکه خبر ظرف است (گفته شداگر خبرظرف یاجارومجرور باشد مقدم‌شوند ماعمل خواهدکرد) - درجمله‌دهم خبرلات‌محذوف است -درجمله یازدهم خبر لات ذکر شده است - درجمله دوازدهم‌ان‌عمل کرده هواسم ان‌ومستحقاً خبران میباشد.

تذکر - درخبر- ما - لیس - لا - کان - باء زائده داخل میشود الا اینکه در خبر دو حرف اخیر بندرت دیده میشود.

وَبَعْدَ مَاوَلَیْسَ جَرَّالْبَا الْخَبَر ✡ وَ بَعْدَ لاوَنَفْیِ کَانَ قَدْ یُجَرُّ

وَمَارَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّايَعْمَلُونَ - وَمَارَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ - اَلَيْسَ اللّٰهُ بِعَزِيزٍ ذِیْ انْتِقَامٍ

لاء نفی جنس

قسم آخر از نواسخ لاء نفی جنس است که بمانند حروف مشبهة بالفعل بـر مبتدا وخبرعمل میکند:

فرق این لاولاء مشبهة بلیس دراین است که این‌لابطور مطلق نفی میکندباین معنی وقتی بوسیله این حرف جمله منفی شد صحیح نیست چیزی اثباتاً دنبال کلام ذکر گردد درصورتیکه درلاء مشبهة بلیس امکان داشت.

وقتیکه بخواهیم بگوئیم هیچ‌محصل درمدرسه‌نیست‌میگوئیم‌لاَتِلْمِيذَفِی الْمَدْرَسَةِ ووقتیکه‌بخواهیم‌بگوئیم یك‌محصل درمدرسه‌نیست میگوئم‌لاتِلْمِيذٌ فِی الْمَدْرَسَةِ در جمله اول نفی جنس کرده‌ایم ودرجمله دوم‌نفی عدد، درجمله اول لاء نفی‌جنس بکار برده ایم و دردوم لاء مشبهة بلیس.

تذکر - خبرلاء نفی‌جنس غالباً محذوف‌است وحذف آن ازعبارت پیدااست :

وَشاعَ فِی ذَاالْبابِ اِسْقاطُ الْخَبَرِ ✡ اِذِ الْمُرادُ مَعَ سُقُوطِهِ ظَهَرَ

مورد عمل لا

لا در صورتی عمل‌میکند که جهات‌زیر رعایت وزمینه‌عمل آن‌فراهم باشد .

۱ - اسم وخبر آن هردو نکره باشند .

۲- اسم آن متصل به‌حرف لاباشد بابن معنا کامه بین‌لا واسم آن فاصله نشود .

۳- خبربعد ازاسم ذکرشود باین معنا ترتیب رعایت شود .

٤- حرف‌جر ی‌درلا داخل‌نشود اگرچنین باشد «**بقیت بلارفیق**» عمل ندارد.

حالات اسم لا

اسم لا همیشه یکی‌از این سه‌حال (مفرد - مضاف - شبه مضاف) را داراست :

دراینجا مقصوداز شبه‌مضاف‌جارومجرور - فاعل - مفعول - ونایب‌فاعل‌است:

کُلُّ مَا تَعَلَّقَ بِمَا بَعْدَهُ بِعَمَلٍ اَوْ عَطْفٍ فَهُوَ شِبْهُ مُضافٍ

مثال - ترکیب - توضیح

«مفرد»

۱- لَادِرْهَمَ مَوْجُودٌ

(لانفی جنس،درهم اسم لا، موجود خبرلا)

«مضاف»

۲ لَاطالِبَ حَقٍّ مَوْجُودٌ

(لانفی‌جنس، طالب اسم لا، مضاف حق‌مضاف الیه؛موجودخبر)

«شبه مضاف»

۳ لَاحافِظاً لِلْقُرآنِ مَوْجُودٌ

(لاءنفی‌جنس،حافظاً اسم لا،للقرآن جار ومجرورمفعول، موجود خبر)

«مفرد»

۴ - لَاكِتابَيْنِ عِنْدِی

(لاء نفی‌جنس، کتابین‌اسم‌لا،عندی مضاف ومضاف الیه‌خبرلا)

«مضاف»

٥- لاٰتلميذَ مدرسةٍ حاضرٌ

(لا، نفی جنس ، تلميذ مضاف مدرسة مضاف اليه اسم لا حاضر خبر)

«شبه مضاف»

٦- لاقائلاً بصوابٍ موجودٌ

(لا، نفی جنس، قائلا اسم لا، بصواب جار ومجرور مفعول، موجود خبر)

مفرد

٧- لاتلميذاتِ فی المدرسة

(لا، نفی جنس تلميذات اسم لا، فی المدرسه جار ومجرور خبر لا)

«مضاف»

٨- لاصاحبَ صدقٍ موجودٌ

(لا، نفی جنس صاحب صدق مضاف ومضاف اليه، اسم لا، موجود خبر)

«شبه مضاف»

٩- لا عشرين درهماً عندی

(لا، نفی جنس، عشرين اسم لا، درهماً تميز، عندی، مضاف ومضاف اليه خبر)

١- لاشريكَ لكَ

(نيست شريك برای تو)

« ترجمه بنحو مفرد »

٢- لاشريكَ لكَ

(نيست شريكی كه برای تو باشد)

« ترجمه بنحو شبه مضاف »

توضيح - درجمله دوم لك بعنوان صفت برای شريك محلا منصوب است وخبر «موجود» محذوف.

توابع مرفوعات

توابع مرفوعات كه عبارتند از صفت - بدل - تأكيد - عطف بيان كه در ذيل فصل دوم درمبحث مرفوعات بآنها اشاره شد ازجهت اينكه درهر سه مبحث (مرفوعات منصوبات - مجرورات) عنوان دارند بهتر اين است بيان اين مباحث بخاتمه مبحث مجرورات موكول شود تا در آن مبحث بتوان بذكر مثال مبادرت كرد .

پايان فصل دوم

فصل سوم - منصوبات

مفاعیل

۱ مفعول به ۲ مفعول له ۳ مفعول فیه ٤ مفعول مطلق ٥ مفعول معه

از عنوان مفاعیل ممکن است چنین استنباط شود که این مفاعیل باهم برابر و یکسان هستند: باید توجه داشت بین این مفاعیل هیچ ارتباطی نبوده و بین آنها از لحاظ معنی مشابهتی موجود نیست چنان نیستند که اگر کسی یکی از آنها را فهمید بتواند دیگری را بآن قیاس کند فقط تنها چیزی را که میتوان وجه اشتراك آنها دانست این است که همگی معمول فعل ومفعول فاعل آن هستند. از نظرتوجه باین معنی وآشنا شدن بنوع مفاعیل مطالبی ذیلا درج میگردد:

صَبِیحَةَ هٰذَا الْیَوْمِ دُقَّ جَرَسُ الْمَدْرَسَةِ دَقَّتَیْنِ اِعْلَاماً لِلْوَقْتِ • فَخَرَجَ التَّلَامِیذُ مِنْ صُفُوفِهِمْ لِلرَّاحَةِ بَغْتَةً فَازْدَحَمُوا فِی الْقَاعَاتِ ازْدِحَاماً فَخَرَجَ مُدِیرُ الْمَدْرَسَةِ مِنْ غُرْفَتِهِ لِیَسْتَفْسِرَ حَالَهُمْ • فَرَأَی التَّلَامِیذَ مُزْدَحِمِینَ فَاَشَارَ بِیَدِهِ اِشَارَةً فَسَکَتُوا ثُمَّ سَئَلَ عَنْ بَعْضِ التَّلَامِیذِ سُئُوالاً اِذاً تَوَجَّهَ نَحْوَ الْخُدَّامِ وَصَاحَ مَالَکُمْ وَالتَّلَامِیذَ وَمَا شَأْنُکُمْ وَالطُّلَّابَ اِذْهَبُوا وَشَأْنَکُمْ ثُمَّ الْتَفَتَ نَحْوَ التَّلَامِیذِ وَقَالَ یَابَنِیَّ وَقِّرُوا کِبَارَکُمْ اِرْفَقُوا وَخُدَّامَکُمْ مَا صَنَعْتُمْ وَالْخُدَّامَ • ثُمَّ جَعَلَ یَمْشِی وَالْقَاعَةَ قَاصِداً نَحْوَ الصُّفُوفِ

دراین عبارت سعی شده انواع مفاعیل درج شود. اینك بشرح زیر بترتیب همان مفاعیل استخراج میگردد.

مفعول به- ١ -حالهم ٢-التلامیذ ٣- بیده ٤-عن بعض التلامید ٥- کبارکم

مفعول له- ١- اعلاماً للوقت ٢- للراحة ٣- لیستفسر .

مفعول فیه- ١-صبیحة ٢-فی القاعات ٣-نحو الخدام ٤-نحو التلامیذ ٥-نحو الصفوف

مفعول مطلق- ١- دقتین ٢- ازدحاماً ٣- اشارة ٤- سؤالا .

مفعول معه- ١- (مالکم) و التلامیذ ٢-(ماشانکم) و الطلاب ٣-(اذهبوا) و شانکم ٤- (ارفقوا) وخدامکم ٥- (ماصنعتم) والخدام ٦- والقاعة .

دراین چند سطر قریب ٢٣ مفعول ذکر شده است اطلاع واحاطه بنوع مفاعیل وتشخیص یکی ازدیگری دقت بیشتری لازم دارد . این چند مفعول بعنوان نمونه در اینجا ذکر گردید درمبحث مربوطه نسبت به هریك مفصلا بحث خواهد شد .

لازم و متعدی

افعال را از نظر اخذ مفعول بدو قسمت تقسیم کرده اند یك قسمت آنهائیکه بواسطه حرفی ازحروف جرمفعول میگیرند ویك قسمت آنهائیکه بدون واسطه دارای مفعول هستند قسم اول را لازم وقسم دوم را متعدی مینامند در واقع افعال متعدی تنها بفاعل اکتفا نکرده مفعول هم دارند ولی افعال لازم تنها بفاعل اکتفامیکنند.

برای لازم ومتعدی تعریف دیگری هم شده است :

لازم آن فعلی است که محتاج نیست بمحلی غیر از فاعل ولی متعدی آنست که محتاج است و در مورد افعال منفی هم نفی وقوع فعل است از آن محل - ازاین تعریف شبهه مفعول به نیز از افعال منفی برطرف میشود چه وقتی گفته شود **ماقرءَ التلمیذُ کتاباً** فعل فاعل که بروی کتاب واقع نشده پس کتاب چه مفعولی خواهد بود در جواب گفته میشود مانفی کرده ایم وقوع فعل را از آن محل در حقیقت برای

دفع شبهه ازاین تعریف استفاده میکنیم .

مفعول به

بنابر آنچه گفته شدمیتوان مفعول به راچنین تعریف کرد .

مفعول به آن اسمی است که فعل فاعل مستقیماً یا بواسطه حرفی بر آن اسم واقع وعملا یا نظراً آن اسم نیز مورد اصابت آن فعل قرار گیرد .

در عبارت «رای التلمیذ ـ واشاربیده ـ» دواسم تلمیذ و ید هر دو مفعول به هستند دراولی تلمیذ مستقیماً مورداصابت رؤیت واقع شده در دومی «ید» بواسطه باحرف جر مشارالیه اشاره قرارگرفته است

تذکر ـ بعضی ازافعال متعدی دارای دو مفعول خواهند بود البته بعضی از افعال هم هستند که سه مفعول میگیرند، هفت عدد فعل ذیل افعالی هستند که سه مفعول میگیرند .

أرَى ١ ـ أعْلَمَ ٢ ـ حَدَّثَ ٣ ـ خَبَّرَ ٤ ـ أنْبَأَ ٥ ـ نَبَّأَ ٦ ـ وأخْبَرَ ٧ ـ

فعل لازم رامیتوان متعدی نمود

افعال لازم را بایکی از این سه وسیله میتوان متعدی نمود **١ـ باب افعال ٢ـ باب تفعیل ٣ـ حروف جر ـ**

دَخَلَ النّاظِمُ فِي الصَّفِّ وَأقامَ تِلْمِيذاً ثُمَّ قَبَّحَ فِعْلَهُ أمامَ التَّلامِيذِ .

دراین جمله سه فعل ـ دخل ـ قام ـ قبح لازم بوده اولی باحرف جر دومی باهمزه باب افعال وسومی باتضعیف عین الفعل تفعیل متعدی شده‌اند .

تذکر ـ فعل «دخل» رابعضی متعدی میدانند ولی دراین مورد بخصوص باحرف جر «فی» متعدی شده است

تقدیم و تأخیر مفعول به

قاعدة میبایستی مفعول به دنبال فعل وبعدازفاعل ذکر گرددلیکن در مواردی ممکن است برفاعل وحتی برخود فعل هم مقدم گردد البته این تقدیم وتأخیرموقعی صحیح است که درمعنای جمله‌تغییری حاصل نشود یااشتباهی ایجاد نگردد .

از مواردی که‌حتماً باید مفعول به حتی برفعل هم مقدم باشد مواردذیل‌است موقعیکه مفعول‌به از اسماء شرط - استفهام - کم خبریه - یاضمیرمنفصل بوده باشد

«مثال از اسماء شرط» **مَا تَصْنَعْ الْيَوْمَ تَلْقَهُ غَداً** ترکیب : « ماشرطیه‌مفعول مقدم،تصنع‌فعل‌ضمیر فاعل ، یوم مفعول فیه،تلقه فعل ضمیر فاعل هامفعول،غداً مفعول فیه (تصنع فعل شرط است تلقه جزای آن)

«مثال ازاسماء استفهام» **اَىَّ ثَوْبٍ تَلْبَسُ لِاَجْلِ الْعِيدِ** - ترکیب : «ای استفهامیه مفعول مقدم مضاف ثوب مضاف‌الیه،تلبس فعل ضمیرفاعل ،لاجل جارو مجرورمضاف عید مضاف الیه»

«مثال‌ازکم خبریه» **كَمْ عَالِمٍ طُوِىَ ذِكْرُهُ لِدَفْنِهِ عُلُومَهُ فِى صَدْرِهِ** - ترکیب : «کم خبریه مفعول مقدم مضاف عالم مضاف الیه،طوی فعل مجهول ذکر نایب فاعل مضاف‌اضافه‌برها،هامضاف‌الیه،لدفنه‌جارومجرورمحلاً‌منصوب‌مفعول‌له ، هامضاف‌الیه ، علوم مفعول اضافه برها ، ها مضاف الیه ، فی صدر جار و مجرورها مضاف‌الیه» .

«مثال‌ازضمیر منفصل» **اِيَّاكَ نَعْبُدُ وَاِيَّاكَ نَسْتَعِينُ** - ترکیب «ایاك مفعول مقدم نعبد فعل ضمیرفاعل ،واوعاطفه، ایاك مفعول مقدم نستعین فعل ضمیرفاعل»

مفعول صریح یابیواسطه وغیرصریح یابواسطه

فعل متعدی وقتی بواسطه حرفی از حروف جرمفعول گرفت آن مفعول را بواسطه یاغیرصریح‌میگویندووقتی بدون واسطه حرفی از حروف جر مفعول بگیرد آنرا مفعول صریح یابیواسطه گویند :

١- قُلْتُ لَهُ ٢- قُلْتُ بِالْمُعَلِّمِ ٣- قُلْتُ الْمُعَلِّمَ ٤- قُلْتُهُ ٥- عَلِمْتُ اَنَّكَ صَادِقٌ

درهر صورت مفعول یااسم ظاهر است (مثال ۲و۳) ویاضمیر (مثال۱و۴) وگاهی ممکن است جمله بعنوان مفعولیت درمحل نصب باشد (مثال ۵) این نوع مفعول‌را مفعول مؤول گویند .

عوامل مفعول‌به

در مبحث مرفوعات بآن دسته اسمائیکه بمانند فعل عمل نموده . فاعل و مفعول میگیرند مجملا اشارهٔ شد دراین‌مبحث که عاملیت افعال از نظر اخذمفعول مورد بحث است باید مجدداً از آن اسماء نام برد و بطور تفصیل بطرز عمل آنها اشاره کرد زیرادرمواردبسیاری‌این اسماء‌بمانند فعل‌دارای‌معمول هستند .

شبه فعل یااسمائیکه فاعل ومفعول میگیرند

۱- اسم فاعل ۲ - اسم مفعول ۳- صفت‌مشبهه ۴- صیغه مبالغه ۵ - افعل التفضیل ٦- مصدر ۷- اسم‌فعل -

اسم‌فاعل

اسم فاعل‌بمانند فعل خود عمل میکند اگرفعلش لازم باشد تنها بفاعل‌اکتفا خواهدکرد واگرفعلش‌متعدی باشد مفعول هم خواهد گرفت .

اسم فاعل‌چه باالف ولام وچه بی‌الف ولام درهرصورت دارای‌معمول‌است .

۱ - اَنَا مُکْرِمٌ عَمْراً اَلسّاعَةَ	۲ - هُوَ ضارِبٌ غُلامُهُ غداً
۳- کُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ	۴- اَلْمُعَلِّمُ الْکاتِبُ الْکِتابَ حاضِرٌ
۵- اَلسَّخِیُّ کاسِی الْفَقیرِ ثَوْباً	٦- اَلسَّخِیُّ کاسٍ اَلْفَقیرَ ثَوْباً

ترکیب جملات فوق

جمله اول انامبتدا،مکرم‌خبر،عمراً مفعول، الساعة مفعول فیه .

جمله دوم هومبتدا، ضارب‌خبر،غلام مفعول، هامضاف‌الیه‌غداً مفعول فیه .

جمله سوم کل‌مبتدا، نفس‌مضاف‌الیه، ذائقةالموت مضاف ومضاف‌الیه‌خبر .

جمله چهارم المعلم مبتدا، الکاتب صفت، الکتاب مضاف الیه، حاضر خبر برای مبتدا.
جمله پنجم السخی مبتدا، کاسی خبر اضافه بهفقیر فقیر مضاف الیه، ثوباً مفعول دوم.
جمله ششم السخی مبتدا، کاس خبر، الفقیر مفعول اول، ثوباً مفعول دوم .

توضیحات

۱ اسم فاعل متعدی مجرد از الف ولام باشد در صورتیکه بمعنای حال یااستقبال باشد عمل میکند (شاهد جمله ۱)

۲ درجمله اول اسم فاعل مفید معنای حال ودرجمله دوم مفید معنای استقبال است ودر هر دوصورت عمل کرده است .

۳ اسم فاعل جایز است برمفعول خودش اضافه شود (شاهدجمله ۳)

٤ درجمله چهارم اسم فاعل برمفعول خوداضافه شده ودارای الف ولام است) .

٥ اسم فاعل اگر دومفعول داشت جایز است بمفعول اول اضافه شود ومفعول دوم بحال خود باقی باشد . (شاهد جمله ٥)

٦ در جمله ششم اسم فاعل دارای دو مفعول است وهردو مفعول منصوبا دنبال آن ذکرشده است .

تذکر - اسم فاعل درصورتیکه مجرد ازالف ولام باشد ولازم هم باشد تنهافاعل خواهد گرفت ودرهرسه حال مفرد- تثنیه- یاجمع دارای معمول خواهدبود .

اسم مفعول

۱- هٰذَا التِّلْمِيذُ مَكْسُورٌ قَلَمُهُ ۲ - هُوَ مُسْتَجَابٌ دَعْوَتُهُ

۱-هذا مبتدا، تلمیذ عطف بیان، مکسور خبر، قلم نایب فاعل، هامضاف الیه .

۲ -هو مبتدا، مستجاب خبر ، دعوت نایب فاعل، هامضاف الیه .

قبلا گفته شده عمل اسم مفعول مانند اسم فاعل است بااین فرق که اسم مفعول عمل فعل مجهول را انجام میدهد و باید بمعنای حال یااستقبال باشد تاعمل نماید .

صفت مشبهه

۱- اَلطِّفْلُ طٰاهِرُ الْقَلْبِ　　　۲- اَلطِّفْلُ طٰاهِرٌ قَلْبُهُ

(الطفل مبتدا، طاهر القلب مضاف و مضاف الیه خبر)　　(الطفل مبتدا، طاهر خبر، قلبه فاعل طاهر ها مضاف الیه)

صفت مشبهه از لحاظ شباهتش باسم فاعل بدین نام خوانده میشود واز جهت اینکه فقط از افعال لازم ساخته میشود نباید انتظار داشت که مفعول به داشته باشد بمانند فعل لازم تنها بفاعل اکتفا میکند در دو مثال فوق طاهر تنها فاعل گرفته الا اینکه درمثال اول بفاعل خود اضافه شده است .

تذکر - بپاورقی صفحه ۱۲ راجع به عمل صفت مشبهه اشاره شده است .

صیغه مبالغه

۱- هٰذامَنّاعُ الْخَیْرِ　　۲- هُوَ رَحِیمٌ اَباهُ　　۳- ذٰاكَ خَبّازُ الْخُبْزِ

(هذا مبتدا مناع خبر الخیر مضاف الیه مفعول) (هو مبتدا رحیم خبر اباه مفعول) (ذاك مبتدا خباز خبر الخبز مفعول خباز

صیغ مبالغه در تمام موارد بمانند اسم فاعل هستند چنانچه فعل آنها لازم باشد لازم خواهند بوده و تنها فاعل خواهند گرفت و اگر متعدی باشند مفعول هم خواهند داشت - بمنظور مزید اطلاع عین مطالبی که در شرح مفصل زمخشری راجع به صیغه مبالغه نوشته شده ذیلا درج میگردد .

«وقد اجروا ضرباً من اسماء الفاعلین مما فیه معنی المبالغه مجری الفعل الذی فیه معنی المبالغه فی العمل وان لم یکن جاریاً علیه فی اللفظ فقالوا زید ضراب عبیده وقتال اعداءه کما قالوا زید یضرب عبیده ویقتل اعداءه اذا کثر ذالك منه و کان ضراب و قتال بمنزلة ضارب و قاتل کما کان یضرّ ب ویقتّل بالتشدید بمنزلة یضرب و یقتل من غیر تشدید لانه یرید به ما اراد بفاعل من ایقاع الفعل الا ان فیه اخباراً بزیادة مبالغة و تلك الاسماء فعول - فعال - مفعال - فعل - وفعیل فجمیع هذه الاسماء تعمل عمل فاعلها و حکمها فی العمل حکم فاعلها من التقدیم والتاخیر والاظهار والاضمار فتقول هذا ضروب زیداً کما تقول هذا ضارب زیداً وضراب عمراً »

افعل التفضيل

١- اَلْاَسَدُ اَقْوىٰ مِنَ الْرَّجُلِ- ترکیب : « الاسد مبتدا ، اقوی خبر ، من الرجل جارو مجرور»

٢- اَلْبَنَاتُ الْفُضْلَيَاتُ هُنَّ اللَّواتِي يُطِعْنَ آبَائَهُنَّ ترکیب:«البنات مبتدا الفضلیات صفت هن ضمیر فصل، اللواتی موصول، یطعن فعل فاعل آباء مفعول»

٣- هٰذا اَفْضَلُ طَرِيقَةٍ لِحِفْظِ الْاَحْوالِ - ترکیب : «هذا مبتدا افضل خبر، مضاف، طریقه مضاف الیه لحفظ جارو مجرور، احوال مضاف الیه»

٤- اِمْرَؤُ الْقَيْسِ اَفْضَلُ الشُّعَراءِ فِى الْجَاهِلِيَّةِ- ترکیب : «امرؤ القیس مبتدا افضل خبر، الشعراء مضاف الیه، فی الجاهلیه جارو مجرور»

حالات افعل التفضیل

افعل التفضیل دارای سه حالت است « حالت اول مجرد از ال » در این صورت بامن تمام میشود (شاهد مثال اول)

«حالت دوم باالف ولام » دراین حالت چون افعل التفضیل بعنوان صفت دنبال موصوف است از جهت تذکیر و تأنیث و افراد و تثنیه و جمع مطابقت لازم است (شاهد مثال ٢)

«حالت سوم حالت اضافه آنست» دراین صورت ممکن است باسم نکره ویا باسم معرفه اضافه شود . (شاهد مثال ٣ ، ٤ ومثالهای پاورقی)

گفته شد درو قتی که افعل التفضیل دارای الف ولام است صفت است و دراین صورت حرف جر(من) دنبال آن ذکر نمیگردد البته این قاعده کلی است لکن گاهی خلافش دیده میشود.

الاغرب من ذلك تهافته عن المعاصی •

ودروقتی هم که بدون الف ولام باشد مفرد- تثنیه- وجمع - مؤنث ومذکر آن یکسان است

زید افضل من عمر • هند افضل من عمر • «مؤنث» الزیدان افضل من عمر • والهندات افضل من عمر •

واگردر حال اضافه مضاف به معرفه باشد مفرد وجمع هردو حال جایز است مثال مفرد : ✡

مصدر

مصدر از هر بابی که باشد مانند فعلش عمل میکند اگر لازم باشد تنها فاعل میگیرد اگر متعدی بیك مفعول باشد یك مفعول و اگر متعدی بدو مفعول باشد دو مفعول خواهد داشت و شرطی هم برای عمل آن نیست در هرحال«ماضی ـ حال ـ استقبال» باشد عمل میکند .

(درپاورقی درمبحث مرفوعات قبلا راجع بمصدر مطالبی ذکر شده است)

۱- اَعْجَبَنِی قِیامُ زَیْدٍ ۲- اَعْجَبَنِی مُرُورُكَ بِزَیْدٍ ۳- اَعْجَبَنِی اِعْطاءُ زَیْدٍ عَمْراً دِرْهَماً

ترکیب وتوضیح

جمله اول ـ «اعجب فعل ، نون وقایه یاء مفعول قیام فاعـل اضافه بزید،زید مضاف الیه »

توضیح ـ (غالباً مصدر درصورتیکه لازم باشد بفاعل خوداضافه میشود دراین جمله هم قیام بزید که فاعل آنست اضافه شده است) .

جمله دوم ـ «اعجب فعل نون وقایه یاء مفعول مرور فاعل مضاف کاف مضاف الیه ،بزید جارو مجرور محلامنصوب مفعول »

توضیح ـ(مرورلازم است بباء جرمتعدی شده یك مفعول گرفته است کاف هم بعنوان فاعل محلا مرفوع است) .

جمله سوم ـ «اعجب فعل نون وقایه یاء مفعول اعطاء فاعل مضاف زید مضاف الیه، عمراً مفعول اول، درهماً مفعول دوم » .

✲ وَلَتَجِدَنَّهُمْ اَحْرَصَ النّاسِ عَلی حَیٰوةٍ . «مثال جمع» وَكَذٰلِكَ جَعَلْنا فِی كُلِّ قَرْیَةٍ اَكابِرَ مُجْرِمیها لِیَمْكُرُوا فیها.

دراین حدیث مفرد وجمع هردو جمع است

الا اخبركم باحبكم الی و اقربكم منی منازل یوم القیمة احاسنكم اخلاقاً الموطئون اكنافاً الذین یالفون ویولفون.

در مورد این دو آیه و نظایر آنها بایدبغیر افعل التفضیل معنا شوند

رَبُّكُمْ اَعْلَمُ بِكُمْ. هُوَ اَهْوَنُ عَلَیْهِ .

توضیح - (اعطاء چون دو مفعول طلب است در این جمله دو مفعول گرفته و بفاعل خود زید اضافه شده است) .

اسم فعل

درمورد اسماء افعال در پاورقی مبحث مرفوعات مفصلا بحث شده است دراینجا فقط بموضوع عمل آنها اشاره میشود اسم فعل چنانچه فعلش لازم باشد درهرحالی که باشد (ماضی - مضارع - امر) تنها فاعل میگیرد و اگر متعدی باشد مفعول هم خواهد داشت .

۱- هَیْهَاتَ زَیْدٌ
(هیهات فعل زید فاعل)

۲- بَلْهَ هٰذَ الْاَمْرَ
(بله فعل ضمیر فاعل، هذا مفعول، الامر عطف بیان)

۳- رُوَیْدَ اَخَاكَ
(رويد فعل ضمير فاعل، اخا مفعول كاف مضاف اليه)

حذف عامل مفعول به

مقام تحذیر — مقام اغراء

دردو مورد عامل مفعول به حذف میشود - مورد اول درمقام تحذیر که مقصود از آن توجه دادن شخص مخاطب است بامری مکروه بمنظور اجتناب از آن .

تحذیر گاهی باضمائر نصب است (ایاك - ایاکما - ایاکم) بدون عطف و گاهی باعطف دراین جمله اِیّاكَ وَالشَّرَ ایاك مفعول است برای فعل محذوف (عامل آن) احذر وکلمه شر هم معطوف بآن است این نوع عبارت بنام تحذیر خوانده میشود - (تحذیر دارای عطف باشد یا نباشد اگر باایاك و اخوات آن باشد اضمار ناصب واجب است) .

اَلْكِذْبَ اَلْكِذْبَ • اَلْخِصَالَ الذَّمِيمَةَ يا تِلْمِيذُ • اِيّاكَ مِنْ مُخَالَطَةِ الْاَشْرارِ

اغراء - توجه دادن شخص مخاطب است برامری پسندیده بمنظور انجام آن - مثال

اَلْوَفاءَ اَلْوَفاءَ • اَلْفَضِيلَةَ الْفَضِيلَةَ • اَخاكَ اَخاكَ •

در مقام اغراء کلمه الزم در تقدیر است .

تذکر - گاهی عامل مفعول به ازجهت کثرت استعمال حذف میشود دراین صورت مفعول‌به منصوباً بدنبال آن ذکر میگردد - دراین مورد فعلی مناسب باید در تقدیر گرفت. مرحباً • اهلا • سهلا • در تقدیراین‌طورهستند. اصبت رحبا لاضیقاً. اتیت اهلالا اجانب • وطئت سهلا من البلاد لاحزنا • اتیت اهلاوصادفت سعة فأستانس ولاتستوحش •

حذف مفعول‌به

در بعضی جملات مفعول فعل متعدی را حذف میکنند این عمل بسته بنظر نویسنده یامتکلم یاازمفعول بکلی صرف‌نظر کرده ومتعدی را بمانندلازم میشمرد ویا مفعول را درتقدیر میگیرد البته نباید فراموش کرد نظرکلی در این عمل اختصار در کلام است شاهد امثله ذیل .

۱- فَلَانٌ تُعْطِی وَلَاتَمنَعُ خَیْرُلَكَ ۲- فَلَانٌ تُعْطِی الْفَقیرَ وَلَاتَمْنَعُ ذَوِی الْقُرْبیٰ خَیْرُلَكَ ۳- وَلَسَوْفَ یُعْطِیكَ رَبُّكَ فَتَرْضیٰ ۴- فَاَمَّامَنْ اَعْطیٰ وَاتَّقیٰ

بایددرنظرداشت حذف مفعول‌به درموردی صحیح است که اشتباهی در کلام ایجاد نشود اگر حصری درمفعول‌به باشد یامفعول به موردپرسش باشد جایز نیست حذف آن .

وَحَذْفَ فَضْلَةٍ اَجِزْاِنْ لَمْ یَضُرْ ✡ کَحَذْفِ مٰاسِیقَ جَوٰاباًاَوْحُصِر

مثال ترکیب توضیح

۱- یُرِیدُاللّهُ بِکُمُ الْیُسْرَوَلَایُرِیدُبِکُمُ الْعُسْرَ- ۱۸۵/۲ ترکیب : «یریدفعل الله فاعل ، بکم جارو مجرور ، الیسرمفعول، واوعطف ،لانافیه یریدفعل ضمیر فاعل ، بکم جارومجرور ، العسرمفعول ، »

توضیح - (درهردوجمله بکم محلا منصوب است ومفعول بواسطه یرید میباشد - صاحب مجمع میگوید الیسر الافطار فی السفر،والعسرالصوم‌فیه)

۲- فَاِنْ آنَسْتُم مِنْهُمْ رُشْداًفَادْفَعُوااِلَیْهِمْ اَمْوالَهُمْ ۶/۴ ترکیب : « فاء عطف ، ان شرط آنستم فعل ضمیر فاعل فعل شرط ، منهم جارومجرور ،

رشداً مفعول ، فاء عطف ، ادفعوا فعل ضمیر فاعل، الیهم جار ومجرور، اموالهم مفعول اضافه بهم هم مضاف الیه ، جمله ادفعوا الیهم جزای شرط است »

توضیح - (منهم والیهم دراین آیه بعنوان مفعول هردو محلا منصوب هستند - آنستم بمعنای علمتم و وجدتم تفسیر شده‌است)

۳- وَانْظُرْ اِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنْشِزُهَا - $\frac{۲۵۹}{۲}$ ترکیب: «واو عطف ، انظر فعل ضمیر فاعل ، الی العظام جار ومجرور ،کیف اسم مبهم مبنی برفتح حال، ننشز فعل ضمیر فاعل ها مفعول »

توضیح - (الی العظام محلا بعنوان مفعولیت منصوب است و در مورد کیف بپاورقی مراجعه شود- ننشزها بمعنی نرفعها الی مواضعها)

۴- وَاتَّخَذَ اللّٰهُ اِبْرٰهِيمَ خَلِيلاً - $\frac{۱۲۴}{۴}$ ترکیب : «واو عطف ،اتخذ فعل، الله فاعل ، ابراهیم مفعول اول ، خلیلا مفعول دوم »

توضیح - (قبلا اشاره کردیم که فعل اتخذ فعلی است که دو مفعول میگیرد)

۵- فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ $\frac{۴۳}{۲۴}$ ترکیب: «فاء عطف ، تری فعل ضمیر فاعل ، الودق مفعول ، یخرج فعل ضمیر فاعل ، من خلال جار و مجرور ، مضاف اضافه به‌ها، ها مضاف الیه ، »

توضیح - (دراین جمله فعل تری یك مفعول دارد وجار ومجرور

کیف اسمی است مبهم مبنی بر فتح وغالباً برای استفهام بکار برده میشود مانند: کیف حالك ومتضمن معنای شرط نیز هست البته در وقتی که بر فعل متفق اللفظ ومتفق المعنی داخل شود یا اینکه ما. در آن داخل شود :

«کیف تصنع اصنع - کیفما تقابلنی اقابلك

کیف استفهام را به حقیقی مانند« کیف زیداً» وغیر حقیقی که جاری مجرای تعجب است ، مانند « کیف تکفرون بالله» تقسیم کرده‌اند درموضوع ترکیب کیف نظر سیبویه بر این است کیف بنا بر ظرفیت همیشه درمحل نصب است .

اخفش وسیرانی میگویند اسمی است مبهم غیر ظرف بنا بر موقعیت گاهی درمحل رفع و گاهی نصب علی ای حال کیف

من خلال نیز بعنوان مفعولیت محلا منصوب است)

۶- وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا- ۸/۱۶ ترکیب : « و او عطف ، الخیل مفعول ، واو عطف ، البغال مفعول ، واو عطف ، الحمیر مفعول ، لام حرف جر ، ترکبوا فعل ضمیر فاعل ها مفعول »

توضیح - (سه مفعول فوق بوسیله واو عطف میشوند به فعل خلق که درچند آیه قبل ذکر شده در واقع مفعول هستند برای فعل خلق - نون جمع در لترکبون بواسطه حرف نصب ان که مقدر است ساقط شده وجمله نیز محلا مجرور است بواسطه لام وهمین جار ومجرور محلا بعنوان مفعول له منصوب است)

۷- وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً ۳۲/۵ ترکیب : «واو عطف ، من شرطیه مبتدا ، احیا فعل ضمیر فاعل ها مفعول ، فاء رابط جواب شرط ، کان از حروف مشبهة بالفعل ملغی از عمل ، ما کافه ملغی از عمل ، احیا فعل ضمیر فاعل ، الناس مفعول ، جمیعاً تأکید ، جمله محلا مرفوع خبر برای مبتدا »

توضیح -(درمبحث حروف مشبهة بالفعل اشاره شد باینکه وقتی ما کافه دراین حروف داخل شود از عمل باز میمانند در این موقع درجمله فعلیه هم داخل میشوند)

۸- كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ۲۵/۴۴ ترکیب : «کم خبریه مفعول مقدم ، ترکوا فعل ضمیر فاعل ، من جنات جار و مجرور ، وعیون عطف به جنات تمیز برای کم »

توضیح - (کم بردوقسم است استفهامیه وخبریه وهردو دارای

---

* ترکیباً حال است در وقتیکه جمله مستغنی از خبر باشد باین معنی جمله طوری باشد که احتیاج بخبر نداشته باشد مانند کیف جاء زید - (کیف حال، جاء فعل، زید فاعل) و در صورتیکه درجمله باشد که احتیاج بخبر داشته باشد درترکیب کیف خبراست وبایدمحلاً آنرامرفوع دانست - مانند : کیف انت (کیف خبرمقدم، انت مبتدای مؤخر) و نظیراین کیف کنت (کیف خبر مقدم، کنت از افعال ناقصه، ضمیر اسم آن) کیف ظننت زیداً (کیف مفعول دوم، ظننت فعل ضمیر فاعل، زیداً مفعول.

تمیز هستند تمیز کم استفهامی مفرد است منصوب و تمیز کم خبریه مفرد است و مجرور)

۹- اَرِنَا الَّذَینِ اَضَلّانا- ۲۹/۴۱ ترکیب : «ار، فعل ضمیر فاعل، نامفعول اول ، الذین موصول مفعول دوم ، محلا منصوب ، اضلا فعل ضمیر فاعل نامفعول»

توضیح - (در این جمله «ار» امر است (از باب افعال) و دو مفعول گرفته نامفعول اول الذین مفعول دوم و باید توجه داشت در این آیه الذین بفتح ذال قرائت شود زیرا تثنیه است)

۱۰- سَنُرِیهِمْ آیاتِنا فِی الآفاقِ وَفِی اَنْفُسِهِمْ- ۵۳/۴۱ ترکیب : «س حرف استقبال نری فعل ضمیر فاعل ، هم مفعول اول ، آیاتنا مضاف ومضاف الیه مفعول دوم ، فی الآفاق جارومجرور ، واو عطف ، فی انفس جارو مجرور ، هم مضاف الیه»

توضیح - (سنری متکلم مع الغیر است از باب افعال و آیات همچون جمع مونث است در حالت نصبی هم مجروراً ذکر میشود)

۱۱- وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْانْسَ اِلّا لِیَعْبُدُونِ- ۵۶/۵۱ ترکیب : «ما نافیه ، خلقت فعل ضمیر فاعل ، الجن مفعول ، واو عطف ، الانس عطف به جن ، الاادات حصر ، لام حرف جر ، یعبدون فعل ضمیر فاعل ، نون وقایه جمله در محل نصب مفعول له برای خلقت»

توضیح -(نون جمع یعبدون بواسطه حرف ان که در تقدیر است حذف شده این نون وقایه است و کسره آن نیز دلیل است از حذف یاء در واقع در اصل چنین بوده «لان یعبدو ننی»

۱۲ وَلا تَجْهَرْ بِصَلاتِکَ وَلا تُخافِتْ بِها ۱۱۰/۱۷ ترکیب: «واو عطف ، لا ناهیه تجهر فعل ضمیر فاعل ، بصلاة جارومجرور مفعول ، کاف مضاف - الیه ، واو عطف ، لا ناهیه ، تخافت فعل ضمیر فاعل ، بها جارو مجرور مفعول»

توضیح- (خفت بکلامه اخفاه وجهر به اعلنه - کلامش را آهسته گفت صدایشرا بلندکرد. دراین جمله دوفعل جهر وخافت باباء متعدی شده‌اند در واقع صلوة وهامفعول بواسطه هستند)

۱۳- وَابْتَغِ بَيْنَ ذَالِكَ سَبِيلاً $\frac{۱۱۰}{۱۷}$ ترکیب: «واو عطف، ابتغ فعل ضمیرفاعل، بین ظرف مضاف، ذالك مضاف الیه، محلا مجرور، سبیلا مفعول»

توضیح - (ابتغ امر است ازباب افتعال (ابتغاء) اصل فعل بغی میباشد که بمعنای طلب آمده علامت جزم امر دراینجا سقوط یاء میباشد - بین ذالك اشاره است به بین جهر واخفات)

۱۴- وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ $\frac{۳۱}{۴۷}$ ترکیب: «واو عطف لام ابتدا، (برای تاکید) نبلوفعل ضمیرفاعل، کم مفعول، حتی ناصبه، نعلم فعل ضمیرفاعل، المجاهدین مفعول، منکم جار ومجرور»

توضیح - (فعل «نبلو» موکد شده بنون تاکید ثقیله (البته البته آزمایش می کنم شمارا) حتي برنعلم که مضارع است داخل شده ممکن است برای تعلیل باشد (برای اینکه بشناسیم مجاهدین از شمارا) و ممکنست برای غایة باشد «الی ان نعلم»)

۱۵- يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ وَيَعْلَمُ مَاتَكْسِبُونَ $\frac{۳}{۶}$ ترکیب: «یعلم فعل ضمیر فاعل سر مفعول، مضاف کم مضاف الیه، واوعطف، جهرعطف بسر مضاف کم مضاف الیه، واوعطف، یعلم فعل ضمیرفاعل، ما موصول مفعول،

درافعال واسماء مشتق نون جمع راباید بفتح ونون تثنیه وملحق به تثنیه رابکسر قرائت کرد

ونون مجموع ومابه التحق فافتح وقل من بکسره نطق

و نون ما ثني والملحق به بعکس ذاك استعملوه فانتبه

این پنج اسم «اثنان - اثنتان - ثنتان - کلا - کلتا» ملحق بمثنی هستند در مورد ابوین (پدر و مادر) وقمرین (شمس وقمر) اختلاف شده که مثنی هستند یاملحق بمثنی.

یکسبون فعل ضمیر فاعل »

توضیح - (فعل یعلم دراین آیه شریفه یك مفعول دارد ـ وفعل تکسبون با اینکه متعدی است در این جمله مفعول ندارد مفعول آن محذوف است «تکسبونه»)

۱۶ اِعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ یُحْیِ الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا $\frac{۱۷}{۵۷}$ ترکیب : «اعلموا فعل ضمیر فاعل ، ان ازحروف مشبهة بالفعل ، اللّٰه اسم ان ، یحی فعل ضمیر فاعل ، الارض مفعول ، بعدظرف مضاف اضافه بموت موت اضافه به ها ، هامضاف الیه »

توضیح - (مفعول اعلموادراین آیه شریفه جمله است :اسم وخبران تأویل بمفرد محلا منصوبست)

۱۷ - کَمْ مِنْ قَرْیَةٍ اَهْلَکْنَاهَا $\frac{۴}{۷}$ ترکیب : «کم خبریه مبتدا ، من قریة جارومجرور تمیز کم ، اهلکنافعل ضمیرفاعل ، هامفعول ، جمله خبر برای کم»

توضیح - (فعلی که بعداز کم واقع شده چون دارای مفعول است کم دراینجا محلا مرفوع ومبتدامیباشد)

۱۸ - فَکُلُوا مِنْهَا وَاَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِیرَ $\frac{۸۲}{۲۲}$ ترکیب : « فاءعطف ، کلوافعل ضمیرفاعل ، منهاجارومجرور ،مفعول، واوعطف ، اطعموافعل ضمیر فاعل ، البائس مفعول ، الفقیرصفت برای البائس» .

توضیح - (فعل کلوا در این آیه شریفه مفعولش بواسطه است ـ «بئس الرجل ـ اشتدت حاجته» آنمرد حاجتش سخت شد ـ ترجمه از آن بخوریدو اطعام کنیدفقیری را که کار براوسخت است)

۱۹ - یُرِیدُونَ اَنْ یُبَدِّلُوا کَلَامَ اللّٰهِ $\frac{۱۵}{۴۸}$ ترکیب :«یریدون فعل ضمیر فاعل ، ان ناصبه ، یبدلوا فعل ضمیرفاعل ،کلام مفعول برای یبدلوا

در جمع مذکر سالم قاعده این است چنانچه علم مؤنث نباشدو مرکب نباشد با واو نون درحالت رفعی و یاء

مضاف ، اللهمضاف‌الیه ، جملـه ان‌یبدلوا محـلا منصوب مفعول یریدون»

توضیح - (اسم‌وخبران مؤول بمفرد است تامفعول یریدون باشد بهمین‌جهت نیزان‌مفتوحاً ذکرشده‌است‌تأویل‌جمله «بریدون تبدیل کلام‌الله» درجمله فوق کلام صورتاً مفعول‌است ولی‌تقدیراً مضاف‌الیه)

۲۰ - لاتُبقی وَلاتَذَرُ $\frac{۲۹}{۷۴}$ ترکیب : «لانافیه ، تبقی‌فعل ضمیرفاعل،واوعطف، لاناهیه ، تذر فعل‌ضمیرفاعل»

توضیح - (تأنیث تبقی وتذراز جهت اینستکه مرجع‌سقر است . تذراز باب ضرب‌یضرب بمعنای‌ترك آمده‌است:باقی‌نمیگذاردسقرشیئی‌را ورهانمیکند احدی‌را - دراینجاذکراین آیه‌شریفه ازاین جهت‌است که هردو مفعول‌این دو فعل در کلام‌نیست).

۲۱ - وَ کُلّاً نَقُصُّ عَلَیْكَ $\frac{۱۳۰}{۱۱}$ ترکیب: «واوعطف کلامفعول مقدم ، نقص فعل ضمیرفاعل ؛ علیك‌جارومجرور»

توضیح -(کل‌اسمی‌است که وضع شده برای موردی‌که بخواهیم بطوراستغراق بافرادی‌متعدد یابطورعموم باجزائی واحداشاره‌کنیم واین اسم‌همیشه مضاف است البته‌یالفظاً ویاتقدیراً دراین آیه مضاف‌الیه مقدراست وآیه‌شریفه من‌انباء الرسل آنرا بیان وتوجیه‌میکند)

۲۲ - مٰااَطْیَبَ طَعْمَ حُبِّكَ وَمٰااَعْذَبَ شِرْبَ قُرْبِكَ ترکیب :«ما تعجبیه‌مبتدا اطیب فعل‌ضمیر فاعل فعل‌تعجب ، طعم مفعول به مضاف اضافه به حب ، حب اضافه بکاف کاف مضاف الیه ، واو عطف ، ما تعجبیه مبتدا ، اعذب‌فعل‌ضمیر فاعل فعل‌تعجب ، شرب‌مفعول‌به،مضاف‌قرب مضاف‌الیه، کاف‌مضاف‌الیه‌شرب»

توضیح - (بااینکه‌اطیب‌واعذب هردو فعل‌تعجب هستند معذالك

ونون در حالت نصبی و جری جمع بسته‌شود عبدالملك چون مرکب و طلحه چون مؤنث است گفته میشود ذووعبدالملك و طلحات در بقیه اسماء علم که مرکب نبوده و تأنیث هم ندارند مانند:

مانند سایر افعال دارای مفعول به هستند و باید متوجه بود که باافعل التفضیل ازلحاظ معنا اشتباه نشوند «چقدر پاکیزه است وچقدر گوارا است»

۲۳- نَفْسَكَ وَ صُحْبَةَ الْاَشْرٰارِ فَاِنَّهٰا مُفْسِدَةُ الْاَخْلٰاقِ ترکیب : «نفسك مضاف و مضاف علیه تحذیر ، و او عطف صحبة عطف به نفس اضافه باشرار، اشرار مضاف الیه، فاء عطف (نتیجه) ان از حروف مشبهة بالفعل ها اسم ان، مفسدة خبر ان ، اضافه باخلاق اخلاق مضاف الیه»

توضیح - (فعلی که عامل نفسك میباشد محذوفست متناسب است «احذر» در تقدیر گرفته شود بنابراین نفس مفعول است برای فعل احذر)

۲۴ - اَخٰاكَ وَالْاِحْسٰانَ اِلَیْهِ ترکیب : «اخاك مضاف ومضاف الیه ، واوعطف ، احسان عطف به اخاك ، الیه جار ومجرور»

توضیح - (اخاك منصوبست بواسطه فعل مقدر الزم چون درمقام اغراء است عامل حذف شده است)

مفعول له (لاجله)

هر فعلی که بظهور میرسد وفاعلی بانجام آن مبادرت میکند غرض وعلتی دارد تاغرض وعلت در کار نباشد فعل بظهور نمیرسد الاینکه غرض وعلت گاهی ازطرف فاعل است و گاهی وجود شییء دیگر سبب انجام فعل فاعل میشود درهردوصورت تاداعیه وغرضی در کار نباشد هیچ فعلی وجود پیدا نخواهد کرد .

درجملات و عبارات عربی گاهی همان علت و غرض که سبب ایجاد فعل شده در کلام ذکر میگردد در این جمله **ذَهَبْتُ اِلَی الْمَدْرَسَةِ طَلَباً لِلْعِلْمِ** علت وقوع فعل که «**طَلَباً لِلْعِلْمِ**» ذکر شده اگر سئوال شود چرا بمدرسه رفتی جواب طلبا للعلم خواهد

صادقون ـ مؤمنون (صفات) یوسفون ـ بطرسین)(اعلام) باواو و نون و یاء و نون جمع بسته میشوند.

این اسماء چون برخلاف قیاس جمع بسته میشوند ملحق بجمع هستند ۱ـ عضون (جمع عضه بمعنای فرقه وقطعه) ۲ ـ قلون (جمع قله بمعنای دوقطعه چوب که بچه ها باآن بازی میکنند (عودان یلعب بهما الصبیان) ۳ - رئون (جمع ریه) ٤ ـ مئون (جمع مائه (صد)) ٥ ـ ثبون (جمع ثبه ـ جماعة) ٦ ـ ارضون (جمع ارض) ۷ ـ حرون (جمع حره ریك زار) یازمینی که دارای درخت باشد و ازبی آبی سوخته باشد ۸ ـ اوزون (جمع اوزه یا وز ـ مرغابی)

بود این جواب که علت وقوع فعل را بیان میکند «مفعول له» خوانده شده بنابراین مفعول له اسمی است «مصدر» که سبب حصول فعل و علت وقوع آن را بیان میکند .

فَالْمَفْعُولُ لَه : اِسْمٌ مَنْصُوبٌ يُبَيِّنُ سَبَبَ حُصُولِ الْفِعْلِ الَّذِي قَبْلَه

۱- قُمْتُ تَعْظِيماً لِمُعَلِّمِي

«قمت فعل فاعل، تعظیماً مفعول له ، لمعلمی جار و مجرور یا مضاف الیه»

۲- اَتَيْتُ لِلتَّعَلُّمِ

«اتیت فعل فاعل، للتعلم جار و مجرور محلاً منصوب مفعول له»

۳- تَصَدَّقْتُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِه

تصدقت فعل ضمیر فاعل، ابتغاء مفعول له مضاف مرضاة مضاف الیه، ها مضاف الیه مرضاة،

حالات مفعول له

قبلا باید متذکر شویم مفعول له باید مصدر باشد و در سه جمله فوق «تعظیم - تعلیم - ابتغاء» نیز مصدر هستند و همین مصادر که تحت عنوان مفعول له در فوق ذکر شده اند دارای حالات مختلف هستند

حالت اول - (تعظیماً) از جهت اینکه فاعل فعل و فاعل تعظیم و زمان هر دو یکی است مفعول له منصوباً ذکر شده است و در عین حالیکه شرایط نصب موجود است ما میتوانیم همین مفعول له را بالام مجرور کنیم (للتعظیم بگوئیم)

حالت دوم - (للتعلم) مفعول له بالام حرف جر مجرور شده است و محلا منصوب خواهد بود و از جهت اینکه زمان اتیان و زمان تعلم یکی نیست باین معنی تعلیم بعد از اتیان است نمیتوان آنرا منصوباً ذکر کرد .

حالت سوم - (ابتغاء) مفعول له مضاف است و بدون الف ولام در این مورد هم بااینکه شرایط نصب موجود است میتوان آنرا بالام مجرور کرد ؛ خلاصه اینکه مفعول له بسه حالت ممکن است درجمله ذکر گردد

۱ - مجرد از ال و اضافه (مثال ۱) **۲ محلی بالف ولام** (مثال ۲) **۳ - مضاف** (مثال ۳)

فقد شرط و مجرور شدن مفعول له بحرف تعلیل

۱- اَلْعَاقِلُ يَفْرَحُ لِفَرَحِ غَيْرِه ۲ تَعِبْتُ مِنْ زَيْدٍ ۳ جِئْتُكَ الْيَوْمَ لِلْاِكْرَامِ غَداً

درموقع نوشتن این مبحث بحثی پیش آمد و بعضی اظهار داشتند تنها مصدر منصوبی که بیان علت کند مفعول له خواهد بود اگر مصدر باحرف جر مجرور باشد بآن اصطلاحاً مفعول له گفته نمیشود

توضیحات و شرائط نصب

درجمله اول - از جهت اینکه فاعل فرح وفاعل مصدر یکی نیست فرح که مفعول‌له است بالام مجرورشده‌است دراینجا صحیح نیست مصدر را منصوبا ذکر کنیم حالت نسبی مفعول‌له تنها دروقتی است که فاعل مصدر وفاعل فعل یکی باشد هربت خوفاً (من میگریزم، من میترسم)

درجمله دوم - چون زیدمصدر نیست بامن مجرورشده‌است دراین جمله گرچه علت تعب من زیداست و «من زید» بیان علت میکند لکن چون زیدمصدر نیست نمیتوانیم من زیدرا مفعول‌له بخوانیم.

درجمله سوم - میگویدآمدن امروزمن برای اکرام فرداست دراینجاهم چون زمان مصدروزمان فعل یکی نیست نمیوان مفعول‌له‌را منصوباذکر نمود.

تذکر - درحالت اول اشاره‌شددروقتی هم که شرط نصب موجودباشدمیتوان مفعول‌له‌را بالام مجرورکرد. **هذاقنع زهدایالزهد**

يَنْصِبُ مفعولاً لهُ الْمَصْدَرُ اِنْ ... اَبانَ تَعْليلاً كَجُدْ شُكْراً وَدِنْ

وَ هُوَ بِما يَعْمَلُ فيهِ مُتَّحِدٌ ... وَقْتاً وَفاعِلاً وَ اِنْ شَرْطٌ فُقِدَ

فَاجْرُرْهُ بِاللّامِ وَلَيْسَ يَمْتَنِعُ ... مَعَ الشُّروطِ كَلِزُهْدٍ ذاقَنِعَ

توضیح	ترکیب	مثال
ترکیب: «تالمت فعل ضمیرفاعل، کثیرا صفت برای مفعول مطلق محذوف، لعلمی جار ومجرور یا مضاف الیه، بالمرض جار ومجرور، الذی موصول صفت برای مرض، اصابك فعل وفاعل ومفعول»		۱- تَاَلَّمْتُ كَثيراً لِعِلْمي بِالْمَرَضِ الَّذي اَصابَكَ.

---

* چون ممکن‌است همین معنی درذهن بعضی از خوانندگان نیز بوده باشد لذا عین عبارتی که در اینخصوص درشرح مفصل زمخشری نوشته شده ذیلا درج میگردد «وقوله تعالی (یجعلون اصابعهم فی آذانهم من‌الصواعق حذر الموت) فحذر الموت نصب لانه مفعول‌له و کذالك موضع من‌الصواعق نصب علی المفعول له ای‌من خوف الصواعق لان‌من قدتدخل بمعنی‌اللام فتقول خرجت من‌اجل‌زید ومن اجل ابتغاء الخیر واحتملت من‌خوف الشر قال‌الشاعر:

یغضی حیاء ویغضی من‌مهابته ... فلا یکلم الاحین یبتسم»

توضیح - (لام لعلمی بیان علت میکند از تالم بنا بر این محلا بعنوان مفعول لهی منصوب است دراینجا چون شرط نصب موجود نیست میتوان لام را ساقط نمود)

۲- اِنَّهُمْ تَأَثَّرُوا کَثیراً لِفراقِكَ. ترکیب: «ان از حروف مشبهة بالفعل هم اسم ان، تاثروا فعل ضمیر فاعل محلا مرفوع خبر ان، کثیرا صفت برای مفعول فیه محذوف (زمانا) لفراق جار و مجرور، کاف مضاف الیه»

توضیح - (درمبحث مفعول مطلق ومفعول فیه اشاره خواهد شد که کلماتی نایب مناب این دو مفعول واقع میشوند در جمله اول کثیرا نایب مناب مفعول مطلق است ودر جمله دوم نایب مناب ظرف - لفراق نیز محلا بعنوان مفعول لهی منصوب است).

۳- اِنَّ هُناكَ قُلُوباً تَخْفُقُ بِحُبّی وتَجْزَعُ لِغِیابی. ترکیب: «ان از حروف مشبهة بالفعل، هناك خبر مقدم ان، قلوباً اسم ان مؤخر، تخفق فعل ضمیر فاعل، بحبی جار ومجرور یا مضاف الیه، واو عطف، تجزع فعل ضمیر فاعل، لغیابی جار ومجرور یاء مضاف الیه»

توضیح - (خفقان بمعنای ضربان قلب آمده است- باء در بحبی باء سببیه است- لغیابی محلا بعنوان مفعول له منصوب است- شرط نصب در این مفعول له موجود نیست (زیرا عامل مصدر من هستم وعامل فعل قلوب.)

۴- اِنَّهُمْ یُرسِلُونَ تَهانیهُمُ الحارَّةَ لِشِفائِكَ. ترکیب: «ان از حروف مشبهة بالفعل، هم اسم ان، یرسلون فعل ضمیر فاعل خبر، تهانیهم مفعول هم مضاف الیه، الحاره صفت، لشفاء جار ومجرور، مضاف کاف مضاف الیه

---

* قوله من مهابته فی موضع المفعول له و اسم مالم یسم فاعله المصدر المقدر ولا یکون من مهابته فی موضع مالم یسم فاعله لان المفعول له لا یقام مقام الفاعل لئلا تزول الدلاله علی العلة فاعرفه.

توضیح -(لشفائك بعنوان مفعول‌لهی منصوب است و از جهت اینکه شرط نصب موجود نیست بالام مجرور شده).

۵- حَرَّرْتُ هٰذِهِ النَّمِيقَةَ إِلَيْكُمْ لِتَنُوبَ عَنِّي فِي تَقْدِيمِ الْوَاجِبَاتِ وَإِهْدَاءِ أَزْكَى التَّحِيَّاتِ- ترکیب : «حررت فعل ضمیر فاعل، هذه مفعول محلا منصوب . النمیقة عطف بیان ، الیکم جار و مجرور ، لام حرف جر ،تنوب فعل ضمیر فاعل،عنی جار و مجرور،فی تقدیم جار و مجرور مضاف الواجبات مضاف الیه ، واو عطف ، اهداء عطف بمحل لتنوب محلا منصوب مفعول له ، ازکی فاعل اهداء مضاف التحیات مضاف الیه .»

توضیح (فعل مضارع لتنوب بواسطه حرف نصب مقدر «ان» مؤول بمصدر است ومحلا بواسطه لام تعلیل مجرور است - واهداء که بوسیله واو به لتنوب عطف شده است لفظاً مجرور بلام ومحلا منصوب است بعنوان مفعول لهی ودر عین حال اضافه شده بفاعل خود ازکی که تقدیراً مجرور ومحلا بعنوان فاعلیت مرفوع است)

۶- دَخَلْتُ إِلَيْهِ لِطَلَبِ عَمَلٍ عِنْدَهُ- ترکیب : « دخلت فعل ضمیر فاعل . الیه جار و مجرور ، لطلب جار و مجرور مضاف ، عمل مضاف الیه،عند ظرف مضاف ها مضاف الیه.»

توضیح (اطلب محلا منصوبست بعنوان مفعول لهی چون از حیث زمان فعل با مصدر مطابقت ندارد لذا بوسیله لام تعلیل طلب مجرور شده است.)

۷- أَرْجُو أَنْ أَتَلَقَّى جَوَابَكَ لِاسْتِلَامِ مَهَامِّ وَظِيفَتِي- ترکیب : « ارجو

• ودر ذیل آیه شریفه «طه ما انزلنا علیك القرآن لتشقی الا تذکرة لمن یخشی» ۳ - ۲۰ صاحب کشاف مینویسد که هر یك از لتشقی و تذکرة علت فعل مذکورند الا اینکه در اولی واجب است بالام باشد یعنی شرائط انتصاب در آن موجود نیست ودر دومی «تذکره» که منصوباً ذکر شده نصب آن بجهة اجتماع شرائط است .

ابن عقیل در ذیل این مبحث مینویسد «فان فقد شرط من هذه الشروط تعین جره بحرف التعلیل وهو الام او من او فی او الباء» و آیه شریفه «ویطعمون الطعام علی حبه» - نیز مؤید همین معنی است.

فعل‌ضمیر فاعل ، ان‌حرف‌نصب ؛ اتلقی فعل‌ضمیر فاعل محلامنصوب مفعول ، جواب‌مفعول برای اتلقی‌مضاف ، کاف مضاف‌الیه،لاستلام جارومجرور مضاف ، مهام‌مضاف‌الیه ومضاف ، وظیفی مضاف‌الیه مهام،یاء مضاف‌الیه وظیفه»

توضیح (لاستلام لفظا مجرور بلام و محلا منصوب‌است بعنوان مفعول‌لهی - مهم‌جمع‌مهم است که اسم فاعل‌است ازباب افعال واز نظر ترکیب لفظا مجرور است بسبب اضافه استلام ومحلا بعنوان‌فاعلیت مرفوع«مصدراستلام عمل‌فعل نموده‌ومهام رافاعل گرفته‌است»)

٨- یمکن ان تشرفنی لتناول طعام الغداء برفقتی- ترکیب : «یمکن‌فعل، ان ناصبه ،تشرف فعل ضمیر فاعل نون وقایه یاء مفعول . جمله فعلیه محلامرفوع فاعل‌یمکن ، لتناول‌جارومجرور مضاف ؛ طعام مضاف‌الیه ومضاف ، الغداء مضاف‌الیه ، برفقتی‌جارومجرورمضاف یاء مضاف‌الیه»

توضیح (طعام که لفظاً بواسطه اضافه تناول‌مجرور است محلا بعنوان فاعلیت‌مرفوع است درواقع مصدرتناول بفاعل‌خود اضافه شده‌است وبعنوان مفعول‌لهی درمحل‌نصب‌است .

غداء بمعنای ناهاراست (الغداء طعام‌الغدوه) (الرفقة) بتثلیث راء بمعنای‌جماعة المرافقین‌است ، والمرافق‌الرفیق)

٩- ولقداقسمت لك انني سابقي لک رغم کل الناس- ترکیب : «واوعطف ،لام تاکید ، قد تحقیقه ، اقسمت فعل‌ضمیرفاعل ، لك‌جار ومجرور ، ان از حروف مشبهة بالفعل ، نون وقایه یاء اسم‌ان ، سین حرف استقبال ، ابقی فعل‌ضمیر فاعل ، لك جار ومجرور خبربرای ان ، رغم مفعول‌له‌مضاف ،کل‌مضاف‌الیه،رغم‌الناس‌مضاف‌الیه کل.»

توضیح - (از جهت اینکه شرائط نصب دررغم جمع است لذا

منصوباً ذکر شده‌است ودرعین حال جایز است بگوئیم لرغم کل الناس)

۱۰- اَنَا اَذْکُرُمَا اَبْذُلُهُ فِي سَبِيلِكَ اِبْرَاءً لِذِمَّتِي وَاِلْهَاباً لِحُبِّي وَ مُضَاعَفَةً لِشُعُورِي-

ترکیب : «انا مبتدا ، اذکر فعل ضمیر فاعل ، مامفعول،ابذله فعل ضمیر فاعل،هامفعول،جمله خبر برای انا.فی سبیل جار ومجرور مضاف کاف مضاف الیه،ابراءمفعول‌له،لذمتی جار ومجرور یاء مضاف الیه واو عطف ، الهابا مفعول له ، لحبی جار و مجرور یاء مضاف الیه واو عطف،مضاعفة مفعول‌له،لشعوری جارومجروریا مضاف الیه»

توضیح - (در این جمله سه مفعول‌له موجود است ابراء - الهاباً ومضاعفة-دومصدراز باب افعال ویکمصدراز باب مفاعله . چون شرائط نصب در هرسه جمع است باین معنی فاعل سه مصادر با فاعل فعل اذکر یکی است وزمانا هم هر سه یکی هستند لذا منصوبا ذکر شده‌اند و درعین حال میتوان گفت لابراء ذمتی ولالهاب حبی).

۱۱- خَفَقَ قَلْبِي لَهَاشَوْقاًوَحَنِيناً - ترکیب : « خفق فعل قلب فاعل،یاءمضاف الیه لهاجارومجرور،شوقامفعول‌له ، واوعطف ، حنینا مفعول‌له»

توضیح - (علت خفقان قلب من شوق وحنین است بهمین جهت این دومصدر مفعول‌له هستند وفاصله‌هم بین زمان این دومصدر وخفقان قلب نیست (حنین بمعنی اضطراب وضربان قلب است ازطرب یا ازحزن)

۱۲- فَخَوْفاً مِنْ اَنْ تَفُوتَ الْفُرْصَةُ رَاَيْتُ اَنْ اَعْجَلَ- ترکیب : «فاء عطف، خوفا مفعول له مقدم ، من جار ، ان حرف نصب ، تفوت فعل الفرصة فاعل . رایت فعل ضمیر فاعل ؛ ان حرف نصب ، اعجل فعل ضمیر فاعل»

توضیح - (ان تفوت الفرصة محلا مجرور است بواسطه من و حرف نصب ان جمله‌را تأویل بمصدر برده‌است «من فوت الفرصة» مفعول‌له رایت نیز جمله

ان اعجل است که بواسطه حرف نصب مؤول بمصدر شده است (رایت العجلة)-در این جمله از جهت تاکید مفعول له در بدو جمله واقع شده است .»

۱۳- عن قریبٍ اذهبُ الی البلدة للاصطیاف ترکیب :«عن قریب جار ومجرور ، اذهب فعل ضمیر فاعل . الی البلدة جار ومجرور، لاصطیاف جار ومجرور.»

توضیح - (در این جمله سه جار ومجرور موجود است جار ومجرور اول (عن قریب) بمعنی بعد است وجار ومجرور در محل نصب است تا مفعول فیه بوده باشد. جار ومجرور دوم متعلق است بفعل اذهب و جار و مجرور سوم چون اصطیاف مصدر است و علت وقوع فعل هم برای اصطیاف است لذا محلا بعنوان مفعول لهی منصوب است.)

۱۴- الهی ماعبدتك خوفاً من نارك ولاطمعاً فی جنّتك ترکیب : «الهی مضاف ومضاف الیه در محل منادی بحذف حرف ندا (یا) ما نافیه عبدتك فعل وفاعل ومفعول ، خوفا مفعول له . من نار جار ومجرور مضاف کاف مضاف الیه ، واو عطف ، طعما مفعول له عطف بخوف ، فی جنة جار ومجرور کاف مضاف الیه»

مفعول فیه (ظرف)

چیزی که در جائی گذارده میشود باعتبار قرار ووقوع: آن محل برای آن شیء ظرف خواهد بود ، ظرف را تعریف کرده اند **کلُّ مایستقرُّ فیه غیرُه** (چیزی که قرار بگیرد در آن غیر آن) در اصطلاح نحو هم بازمنه و امکنه ظرف گفته میشود باعتبار اینست که وقوع افعال در آنهاست الا اینکه هر اسم زمان ومکانی در اصطلاح نحوی ظرف نیست ظرف در اصطلاح این قوم فقط آن اسم منصوبی است که بتقدیر «فی» منصوب باشد **قمتُ الیومَ (قمتُ فی الیومِ)**

نباید از نظر دور داشت بعضی از اسماء زمان ومکان مبنی هستند وبطوری که

میدانید اسماء مبنیه حرکت آخرشان غیرقابل تغییراست بنابراین نباید انتظار داشت که تقدیر «فی» دراعراب وظاهر اینگونه کلمات اثری داشته باشد .

بنابراین باید گفت اسماء زمان ومکانی که بتقدیر « فی» منصوب هستند لفظاً یامحلا بردوقسمند : معرب ومبنی .

اَلظَّرْفُ مَاتَضَمَّنَ مَعْنَى «فِي» مِنْ مَكَانٍ «كَحَيْثُ وَهُنَا» اَوْزَمَانٍ «كَمَتَى وَاِذْ» وَهُوَقِسْمَانِ : مُعْرَبٌ وَمَبْنِيٌّ .

اَلظَّرْفُ وَقْتٌ اَوْمَكَانٌ ضُمِّنَا — فِي بِاطِّرَادٍ كَهُنَا امْكُثْ اَزْمُنَا

فَانْصِبْهُ بِالْوَاقِعِ فِيهِ مُظْهَراً — كَانَ وَاِلَّا فَانْوِهِ مُقَدَّراً

قیدتضمن معنای فی ازاینجهت است که بعضی از اسماء زمان ومکان صلاحیت دارند که ازقید ظرفیت خارج شوند و آن دروقتی است که بآنها عنوان «ظرف متصرف» داده میشود زیرادراین موقع مبتدا۔ خبر۔مضاف۔فاعل۔ومفعول قرارمیگیرند .

يَوْمُ الْجُمُعَةِ سَيَأْتِي (مبتدا) **حَانَ يَوْمُ السَّفَرِ** (فاعل) **يَوْمُ الْخَمِيسِ عِنْدَنَا يَوْمُ التَّعْطِيلِ** (مبتداوخبر ومضاف) **بَنَيْتُ الدَّارَ** (مفعول) .

بنابراین ظروف بردوقسمند **ظرف متصرف** «آنهائیکه ازقید ظرفیت میتوانند خارج شوند» **وغیر متصرف** «آنهائیکه براي همیشه ظرف هستند» بآن عده ظروفی هم که تنها مجرورمیشوند اصطلاحا شبه ظرف گفته می‌شود ۔**من عند ۔ الی متی ۔من حیث.**

وَمَا يُرَى ظَرْفاً وَغَيْرَ ظَرْفِ — فَذَاكَ ذُوتَصَرُّفٍ فِي الْعُرْفِ

وَغَيْرُ ذِي التَّصَرُّفِ الَّذِي لَزِمْ — ظَرْفِيَّةً اَوْ شِبْهَهَا مِنَ الْكَلِمْ

ظرف زمان وظرف مکان معرب

۱۔ **ظرف زمان۔** ظرف زمان برسه قسم است **۱ مبهم ۲ مختص ۳ معدود**

مبهم (۱) آن اسمی است که بر مقدارغیرمعینی اززمان دلالت کند (**ابد .امد . مدة . وقت . زمان .** ونظایر آنها)

مختص (۲) آن اسمی است که بر مقدار معین ومحدودی اززمان دلالت کند
ساعة . یوم . لیله . شهر. سنه . اسبوع . عـام . یوم الخمیس . ونظایر اینها
معدود (۳) آن اسمی است اززمان که بر تعدادمعینی اززمان دلالت کند .
سنتین - ثلاثه ایام ونظایر اینها .

۲ = **ظرف مکان** - ظرف مکان بر دوقسم است **۱ مبهم ۲ مختص**

مبهم (۱) آن اسمی است که بر مکان غیر معینی دلالت کند **فوق. تحت. یمین. یسار. میل. فرسخ. امام. غرب. جنوب. حول. ازاء.** و نظایر اینها. جهات ست ومقادیر درواقع جزء اسماء مکان مبهمند .

مختص (۲) آن اسمی است که برمکان معینی دلالت کند - اسماء شهرها **تهران . بغداد. مصر . مسجد. خانه. مدرسه. سوق.** ونظایر اینها

اعراب ظروف

بطور کلی هرسه قسم اسماء زمان بتقدیرفی منصوب میشوند

اِعْمَلْ نَهاراً وَاسْتَرِحْ لَیْلاً . سَاُسافِرُ غداً . اُخْرُجْ اِلَی الْبَحْرِ یَوْمَیْنِ .

درمورد اسماء مکان مبهم «اسماء مقادیر جزء اسماء مبهم ذکر شد » قسم اول آن یعنی اسماء مکان غیر معین مانند اسماء زمان بتقدیرفی منصوب میشوند.

رَاَیْتُ طائِراً فَوْقَ الْغُصْنِ . سِرْنافَرْسَخَیْنِ . نامَتِ الْقِطَّةُ اَمامَ المائدةِ .

در مورد قسم آخر یعنی اسماء مکان معین باید آن اسماء را باحرف جر «**فی**» مجرور کرد .

قَرَأْتُ فِی الْمَدْرَسةِ . نَظَرْتُ فِی الْدّارِ . صَلَّیْتُ فِی الْمَسْجِدِ .

چنانچه اسم مکان معین بافعل مذکور درجمله مادة یکی باشد باین معنی عامل با اسم مکان ازیك ریشه مشتق شده باشند جایز است بتقدیرفی منصوب شود :

جَلَسْتُ مَجْلِسَ اَهْلِ الْعِلْمِ

قواعدفوق دراین دوشعر خلاصه شده است .

ظرف زمان مبهم ومحدود وی قابل نصبند بتقدیر فی
ظرف مکان آن چه معین بود چاره‌دراونیست بجز ذکرفی

باید توجه داشت اسماء زمان ومکانی که بتقدیرفی منصوب‌میشوند چنانچه‌فی لفظاً ذکر شود و اسم مجرور باشد اصطلاحا بآن مفعول فیه گفته نمیشود مثال: **خَرَجْتُ فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ** اگر گفته شود خلاف‌اصطلاح است.

واما اذا ظهر فلابدمن جره وهذاخلاف اصطلاح القوم فانهم‌لايطلقون المفعول‌فيه الاعلى المنصوب بتقديرفی

تذکر- گاهی‌ممکن است اسماء مکان‌معین مفعول‌به باشند نباید آنهارا با ظرف اشتباه‌کرد.

ظرف زمان وظرف مکان مبنی

ازاسماء زمان این اسماء مبنی‌هستند بنباء لازم: **اذ • امس • مذ • منذ • قط لما • ایان • متی • الان • عوض •**

واز اسماء مکان اسماء زیر:

حیث • لدن • لدی . این • هنا • ثم • انی • «انی برای زمان و مکان هردو استعمال میشود.

ازاسماء مکان معرب‌هم‌جهات‌ست:

فوق • تحت • یمین • شمال • خلف • قدام • وآن اسمائی که بمعانی اینها هستند **قبل • بعد • دون • جنب • غیر** گاهی مبنی میشوند بنباء عارض وآن در موقعی‌است که مضاف‌الیه محذوف باشد(درحال مبنی‌بودن مرفوع‌خواهندبود) من‌قبل(برفع‌لام)

تذکر- ازاسماء مبنیه فوق: حیث.لدن.لدی . این . لها . قط . اذ .امس .متی مذ . و منذ . غیر متصرف هستند باین معنی غیر ظرفیت صلاحیت موقعیت دیگری را ندارند •

۱- حیث - فقط برجمله اضافه‌میشود «اجلس،حیث‌اجلسك صاحب‌البیت»

۲- دو کلمه،لدی ولدن - براسم اضافه‌شده‌وآنرا مجرور میکنند «جلست‌لدی الصدیق - وافتح‌لی‌من‌لدنك رحمة» (درجمله اخیر کاف‌محلا مجروراست بواسطه‌اضافه لدن)

۳- این‌ظرفی است که بسبب آن ازمکان سؤال میشود «این هادم ابنیة الشرك والنفاق»

اسمائیکه نایب‌مناب ظرف واقع میشوند

۱ = مصدر ۲ = صفت ۳ = اسماء عدد ٤ = اسماء اشاره ٥ = کل وجزء

این پنج اسم گاهی بجای ظرف استعمال شده ونایب‌مناب ظرف واقع میشوند

مصدر (۱)

جِئْتُكَ طُلُوعَ الشَّمْسِ

(جئتك فعل فاعل، کاف مفعول، طلوع نایب‌مناب ظرف، شمس مضاف‌الیه

جَلَسْتُ قُرْبَكَ

جلست فعل و فاعل، قرب نایب مناب ظرف کاف مضاف الیه

آتِيكَ خُرُوجَ التَّلَامِيذِ

اتیك فعل و فاعل، خروج نایب‌مناب‌ظرف تلامیذ مضاف‌الیه

درسه مثال فوق طلوع و قرب وخروج که مصدر هستند و نایب مناب ظرف واقع شده‌اند در ترکیب مضاف هستند و اسماء بعد: شمس ـ ك ـ تلامیذ ـ مضاف‌الیه آنها اگرچنانچه ظرف زمان یامکان محذوف ذکر گردد این مصادر مجرور خواهند بود

جئتك وقت طلوع الشمس ● جلست مکان قربك ● وقت خروج

تذکر = در جملات غالبا ظرف زمان حذف میگردد ظرف مکان حذفش بندرت است.

وَقَدْ يَنُوبُ عَنْ مَكَانٍ مَصْدَرٌ ‌ ‌ وَذَاكَ فِي ظَرْفِ الزَّمَانِ يَكْثُرُ

صفت (۲)

اِفْتَكَرْتُ طَوِيلاً (زَمَناً طَوِيلاً)

افتکرت فعل ضمیر فاعل، طویلا صفت نایب مناب مفعول فیه

نِمْتُ قَلِيلاً (زَمَناً قَلِيلاً)

نمت فعل ضمیر فاعل، قلیلا صفت نایب‌مناب مفعول فیه

جَلَسْتُ شَرْقِيَّ الْمَلْعَبِ (الْمَكَانَ)

جلست فعل فاعل، شرقی صفت نایب‌مناب مفعول فیه، ملعب مضاف‌الیه

تذکر = دردومثال اول اسم زمان حذف شده ودرمثال سوم اسم مکان.

و اگر بر جمله فعلیه داخل شود متضمن معنای شرط است وما، هم ممکن است دراین صورت بآن داخل شود «اینما تقف اقف» (هردو فعل مجزوم هستند)

٤ـ هنا ـ هنا اسم اشاره است برای مکان نزدیك وگاهی باها، تنبیه ذکرمیشود (هیهنا) و گاهی باکاف خطاب همراه است «هناك» گاهی بهمین حال لام بعد بآن متصل میشود «هنالك»

اسماء عدد (۳)

۱ مشیت اربع ساعات .

مشیت فعل فاعل، اربع نایب‌مناب مفعول فیه، ساعات تمیز .

۲ سافرت اربعین یوماً .

سافرت فعل و فاعل ، اربعین نایب‌مناب مفعول فیه ، یوما تمیز .

۳ قطعت ثمانیة امیال .

قطعت فعل و فاعل، ثمانیة نایب‌مناب‌مفعول فیه ، امیال تمیز .

درجمله‌اول ساعات ودوم یوماً وسوم امیال برای اسماء عدد اربع واربعین و ثمانیه تمیز هستند تمیز اسماء عددقواعدی‌دارد که بعدا ذکرخواهدشد

اربع و اربعین و ثمانیه دراین سه‌جمله بعنوان مفعول فیه منصوب شده‌اندالا اینکه‌دراین سه‌جمله و نظایراین‌جملات‌بایددانست مفعول‌فیه‌اصلی‌تمیز است واین‌اسماء نایب مناب آنها هستند .

اسماء اشاره (٤)

وقفت تلك الناحیة .

و قفت فعل و فاعل، تلك نایب‌ظرف، ناحیه بدل .

قدم الرسول ذالك النهار .

قدم فعل، رسول فاعل ذالك نایب‌مفعول فیه ، النهار بدل

صمت هذا الیوم .

صمت فعل‌ضمیر فاعل ، هذا نایب‌مناب ظرف ، الیوم بدل

کلمات ـ ناحیه ـ نهار ـ یوم که بعدازاسماء اشاره واقع‌شده‌اند میتوان آنهارابدل ومیتوان عطف‌بیان گرفت .

کلمات تلك وذلك وهذا که بآنهاعنوان‌ظرف ومفعول‌فیه‌داده‌شده باید دانست مفعول‌فیه‌اصلی آن کلماتی‌است که بعنوان‌بدل‌بعدازآنهاذکر شده‌است .

تذکر = هراسم باالف ولام دنبال اسماء اشاره عطف‌بیان وهراسمی که ممیز اعداداست تمیزاست .

۵ـ انی ـ انی‌ظرف‌مکان باشد‌بمعنای‌این‌ودو فعل رامجزوم‌میکند «انی تجلس اجلس» ظرف زمان‌باشد‌بمعنای متی «انی‌جئت» استفهامیه باشد بمعنای کیف است «انی یکون‌ذلك»

٦ـ اذ ـ اذا ـ اذظرف‌زمان ماضی‌است و برجمله داخل‌میشود واذاظرف زمان مستقبل است متضمن‌معنای‌شرط «اذا اجتهدت نجحت» هردوممکن است‌برای مفاجاة‌باشند «اذجاء‌زید ـ فاذاالاسد بالباب» اذ اگرمتضمن معنای‌لام تعلیل‌باشد حرف‌است «ضربت‌ابنی اذاساء»

كل وجزء (۵)

مَشَيْتُ كُلَّ النَّهارِ

مشيت فعل ضمير فاعل، كل نايب مناب ظرف، نهار مضاف اليه.

صُمْتُ بَعْضَ الشَّهرِ

صمت فعل ضمير فاعل، بعض نايب مناب ظرف شهر مضاف اليه.

سِرْتُ جَمِيعَ اليَوْمِ

سرت فعل ضمير فاعل، جميع نايب مناب ظرف، اليوم مضاف اليه

چون كل وجزء از اسماء دائم الاضافه هستند در هر سه جمله نهار ـ شهر ـ يوم ـ مضاف اليه واقع شده اند در حقيقت همين اسماء مفعول فيه اصلى بوده كل و بعض و جميع نايب مناب ظرف و مفعول فيه ميباشند.

نمونه هائى چند از ظروف باذكر مثال

زمان (۱)

اذهب ـ ليلا ٠ عصرا ٠ ظهرا ٠ صباحا ٠ مساء ٠ غدا ٠ نهارا ٠ ضحا ٠ بكرة
اقرء ـ ثانية ٠ دقيقة ٠ ساعة ٠ لحظة ٠ حقبة ٠ اسبوعا ٠ غدوة ٠ عتمة ٠ صحوة
اسافر ـ يوما ٠ شهرا ٠ سنة ٠ وقتا ٠ قرنا ٠ زمانا ٠ دهرا ٠ ابدا ٠ امدا ٠ سرمدا
سجدت ـ امس ٠ الان ٠ قبلا ٠ بعدا ٠ مدة ٠ حينا ٠ عشية ٠ عشاء ٠ سحرا ٠ عاما

مكان (۲)

وقفت ـ امام المكتبة ٠ خلف المكتبة ٠ فوق المكتبة ٠ تحت المكتبة ٠ وراء المكتبة
جلست يمينك ٠ يسارك ٠ حذاءك ٠ ازائك ٠ عندك ٠ حولك ٠ ناحيتك.
جلست مجلسه ٠ سكنت مسكنه ٠ نظرت منظره ٠ رميت مرماه ٠ دخلت مدخله.
سكنت فى مجلسه ٠ جلست فى مسكنه ٠ رميت فى منظره ٠ نظرت فى مرماه.

۷ـ امس . امس اگر مبنى بر كسر باشد بمعناى ديروز و اگر معرب باشد بمعناى روزى از روزهاى گذشته وجمع آن آمس واموس و آماس و نسبة آن امسى است مثال مبنى «امس الدابر لا يعود» مثال معرب : «كل يوم يصير امسا» ـ وقد كان بالامس رجلا مهيبا» (در اخير بواسطه دخول ال معرب شده است)

۸ـ مذ و منذ : مذ و منذ گاهى اضافه ميشوند بر مفرد و گاهى بر جمله «ما رايته مذ يوم الاحد» (مفرد) «ما صادفته منذ تفارقنا» (جمله) ولكن بايد دانست براى اين دو اسم سه حالت هست

حالت اول : حرف جر ـ اگر زمان ماضى باشد بمعناى «من» «ما رايته مذ يوم الاحد» (از روز يك شنبه نديدم اورا) اگر زمان حاضر باشد بمعناى «فى» «رايته منذ شهرنا» (در اين ماه اورا ديدم) اگر معنا معدود باشد بمعناى من و الى خواهد بود «ما رايته مذ ثلاثة ايام» (الى سه روز يا از سه روز) :

حالت دوم : موقعى است كه اسم بعد از آن دو مرفوع باشد بعضى گفته اند در اين حال اين دو

مثال **ترکیب** **توضیح**

۱-(عِشاءً) وَجاؤُا اَباهُمْ عِشاءً یَبْکُونَ ۱۶/۱۲ ترکیب : «واوعطف، جاءوافعل ضمیرفاعل ، ابامفعول، هم مضاف الیه ، عشاء مفعول فیه ، یبکون فعل ضمیرفاعل ، اباهم رامیتوان بتعبیر(الی ابیهم) منصوب بنزع خافض گرفت »

توضیح - (درموردفعل جاء نوشته شده است هم باحرف جر بامفعول میگیرد وهم متعدی بنفس است درجمله بالا بدون حرف جر مفعول گرفته است - جمله فعلیه یبکون مفید معنای حال است از ضمیر جاؤا - ازاول تاریکی تا ثلث اول شب عشاء است)

۲-(اَلْآنَ) قالُوا الْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ ۷۱/۲ ترکیب : «قالوافعل ضمیرفاعل ، الان مفعول فیه ، جئت فعل ضمیرفاعل ، بالحق جارومجرورمحلا منصوب مفعول به»

توضیح - (ریشهٔ آن - اون - الان والاوان بمعنای وقت وزمانی است که شخص در آن واقع است «الان ظرف للوقت الذی انت فیه» الف ولام الان برای تعریف نیست زیرا الف ولام تعریف براسمائی داخل میشود که نکره بوده باشند و بسبب لام معرفه بشوند الان بدون الف و لام استعمال نشده است تا بسبب آن معرفه گردد)

۳-(سِنِینَ) فَلَبِثْتَ سِنِینَ فِی اَهْلِ مَدْیَنَ ۴۰/۲۰ ترکیب : « فاء عطف ، لبثت فعل ضمیرفاعل ، سنین مفعول فیه ، فی اهل جارومجروراضافه بمدین مدین مضاف الیه»

ظرفی هستند مضاف برای جملهٔ که فعل آن محذوف است «مارایته مذیومان» اصل جمله این بوده است «مارایته مذکان یومان» و بعضی آنرامبتداومابعدراخبرمیدانند .

حالت سوم : وقتی است که بعداز آن دوجمله فعلیه یا اسمیه واقع شودمانند همان دومثال اول (مفرد وجمله)

تذکر . مذ رانوشته اندمخفف ازمنذ است ودلیل این رامضموم بودن آن ذکر کرده اند درالتقاء

توضیح - (مفرد سنین سنه است این جزء همان اسمائی است که ملحق بجمع هستند درپاورقی قبلا راجع بملحق بجمع و ملحق بتثنیه اشاره شده است - درمدین مدت ۲۸ سال حضرت موسی اقامت داشته دختر حضرت شعیب را در آنجا گرفته است این شهر در نزدیکی مصر واقعست)

۴- (وراء) اِنَّ هؤلاءِ یُحِبّونَ العاجِلَةَ ویَذَرونَ وَرائَهُم یَوماً ثَقیلاً ۲۷/۳۶

ترکیب : « ان از حروف مشبهة بالفعل ، هؤلاء اسم ان ، یحبون فعل ضمیر فاعل ، العاجلة مفعول محلا مرفوع خبر برای ان ، واو عطف ، یذرون فعل ضمیر فاعل، وراء مفعول‌فیه مضاف، هم مضاف الیه ، یوما مفعول برای یذرون ، ثقیلا صفت»

توضیح - (هؤلاء اسم اشاره است بجمع قریب، مذکر و مؤنث آن یکسانست اصل کلمه اولاء است که از اول ریشه گرفته است ها حرف تنبیه است که بر آن داخل شده و درووقتی هم که کاف خطاب در آن داخل شود اولئك گفته میشود چون اسماء اشاره مبنی هستند بنابراین درجمله فوق هؤلاء محلا منصوبست)

۵- (بَیْنَ) جَعَلْنا بَیْنَكَ وَ بَیْنَ الَّذینَ لایُؤمِنونَ بِالآخِرَةِ حِجاباً مَسْتوراً ۴۵/۱۷

ترکیب : «جعلنا فعل ضمیر فاعل، بینك ظرف مفعول‌فیه مضاف، کاف مضاف الیه ، واو عطف ، بین ظرف مضاف الذین مضاف الیه ، لایؤمنون فعل ضمیر فاعل، بالاخره جار و مجرور مفعول، حجاباً مفعول جعلنا، مستورا صفت برای حجاب»

توضیح - (بین برای زمان و مکان هر دو استعمال میشود ظرفی است مبهم بمعنای وسط و ازمضاف الیه آن معنای آن بدست میآید - بینا و بینما نیز بمعنی بین هستند بعضی نوشته‌اند فتحه نون اشباع شده بین، بینا شده است

الساکنین «مذالیوم» (برفع ذال)

۹- قط ظرف زمان ماضی است و عوض ظرف زمان مضارع (بندرت استعمال میشود) قط و عوض فقط درجمله منفی داخل میشوند «مافعلت هذا قط» (تابحال این کاررا من نکرده‌ام) «ما افعله عوض» : (انجام نمیدهم آنرا هرگز) کلمه عوض مبنی است و آخر آن (ض) بسه حرکت خوانده میشود و درووقتی

عده دیگر نوشته‌اند چون مضاف‌الیه این‌دو (اوقات) همیشه محذوف است الف وماعوض ازمضاف الیه است)

۶-(غدوّاً وعشیاً) النّار یعرضون علیها غدوّاً وعشیاً $\frac{۴۶}{۴۰}$ ترکیب: «النار مبتدا، یعرضون فعل مجهول ضمیر نایب فاعل، علیها جارومجرور جمله خبر، غدوا مفعول فیه، عشیا مفعول فیه معطوف بغدواً»

توضیح -(غدو مصدر است از باب غدا یغدو بمعنی «ذهب غدوة» -غدوه مابین فجر وطلوع شمس را گویند)

اسم زمان غدوه است وغدو مصدر است که تعبیر از زمان شده است ــ عشاء وعشی هردو بیك معنی هستند)

۷ - (حول) الذین یحملون العرش و من حوله $\frac{۷}{۴۰}$ ترکیب: «الذین موصول مبتدا، یحملون فعل ضمیر فاعل، العرش مفعول، واو عطف، من معطوف بالذین، حول مفعول فیه مضاف، ها مضاف الیه، «یسبحون بحمد ربهم» که بعدا ذکر شده خبر است»

توضیح (جهاتی که محیط بشخص یاشیئی باشد حول میگویند **حول-حولی-حوال-حوالی** هرچهار لفظ بیك معنی هستند)

۸-(غداً) ولاتقولن لشیءٍ انّی فاعل ذالک غداً $\frac{۲۳}{۱۸}$ ترکیب: «واو عطف، لا ناهیه، تقولن فعل ضمیر فاعل، مؤکد بنون تاکید، لشیء جارومجرور ان ازحروف مشبهة بالفعل، یا اسم ان، فاعل خبر ان، **ذالك** اسم اشاره،

که اضافه شود معرب میشود «لافعله عوض العائضین» (ابدالابدین) کلمه عوض درماضی هم گاهی داخل میشود - «مارایت مثله عوض»

۱۰ - «لما» برای لما سه وجه ذکر کرده اندوجه اول وجه حرفی آنست که مشابه بالم است وبرفعل مضارع داخل شده آنرا مجزوم ومنفی میکند وازبعضی جهات بالم تفاوت دارد ــ وجه دوم وجهی است که بمعنای الا (حرف استثناء) ذکر شود «ان کل نفس لماعلیها حافظ» (الاعلیها) وجه سوم وجهی است که بنام (حرف وجود برای وجود) نامیده شده دراینحال مختص بفعل ماضی است و درجمله داخل میشود که وجود جمله دوم بسته بوجود اولی باشد «لماجائنی اکرمته» درهمین وجه است که آنرا ظرف هم گرفته‌اند وبمعنای حین نیزعده نوشته‌اند آمده است .

۱۱- ایان ــ درووقتی که دوفعل راجزم دهد «ایان تضرب اضرب» اسم شرط است - ودروقتی که مرادف بامعنای متی باشد اسم استفهام است .

محلاً منصوب مفعول برای فاعل، غدا مفعول فیه»

توضیح (اسم فاعل «فاعل» ، در این جمله عمل کرده ومفعول گرفته‌است قبلاً راجع بعمل شبه فعل بحث شده‌است)

۹-(بیاتاً- نهاراً) قُل اَرایتم اِن اتاکم عذابه بیاتاً او نهاراً $\frac{۵۰}{۱۰}$ ترکیب : «قل فعل ضمیر فاعل ، همزه استفهام ، رایتم فعل ضمیر فاعل ، ان حرف شرط ، اتافعل، کم مفعول، عذاب فاعل ، هامضاف الیه، بیاتامصدر، نایب مناب مفعول فیه ، اوحرف عطف ، نهارا مفعول فیه»

توضیح - (ارایتم بمعنی اخبرونی است « خبردهید مرا» جواب شرط دربقیه جمله‌است - بیات مصدر بات یبیت نایب مناب مفعول فیه واقع شده‌است (وقت بیات)

۱۰(فوق) ولقد خلقنا فوقکم سبع طرائق $\frac{۱۷}{۲۳}$ ترکیب : « واوعطف ، لام تاکید، قدتحقیقیه ، خلقنا فعل ضمیر فاعل ، فوق مفعول فیه مضاف کم مضاف الیه ، سبع مفعول ، طرائق تمیز»

توضیح - (فوق مصدراست وبرای ظرف مکان وزمان هردو استعمال میشود **اقمت فوق شهر** دلالت برفضل وزیادتی هم میکند **العشرة فوق التسعة** وگاهی بطوراسم استعمال میشود **واذا ذکرت فکل فوق دون**)

۱۱-(خلال) فجاسوا خلال الدیار $\frac{۵}{۱۷}$ ترکیب : «جاسوا فعل ضمیر فاعل، خلال مفعول فیه، مضاف، الدیار مضاف الیه ، »

توضیح - (جاس یجوس جوسا بمعنای طلب بحرص وجستجو است - خلال بمعنای بین استعمال شده است «خلالهم- بینهم» «خلال الدیار» ما حوالی حدودها او مابین بیوتها)

۱۲- (ارضاً) اقتلوا یوسف او اطرحوه ارضا یخل لکم وجه ابیکم $\frac{۹}{۱۲}$

ترکیب : «اقتلوا فعل ضمیر فاعل ، یوسف مفعول ، اوحرف عطف ،

اطرحوه فعل وفاعل ومفعول ، ارضامفعول‌فیه ،یخل‌فعل، لکم‌جار
ومجرور ، وجه‌فاعل مضاف‌ابی‌مضاف‌الیه ،کم‌مضاف الیه‌ابی»

توضیح- (ارض نکرة ذکرشده ازاینجهت است که مفیدمعنای ابهام باشد یعنی دوراز آبادی وشهر - جزم یخل ازجهت اینستکه جواب امر واقع شده است)

۱۳- (یوماًاو بعضَ یومٍ) قالُوا لَبِثْنا یوماًاو بعضَ یومٍ $\frac{۱۹}{۱۸}$ ترکیب :«قالوا فعل ضمیرفاعل ، لبثنا فعل‌ضمیرفاعل ، یوما مفعول فیه ، او حرف عطف ، بعض‌نایب‌مناب مفعول‌فیه مضاف یوم‌مضاف‌الیه»

توضیح - (دراین جمله بعض نایب مناب مفعول فیه واقع شده قبلاراجع باینموضوع اشاره است)

۱۴-(طَرَفَیِ النَّهارِ-زُلَفاً) وَاَقِمِ الصَّلوةَ طَرَفَیِ النَّهارِوَزُلَفاً مِنَ اللَّیْلِ $\frac{۱۱۴}{۱۱}$

ترکیب : «واوعطف ، اقم‌فعل ضمیرفاعل ، الصلوة مفعول ، طرفی- ظرف مفعول فیه‌مضاف،النهارمضاف‌الیه،واوعطف ،زلفاًظرف عطف بطرفی، من‌اللیل جار ومجرور»

توضیح - (طرفی النهار کنایه از غدوه وعشیه است زلف جمع زلفه قسمتهائی ازشب)

۱۵-(اِذْ)فَقَدْنَصَرَهُ اللّهُ اِذْاَخْرَجَهُ الَّذینَ کَفَرُوا $\frac{۴۰}{۹}$ ترکیب : «فاء حرف‌عطف قدتحقیقیه ، نصر فعل هامفعول ، اللّه‌فاعل،اذظرف زمان،اخرج‌فعل ها مفعول ، الذین فاعل ،کفروافعل‌ضمیرفاعل »

توضیح - (اذدروقتی که‌اسم برای زمان ماضی‌باشدچهاراستعمال داردیکی از آنهاظرف‌است(۱)

«ترکیب‌شود»

غَداًتَرَوْنَ اَیّامی وَیُکْشَفُ لَکُمْ عَنْ سَرائِری وَتَعْرِفُونَنی بَعْدَخُلُوِّ مَکانی وَقِیامِ غَیْری مَقامی

---

(۱)قبلا راجع به‌اذاواذدرباورقی‌مختصراًاشاره‌شداینك برای اینکه نسبت‌به‌وضع کلمه اخیر

مفعول مطلق

در این مبحث از آنجائیکه مفعول مطلق مصدر است مقدمة میبایستی بحث مصادررا پیش کشید :

مصدررا تعریف کرده‌اند باینکه‌اسمی‌است مشتق غیرمقترن‌بزمان ودلالت‌دارد برآنچه‌فعل‌دلالت‌دارد.

فعل‌دلالت دارد بر دوشیىء یکی **حدث** ویکی‌**زمان** هر فعلی که مورد نظر گرفته‌شود خالی‌ازاین‌دوموضوع نخواهدبود **قـام** که فعلی‌است ماضی حدثش‌**قیام** وزمانش ماضی است و**یقوم** که فعلی است مضارع حدثش‌**قیام** وزمانش حال و استقبال‌است‌و**قم** که فعلی‌است‌امرحدثش‌**قیام**وزمانش‌تنها استقبال‌است .

بنابراین صحیح‌است‌که مصدریکی‌ازدومدلول‌فعل‌است‌و‌بهمین‌جهت آنراچنین تعریف کرده‌اند :

المصدر اِسم مشتق یدلّ‌علی مایدلّ علیه الفِعل غیر مقیدٍ بزمانٍ

انواع مصدر

مصدربرچهارنوع‌است : **۱ ـ عادی ۲ـ میمی ۳ـمره ۴ـ نوع**

۱ـ عادی مصادرعادی‌همان مصادری هستند که قیاساً از افعال مزید براوزانی معین وازمجرد سماعاًباوزانی مختلف آمده‌اند (ضرب‌مصدرعادی ثلاثی‌است از ضرب واکرام ازافعال)

۲ ـ میمی مصادرمیمی مصادری‌هستند که بامیم‌شروع میشوند وقیاساً ازافعال ثلاثی مجرد بروزن**مَفْعَل** و **مَفْعِل** بنامیشوند .

(مضرب.مذبح.مسلخ. مرجع.مسیر.مقیل.مورد.موعد)

وازافعال‌مزیدعینا وزن اسم‌مفعول همان‌باب‌هستند :

مکرم.منحدر.مزدهم.معتقد .

اطلاعات بیشتری بدست‌آید عین عبارتی که در کتب مربوطه دراین خصوص نوشته شده‌نقل‌میگردد.

«واما اذکلمة تدل‌علی‌مامضی من‌الزمان ولهااستعمالات تکون ظرفاً و هوالغالب نحو قوله تعالی«فقدنصره‌الله اذاخرجه الذین کفروا» ومفعولا به‌نحوقوله‌تعالی«واذکروااذکنتم‌قلیلاًفکثرکم»

۳-مَرَّة بنای این مصدر از افعال ثلاثی بروزن **فَعْلَة** است وازافعال مزید همان وزن مصادرعادی است بااین تفاوت که بآخر آن تاء تانیث ملحق میشود (ازثلاثی **اخذة** واز مزید **انطلاقة** مصدر مره هستند وهر دو دلالت دارند بر کمیت وقوع فعل)

نوع -بنای این مصدر ازافعال ثلاثی بروزن **فِعْلَة** است وازافعال مزید بمانند مره بنامیشود ازمصادر عادی بالحاق تاء تانیث بآخر آنها و دلالت دارد بر هیئت و نوع وقوع فعل یعنی کیفیت وقوع فعل را میرساند :

(نَهَضَ نِهْضَةَ الشَّمِيرِ - اِلْتَفَتَ اِلْتِفَاتَةَ الْمُؤَدِّبِ)

مصدر واسم مصدر

مصدر تعریف شد باینکه اسمی است مشتق غیرمقید بزمان ودلالت دارد بر آنچه فعل دارد .

اسم مصدر معمول یا اثری است که حاصل ازفعل است ودلالت دارد بر مفهوم و معنای مصدر .

مصادر ازثلاثی سماعی وازمزید قیاسی است، اسماء مصادر نیز تماما سماعی هستند .

نمونه‌هائی چند از مصدر واسم مصدر

الفعل	المصدر	اسم المصدر	الفعل	المصدر	اسم المصدر
نَصَحَ	نُصْحاً	نَصِيحَةً	اِتَّكَلَ	اِتِّكَالاً	تُكْلَاناً
جَرَحَ	جَرْحاً	جُرْحاً	اَثْنَى	اِثْنَاءً	ثَنَاءً
جَرَعَ	جَرْعاً	جُرْعَةً	اِشْتَهَرَ	اِشْتِهَاراً	شُهْرَةً
تَحَرَّكَ	تَحَرُّكاً	حَرَكَةً	اِعْتَزَلَ	اِعْتِزَالاً	عُزْلَةً
قَبَّلَ	تَقْبِيلاً	قُبْلَةً	اِتَّهَمَ	اِتِّهَاماً	تُهْمَةً
تَزَيَّنَ	تَزَيُّناً	زِينَةً	عَاشَرَ	مُعَاشَرَةً	عِشْرَةً
اَعْوَلَ	اِعْوَالاً	عَوِيلاً	اَعْطَى	اِعْطَاءً	عَطَاءً اَوْ عَطِيَّةً

وبدلا من المفعول نحو «واذكر فى الكتاب مريم اذا انتبذت» (فاذا بدل اشتمال من مريم) ومضافا اليها اسم زمان صالح للاستغناء عنه نحو حينئذ ويومئذ وغير صالح نحو «بعداذهديتنا»

درتمام این چهارده جمله مصادری که درردیف ۲ نوشته شده مؤکد فعل خود و اسماء مصدری که درردیف ۳ نوشته شده مبین نوع ومفید معنای مره (عدد) هستند.

نتایجی که میتوان بعنوان قاعده از این امثله گرفت

۱ ـ مفعول مطلق مصدر یااسم مصدراست.

۲ ـ مفعول مطلق وفعلی که عامل نصب آن است بایدازیك ریشه باشند.

۳ ـ مصدر نوعاً برای تأکید واسم مصدر برای بیان نوع وعدد استعمال میشود.

٤ ـ عامل مفعول مطلق همان فعلی است که بامصدر ازیك ریشه هستند. (ممکن است وصف ومصدر هم عامل برای مفعول مطلق واقع شوند)

(اناضاربٌ ضرباً ۱ ـ عجبتُ من ضربِک ابنَک ضرباً شدیداً ۲)

۵ ـ مفعول مطلق مانند سایر مفاعیل مقید بحرف جر نیست (علت تسمیه آن به مطلق همین است)

٦ ـ مصدری که برای تأکید استعمال میشود مفرد است.

۷ ـ مفعول مطلق چون مبین نوع و عدد است و برای بیان تأکید استعمال میشود منحصر به فعل متعدی تنها نیست بلکه افعال لازم هم مفعول مطلق میگیرند.

ابن مالك درمورد مصدر و مفعول مطلق میگوید»

اَلْمَصْدَرُ اسْمُ ما سوی الزَّمانِ مِنْ — مَدْلولَی الْفِعْلِ کَاَمْنٍ مِنْ اَمِنْ

بِمِثْلِه اَوْ فِعْلٍ اَوْ وَصْفٍ نُصِبْ — وَ کَوْنُه اَصْلاً لِهٰذَیْنِ انْتُخِبْ

تَوْکیداً اَوْ نَوْعاً یُبَیِّنُ اَوْ عَدَداً — کَسِرْتُ سَیْرَتَیْنِ سَیْرَ ذی رَشَدْ

وَ ما لِتَوْکیدٍ فَوَحِّدْ اَبَداً — وَ ثَنِّ وَ اجْمَعْ غَیْرَه وَ اَفْرِداً

بنابرمطالب فوق اذظرف (۱) مفعول به (۲) بدل ازمفعول (۳) مضاف الیه اسم زمان صالح و غیرصالح (٤) واقع میشود باید درنظرداشت گاهی استعمالات دیگری هم برای اذ میباشد:

(۱) اسم برای زمان مستقبل مانند «یؤمئذ تحدث اخبارها».

(۲) تعلیل (لاجل) «ولن ینفعکم الیوم اذظلمتم» (لاجل ظلمکم).

(۳) زائده «واذواعدنا»

(٤) حرف جزاء ـ «اذماتأتنی اتك» (ان تأتنی وقتاآتك) «وقتی که باما ذکرشود دارای جزا خواهد بود.

از بیانات قبلی چنین نتیجه حاصل شد که مفعول مطلق برای بیان تأکید وبیان نوع فعل وهم چنین برای تعیین عدد بکار برده میشود در این جمله « ذَهَبْتُ ذَهَاباً وجَلَسْتُ جِلْسَةً وضَرَبْتُهُ ضَرْبَتَيْنِ ؛

ذَهَاباً . جِلْسَةً . ضَرْبَتَيْنِ هرسه بعنوان مفعول مطلق منصوب هستند اولی مؤکد فعل ذهبت دومی مبین نوع جلست وسومی عدد ضرب رابیان میکند و در هر سه عامل نصب ذهب، جلس. وضرب میباشند .

حذف عامل مفعول مطلق

درموارد ذیل عامل مفعول مطلق حذف میشود .

۱ ـ تعجب و تأسف . عجباً ، اسفاً «عجبت عجباً ـ اسفت اسفاً»

۲ ـ اطاعت واجابت . سمعاً ، وطاعة «اسمع سمعاً واطیع طاعة»

۳ـ دعاء وثناء سقیاً ، ورعیاً «سقاك الله سقیاً و رعاك الله رعیاً»

٤ ـ تنزیه وتسبیح . حمداً ، شکراً « احمده حمداشکرت شکراً»

٥ ـ نفرین ودعاء برعلیه . جدعاً لك «جعلك الله معیبا وقطع عنك الخیر» بؤسا اباسه الله بؤساً .

۶ـ استعاذه والتجاء . معاذالله ، عیاذالله «اعوذ بالله عوذ اوعیاذا ـ الجأ الی الله »

۷ ـ شتم وتوبیخ. ترباً وجندلا «اطعمك الله تربا (ترابا) جندلا (صخرا)

عامل اسماء و مصادر ذیل نیز محذوف است

وَيْحَكَ ـ وَيْسَكَ ـ وَيْلَكَ ـ وَيْبَكَ (کنایاتی هستند که در مورد سرزنش و عتاب بکار برده میشود)

هَنِيئاً ـ مَرِيئاً ـ «این دو اسم حال هستند» (ثَبَتَ لَكَ ذٰلِكَ هَنِيئاً مَرِيئاً)

بُعْداً لَهُ سُحْقاً لَهُ فاهاً لِفِيهِ (أَبْعَدَهُ اللّٰهُ عن رحمته ـ الخيبة له)

هَذاذَيْكَ (قَطْعاً بَعْدَ قَطْعٍ) دَوالَيْكَ (كَرَّاتٍ بعضها بعد اخرى)

لَبَّیکَ سَعْدَیْکَ (لَبَّیْکَ دَواماً علیٰ طاعَتِکَ) (سَعدَیکَ مُساعَدَةً بَعْدَ مُساعَدَتِکَ

حَقّاً عُرْفاً (هٰذاعنداللّٰه حَقّاً (تَوْکیدُ لغَیْره)- لَهُ‌عَلَیَّ الفُ دِرْهَمٍ عُرْفاً (توکیدلنفسه)

خَیْرَ مَقْدَمٍ (قَدِمتَ خَیْرَ قُدُومٍ) برفع هم‌خوانده‌میشود خَیْرُ مَقْدَمٍ (ای قُدُومُکَ)

قِیاماً لاقُعُوداً (قُمْ‌لاتَقْعُدْ)

صَوْتَ حِمارٍ (لِزَیْدٍ صَوْتٌ صَوْتَ حِمارٍ) یَصُوتُ صَوْتَ حِمارٍ-بُکاءَ الثَّکْلیٰ (یَبْکِی بُکاءَ الثَّکْلیٰ)

سُبْحانَ (الف ولام دراین کلمه داخل نمیشود ـ مرفوع‌ومجرور هم نمیشود. بواسطه زیادی‌الف‌ونون وعلمیت‌هم‌غیرمنصرف‌است ازمصادری‌است که فعلش استعمال نشده ـ در واقع برای معنای‌براءة علم شده‌است (ابری الله من‌السوء)

(نایب مفعول‌مطلق)

این‌اسماء نیابة بجای مفعول مطلقی که مبین نوع‌وعدد است استعمال‌میشوند:

۱- عدد ۲- صفت ۳- کل و بعض۴-اسم اشاره ۵ - اسم آلت ٦-ای

۱- رَکعتُ سَبْعَ رَکْعاتٍ-« عدد » ترکیب (رکعت فعل ضمیر فاعل، سبع نایب‌مناب مفعول مطلق، رکعات تمیز)

۲-اصْبِرْ قلیلاً - «صفت» ترکیب(اصبر فعل‌ضمیر فاعل ، قلیلا صفت برای مفعول‌مطلق محذوف «صبرا»)

۳ - حَذَرَ کُلَّ الْحَذَرِ ـ «کل» ترکیب (حذر فعل‌ضمیر فاعل ، کل‌نایب مناب‌مفعول مطلق،الحذر مضاف الیه کل)

۴-سُئِلَ بَعْضَ السُّؤالِ ـ «بعض» ترکیب (سئل‌فعل‌ضمیر فاعل، بعض‌نایب مناب مفعول مطلق،مضاف، السؤال مضاف‌الیه)

۵ - حَكَمَ هٰذَ الْحُكْمَ - «اسم اشاره» **ترکیب** (حکم فعل ضمیر فاعل، هذا نایب مناب مفعول مطلق، الحکم عطف بیان)

۶- ضَرَبْتُهُ سَوْطاً - « اسم آلت » **ترکیب** (ضربته فعل ضمیر فاعل، ها مفعول ، سوطاً نایب مناب مفعول مطلق)

۷ - اَیَّ عَمَلٍ عَمِلْتَ - «ای استفهامیه» **ترکیب** (ای نایب مناب مفعول مطلق، عمل مضاف الیه ، عملت فعل ضمیر فاعل)(۱)

۸- اَیَّ عَمَلٍ عَمِلْتَ تُجْزٰی بِهِ «ای شرطیه» **ترکیب** (ای عمل مضاف و مضاف الیه نایب مناب مفعول مطلق عملت فعل فاعل تجزی فعل، مجهول ضمیر نایب فاعل، به جار و مجرور

۹ - اِنَّهُ سَعٰی اَیَّ سَعْیٍ - «ای وصفیه» **ترکیب** (ان از حروف مشبهة بالفعل ها اسم ان ، سعی فعل ضمیر فاعل خبر ان، ای نایب مناب مفعول مطلق سعی مضاف الیه»

مثال **ترکیب** **توضیح**

۱ - اِنّا فَتَحْنا لَكَ فَتْحاً مُبِیناً $\frac{۱}{۴۸}$ **ترکیب** :«ان از حروف مشبهة بالفعل ، فتحنا فعل ضمیر فاعل، لك جار و مجرور ، فتحاً مفعول مطلق، مبینا صفت برای مفعول مطلق، جمله محلا مرفوع خبر برای ان »

توضیح (مبین اسم فاعل از باب افعال بمعنای آشکارا صفت شده است برای فتح ، بنابر این، این مفعول مطلق مبین نوع است)

---

(۱) کلمه ای اسم است دارای پنج معنای مختلف و در جملات ممکن است یکی از این پنج وجه را دارا باشد
۱ - اسم شرط «ایا تضرب اضرب» (جازم دو فعل)
۲ - استفهامیه «ایکم انی - فبای آلاء ربکما تکذبان»
۳- موصوله «سلم علی ایهم افضل»
٤ - دال بر معنای کمال « زید رجل ای رجل ۱»
«مررت بعبدالله ای رجل ۲» (جمله اول چون رجل نکره است ای صفت میباشد و دوم چون معرفه است ای حال)
۵- صله برای ندائی که دارای الف و لام باشد در حالیکه ملحق بها، تنبیه هم بوده باشد «یاایها الرجل یاایتها المرئه»
کلمه ای گاهی بمعنای کم خبریه استعمال میشود این در صورتی است که کاف حرف جر در آن داخل شود «کای من قریة - کای من نبی»
ای- در افراد - تثنیه - جمع - مذکر - مؤنث مانند «ما» میباشد در هر حال بیك وجه نوشته میشود و برای آن نیز چهار حالت میتوان فرض کرد:

۲ - ينظرون اليك نظر المغشي عليه من الموت $\frac{۲۰}{۴۷}$ تركيب: «ينظرون فعل ضمير فاعل ، اليك جار ومجرور مفعول ، نظر المغشى مضاف ومضاف اليه مفعول مطلق، عليه جار ومجرور ، من الموت جار و مجرور »

توضيح - (مغشى اسم مفعول است از غشى - يغشى - غشياً بكسى گفته ميشود كه فاقد حس و حركت باشد (بيهوش) در اين جمله چون مفعول مطلق مضاف بر اين كلمه شده است مبين نوع آنست)

۳ - وتأكلون التراث اكلا لما $\frac{۱۹}{۸۹}$ تركيب : «واو عطف ، تأكلون فعل ضمير فاعل ، التراث مفعول ، اكلا مفعول مطلق »

توضيح - (لم يلم- لما بمعنا جمع ، الا اينكه در اين آيه تفسير شده به شديدا باين معنا اكلا لما يعنى اكلا شديدا ، بنابراين مفعول مطلق مبين نوع است (تراث مصدر است از ورث يرث)

۴- ياايها الانسان انك كادح الى ربك كدحا فملاقيه $\frac{۶}{۴۸}$ تركيب: يا ندا ،اى منادا ، ها حرف تنبيه، الانسان صفت براى اى، ان از حروف مشبهة بالفعل ، كاف اسم ان، كادح خبر ان، الى رب جار ومجرور، كاف مضاف اليه ، كدحاً مفعول مطلق ، فاء عاطفه يا سببيه، ملاقى خبر براى مبتداى محذوف (انت) ها مضاف اليه مفعول براى ملاقى)

توضيح (كلمه اى چون بعد از حرف ندا واقع شده است - مبنى است به بناء عارض ودر واقع مضاف هم هست باسم محذوفى كه ها حرف تنبيه بدل از آن است - كدحاً مفعول مطلق ، تأكيدى است - كدح بمعناى كوشش درعمل است)

(حالت اول) مضاف باشد صدر صله هم دارا باشد «يعجبنى ايهم هو قائم»
(حالت دوم) مضاف نباشد صدر صله هم دارا نباشد « يعجبنى اى قائم »
(حالت سوم) مضاف نباشد صدر صله هم دارا باشد «يعجبنى اى هو قائم»
(حالت چهارم) مضاف باشد صدر صله هم دارا نباشد «يعجبنى ايهم قائم»
درسه حالت اول اى معرب و در حالت چهارم مبنى است ابن مالك هم بهمين معنى اشاره ميكند در وقتى كه ميگويد «اى كما واعربت مالم تضف • وصدر وصلها ضمير انحذف

بجمله انشائیه عطف شود واین خلاف قواعدادبی است .

۳ - **واو حالیه** گاهی جملاتی بهم مربوط میشوندکه جمله لاحق برای جمله سابق حال است رابط این نوع جملات عنوانش واو حالیه است درمبحث حال دراین خصوص مفصلا بحث خواهد شد .

٤ - **واو جمع مذکر یا واو ضمیر المذکر** - این واو همان واوی است که در جمع مذکر بآخر اسماء وافعال ماضی ، مضارع ، وامر ملحق میگیرد **قاموا - یقومون - قوموا - زیدون.**

تذکر - گاهی همین واو عنوان دیگری بخود میگیرد «علامة المذکرین » (درووقتی که ضمیر فاعل همراه فعل باشد و در عین حال فاعل اسم ظاهر هم در کلام باشد) .

۱ - یتعاقبون فیکم ملائکةٌ باللیل وملائکةٌ بالنهار (برفع ملائکه)

۲ - اکلونی البراغیثُ **۳ - یلوموننی قومی** (برفع براغیث وقوم)

در مورد اسماء مرفوعی که دنبال این جملات نوشته شده (**ملائکه - براغیث قومی**) نظریات مختلفی هست - سیبویه میگوید اینها فاعل فعل مذکور هستند وآن ضمائر حرفی هستند دال برجماعت هما نطوریکه تاء تأنیث در فعل ماضی با فاعل همراه است (قامت هند) .

قول دیگری هست باینکه فاعل همان ضمائر هستند این اسماء بدل هستند از آنها .

نظر عده دیگر این بوده اینها مبتدای مؤخر وآنها خبر مقدمند .

واو قسم - واو قسم درعداد حروف جر ضبط شده است این واو دراسماء داخل شده وآنرا مجرور میکند .

وَحَقِّ رَاسِکَ - «قسم بر سر تو» (وحق جار ومجرور مضاف ، اضافه براس ، راس اضافه بکاف ، کاف مضاف الیه)

٦ - **واو زائده** - آن واوی است که بود و نبودش درجمله یکسان است در

جملات زیر واوزائده است .

۱-مَا مِنْ عَامٍ اِلّا وَ قَدْ خُصَّ ۲-حَتّی اِذَا جَاؤُهَا وَفُتِحَتْ اَبْوَابُهَا

۳-مَامِنْ اَحَدٍ اِلّاوَ لَهُ طَمَعٌ اَوْحَسَدٌ درجمله دوم عطف هم گرفته‌اند .

۷ - واوالفصل - آن‌واوی است که درآخر کلمه عمرونوشته میشود تافرق باشد بین عمرو وعمر .

(الف بعدازواو جمع (ضربوا) نیز الف‌فاصله خوانده میشود .

۸ - واو معیه - مفعول معه

۱-اَتٰی عَلِیٌّ وَغُرُوبَ الشَّمْسِ ۲-اِسْتَیقَظْتُ وَطُلُوعَ الْفَجْرِ

اتی‌فعل، علی‌فاعل، واومعیه ، غروب مفعول‌معه ، الشمس‌مضاف‌الیه .

استیقظت فعل ضمیرفاعل، واومعیه، طلوع‌مفعول‌معه ،الفجرمضاف‌الیه.

۳-قَرَأْتُ وَ النُّورَ

قرأت‌فعل ضمیرفاعل ، واومعیه ،

النور مفعول معه .

۴-سِیرِی وَ الطَّرِیقَ ۵-زَیْدٌسَائِرٌ وَالطَّرِیقَ

سیری‌فعل ضمیرفاعل ، واومعیه ، الطریق‌مفعول معه .

زیدمبتدا ، سائرخبر، واو معیه ، الطریق‌مفعول معه .

۶-اَعْجَبَنِي سَیْرُكَ وَ الطَّرِیقَ

اعجب فعل‌نون‌وقایه یاء مفعول،سیرك‌مضاف ومضاف‌الیه

فاعل، واومعیه ،الطریق‌مفعول‌معه .

یُنْصَبُ تَالِی الْوَاوِمَفْعُولاً مَعَهُ فِی نَحْوِ سِیرِی وَالطَّرِیقَ مُسْرِعَةً

بِمَامِنَ الْفِعْلِ وَ شِبْهِهِ سَبَقَ ذَاالنَّصْبُ لَابِالْوَاوِفِی الْقَوْلِ الْاَحَقِّ

درمواردی که‌واو بمعنای مع واسم مذکور بعد ازآن منصوب باشد انواورا

واومعیه واسم منصوب را مفعول معه گویند .

اَلْمَفْعُولُ مَعَهُ هُوَاِسْمٌ مَنْصُوبٌ بَعْدَ «وَاوٍ» بِمَعْنِی «مَعَ»

عـامل این نوع مفعول فعل یاشبه فعلی خواهد بود که مقدم بر آن ذکر میشود اسم فاعل ومصدرهم که شبه فعل هستند میتوانند عامل این مفعول واقع شوند .

(درمثال پنجم وششم عامل شبه فعل است)

بعضی معتقدند واوعامل نصب است البته این قول چندان معتبر نیست واشاره ابن مالك هم بهمین است که میگوید «لابالواو فی القول الاحق»

برای مفعول معه شرائطی هست

۱ ـ مفعول معه باید فضله باشد باین معنی ازارکان جمله یعنی مسند و مسند الیه نبوده باشد (اگرمفعول معه ازجمله ساقط شود خللی بجمله وارد نشده ومعنای اصلی ازدست نمیرود)

۲ ـ قبل از مفعول معه جملهٔ کاملی گذشته باشد (چنانکه در هر ٦ مثال گذشته است)

۳ ـ واو بمعنای مع (با) باشد

درموارد ذیل واو معیه است

۱ ـ اگرشرکت درعمل برای اسم بعداز واو درمورد فعل قبل ازواوعقلا ممتنع شد واومعیه واسم مفعول معه خواهدبود (درمثال اول اگرواوراعطف فرض کنیم لازمه اش این میشود که غروب و علی هر دو فاعل باشند برای فعل اتی عقلا می بینیم ممتنع است غروب دراینجا فاعل باشد پس واو معیه و غروب مفعول معه خواهد بود)

۲ ـ عطف برضمیر متصل را جایز نمیدانند مگر در وقتیکه ضمیر مؤکد شود به ضمیر متصل پس درصورت اول واومعیه است .

۱ـسافَرْتُ و نجیباً (واومعیه است) **۲ـسافَرْتُ اَنَاوَ نجیبٌ** (واوعطف،نجیب فاعل)

۳ـ عطف برضمیرمجرور را جایز نمیدانند مگر باعاده جار، بنابراین اگر بعداز ضمیر مجرور اسم منصوب واقع شود مفعول معه خواهد بود .

سَلَّمْتُ عَلَيْهِ وَ جَمِيعَ الْاَحِبّاءِ (واومعیه‌جمیع‌مفعول‌معه) سَلَّمْتُ عَلَيْهِ وَ عَلیٰ جَمِيعِ الْاَحِبّاءِ گاهی بعداز «ماکیف» استفهامیه عامل مقدراست

مٰا لَكُمْ وَ التَّلامِيذَ «ماحاصل‌لكم‌والتلاميذ» كَيْفَ اَنْتَ وَ الدَّرْسَ «كيف تكون»

وَ بَعْدَ مٰا استِفْهٰامٍ اَوْ كَيْفَ نَصَبْ بِفِعْلِ كَوْنٍ مُضْمَرٍ بَعْضُ الْعَرَبِ

فائدة متى امكن العطف بغير ضعف كان اولى من النصب لانه الاصل فی هذه «الواو»

درمورد مفعول معه میگویند اگرعطف بلا ضعف ممکن باشد عطف سزاوار تراست ازنصب مثلا درآیه شریفه

يٰاآدَمُ اسْكُنْ اَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ » با اینکه‌میتوان «زوجك» را منصوب خواند بنا بر اینکه واو معیه باشد مع‌الوصف چون‌عطف اصل است بهتر آنست که معطوف گرفته شود .

ابن مالك میگوید :

وَالْعَطْفُ اِنْ يُمْكِنْ بِلاٰ ضَعْفٍ اَحَقّْ وَ النَّصْبُ مُخْتٰارٌ لَدیٰ ضَعْفِ النَّسَقْ

چندمثال با واو عطف وواو معیه

واو عطف

۱ - قٰامَ زَيْدٌ وَ عَمْرٌو

قام‌فعل‌زیدفاعل، واوعطف، عمرومعطوف ،

توضیح

عمرومیتواند در عمل‌زید«قیام» شرکت کند

۳ - سٰافَرْتُ اَنٰا وَ اَخُوكَ

سافرت‌فعل‌فاعل، اناتاکید ،واوعطف، اخوك‌معطوف ،

توضیح

عطف برضمیر متصل‌مرفوع جایز نیست لذا «انا» فاصله‌شده‌است

واو معیه

۲ - قٰامَ زَيْدٌ وَطُلُوعَ الشَّمْسِ

قام‌فعل،زیدفاعل،واومعیه،طلوع‌مفعول‌معه، الشمس‌مضاف‌الیه،

توضیح

شرکت طلوع شمس در امر قیام ممتنع است

۴ - سٰافَرْتُ وَ اَخٰاكَ

سافرت‌فعل‌ضمیرفاعل،واومعیه،اخاك مفعول‌معه

توضیح

واو متصل بضمیر مرفوع است عطف آن‌جایز نیست

۵- هُنالِکَ ابْتُلِیَ الْمُؤْمِنُونَ وَ زُلْزِلُوا زِلْزالاً شَدیداً $\frac{۱۶}{۳۳}$ ترکیب: «هنالك اسم اشاره بمکان دور مفعول فیه مقدم،» ابتلی فعل مجهول، مؤمنون نایب فاعل، واو عطف، زلزلوا فعل مجهول ضمیر نایب فاعل، زلزالاً مفعول مطلق، شدیداً صفت.»

توضیح - (هنالك اشاره بمکان خندق است- ابتلاء بمعنای امتحان و اختبار است زلزالا چون دارای صفت است مبین نوع است)

۶- فَحَقَّ عَلَیْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْناها تَدْمیراً $\frac{۱۶}{۱۷}$ ترکیب: «فاء عطف، حق فعل علیها جار و مجرور، القول فاعل، فاء عطف، دمرنا فعل و فاعل، ها مفعول، تدمیرا مفعول مطلق»

توضیح - (فحق علیها القول بمعنا وجب علی اهلها الوعید - «دمرناها تدمیراً» اهلکناها اهلاکاً - عذاب بر آنها حتم شد - هلاك کردم آنها را هلاك کردنی) -

۷- فَعَصی فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فَاَخَذْناهُ اَخْذاً وَبیلاً $\frac{۱۶}{۷۳}$ ترکیب: «واو عطف» عصی فعل فرعون فاعل، الرسول مفعول، فاء عطف، اخذناه فعل و فاعل مفعول، اخذا مفعول مطلق، وبیلا صفت برای اخذاً،»

توضیح - (فاخذناه باالعذاب اخذاً وبیلا - واخذه الله بذنبه، عاقبه علیه - وبیل شدید - خدای متعال اورا بسبب گناهش سخت عذاب نمود)

۸- کَما بَدَأْنا اَوَّلَ خَلْقٍ نُعیدُهُ وَعْداً عَلَیْنا $\frac{۱۰۴}{۲۱}$ ترکیب: «کما جار و مجرور، بدانا فعل ضمیر فاعل، اول مفعول، مضاف خلق مضاف الیه، نعیده فعل و فاعل و مفعول، وعدا مفعول مطلق برای عامل محذوف، علینا جار و مجرور خبر برای مبتدای محذوف که انجاز باشد (علینا انجازه)»

توضیح - (ما، در کما میتواند کافه - مصدریه - یاموصوله باشد اگر مصدریه فرض

باید توجه داشت در این موضوع نحویین اختلاف نظر دارند و آنچه در بالا ذکر شده نظریات بعضی از آنها است عده خلاف این نظر را معتقدند البته سیبویه با این نظر موافق بوده است:

«وهی عند سیبویه مبنیة علی الضم اذا وقعت صلتها محذوفة الصدر»

شود بدأنا تأویل بمصدر میشود (کبدئنا) اگر موصوله فرض شود کاف متعلق خواهد بود به‌محذو فی که نعید مفسر آن است یعنی (نعید مثل الذی بداناه) ـ اول خلق را میتوان مفعول فیه (ظرف) گرفت برای بدأنا ومیتوان آنرا حال ازضمیر موصوف محذوف دانست ـ وعداً رامیتوان منصوب نعیدهم گرفت)

۹ ـ فتفجر الانهار خلالها تفجیراً $\frac{۹۱}{۱۷}$ ترکیب: «فاء عطف، تفجر فعل ضمیر فاعل، الانهار مفعول ،خلال مفعول فیه، مضاف ها مضاف الیه، تفجیراً مفعول مطلق،»

توضیح (فجر الماء ـ فتح له منفذاً او طریقاً برای مبالغه بباب تفعیل برده شده ـ تفجیراً نیز مفید معنای تأکید است (تقاضای کفار بوده است از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم)

۱۰ ـ اذا رجت الارض رجاً و بست الجبال بساً فکانت هباءً منبثاً $\frac{۴}{۵۶}$

ترکیب: « اذا ظرف مفعول برای فعل محذوف (اذکر) رجت فعل مجهول ، الارض نایب فاعل، رجاً مفعول مطلق، واو عطف، بست فعل مجهول، الجبال نایب فاعل، بساً مفعول مطلق، فاء عطف، کانت از افعال ناقصه ضمیر اسم آن ،هباء خبر، منبثاً صفت برای هباء»

توضیح ـ (رج بمعنای اضطراب است ـ رج یرج از باب قتل یقتل اذا حرك و زلزل ـ رجت الارض رجاً ـ یدق بعضها علی بعض ـ بکوبد بعضی بر بعضی دیگر ـ بس یبس بساً ـ (ریزریز و پاره‌شوند ازهم» هردو مفعول مطلق (بساً ورجاً) برای تاکید ذکر شده اند ـ هباء منبثاً ـ «غباراً متفرقا)

۱۱ ـ کلوا و تمتعوا قلیلا انکم مجرمون $\frac{۶۶}{۷۷}$ ترکیب: «کلوا فعل ضمیر فاعل ، و اوعطف ، تمتعوا فعل ضمیر فاعل ، قلیلا صفت برای مصدر محذوف (تمتعاً) ان از حروف مشبهة بالفعل ،کم اسم ان ، مجرمون خبر برای ان»

توضیح (قلیلا رامیتوان صفت برای ظرف زمان محذوف فرض نمود یعنی تمتعوا زماناً قلیلا فی الدنیا درفرض اول نایب مناب مفعول مطلق است ودرفرض دوم نایب

مناب ظرف)

۱۲-فَأَمّا مَنّاً بَعْدُ وَإِمّا فِداءً $\frac{۵}{۴۷}$ ترکیب : «فاء عطف ، اما اداة تفصیل ، منّاً مفعول مطلق برای فعل محذوف ، بعدظرف ، واو عطف، اما اداة تفصیل،فداء مفعول مطلق برای فعل محذوف» (۱)

توضیح (منّاً مفعول است برای تمنون (محذوف) وفداء برای تفدون - بعد چون مضاف الیه نداردداین حال مبنی است قبلا درظروف راجع به آنها اشاره شده است

مفعول معه ٥

«اقسام واوها»

۱ واوعطف ۲ واواستیناف ۳ واوحالیه ٤ واوجمع مذکر ٥ واوقسم ۶ واوزائده ۷ واوفصل ۸ واومعیه

ازجهة اینکه مفعول معه مناسبتی باحرف واودارددراین مبحث مقدمتاً میبایستی باقسام واوها اشاره بشود بطوریکه دربالا ذکرشده حرف واودرجملات وعبارات عربی بمعانی مختلفه استعمال میشود . درمورد معنای این حرف در کتب نحوی بیش از آنچه دراینجا نوشته شده اشاره شده است کسانیکه بخواهند معانی بیشترودقیق تراین حرف رادریابند بایدبکتاب مغنی مراجعه نمایند .

واوعطف - واوعطف آنواوی است که قسمتی از جمله رابه قسمت دیگر مربوط سازد وحکم ماقبل رابه مابعدبرساند دراین جمله **«ذهب المعلم والتلمیذ»** کلمه تلمیذکه بواسطه واوبه جمله ماقبل عطف شده حکم ذهاب که مربوط به جمله قبل است باورسیده است درنتیجه می فهمیم عملی راکه معلم انجام داده همان عمل را

---

(۱) اما بفتح همزه و بکسره آن هردو آمده است اگرهمزه اش مکسورباشد درچهارمعنای مختلف مورد استعمال دارد

۱- شك «جائنی امازیدواماعمرو» -نیدانم زیدآمد و یاعمر-

۲- ابهام «امایعذبهم وامایتوب علیهم» امرازنظرمامبهم است یاعذاب میشوندیاتوبه آنها قبول میشود

هم شاگردانجام داده است ازاینجاست که میبایستی معطوف دراعراب تابع معطوف الیه باشد»

معلم بعنوان فاعلیت مرفوع است تلمیذنیز بهمان عنوان مرفوع شده است .

درمورد ذهاب این دو فاعل یعنی معلم وشاگرد سه نظر میتوان داد

۱ـ ذهاب هردو باهم بوده است (بمصاحبت وبمعیت یکدیگر رفته‌اند»

۲ـ معلم قبل ازشاگردوشاگردپس ازمعلم رفته است (بترتیب رفته‌اند اول معلم وسپس شاگرد)

۳ـ باینکه شاگرد مؤخراز معلم نوشته شده مقدم براورفته باشد (یعنی اول شاگرد وسپس معلم رفته است)

تعبیر سوم دراین مثال ازجهة اینکه معلم واوندارد (معطوف نیست) صحیح نیست مثالی مانند مثال ذیل بایددرنظر گرفت :

«وكذالك نوحي اليک والى الذين من قبلک»

درمورد این سه تعبیر گفته‌شده است « **وكونها للمعية راجح و للترتيب كثير و لعكسه قليل** » اولی راجح ودومی بسیاروسومی بندرت دیده میشود

۴ـ **واواستيناف**» ـ دروقتیکه لفظاًبین‌دوجمله ارتباطی نبوده وجمله بعد در اعراب تابع جمله قبل نباشدآنوا و را و اواستیناف میگویند ، درجملات ذیل و او استیناف است .

«لنبين لكم و نقر في الارحام»ـ اگرواوعطف میبودنقر منصوباًقرائت میشد .

«لاتأكل السمك وتشرب اللبن » اگرواوعطف میبود تشرب مجزوم میشد .

«و اتقوالله ويعلمكم الله» ـ اگرواوعطف باشدلازمه‌اش اینست جمله خبریه

۳ـ تخییر «اماان تلقی واماان نکون اول من القی» بحضرت موسی گفتند تومیافکنی عصای خودرا یا مااول کسی باشیم که می افکنیم .

۴ـ اباحه «تعلم امافقهاًواما نحواً» تعلیم هردومباح است هر کدام خواهی .

۵ - كُلُّ امْرِءٍ وَعَمَلُهُ

کل امرء مضاف و مضاف الیه، واو عطف
عمله معطوف

۶ - مَرَرْتُ بِكَ وَاَحْمَدَ

مررت فعل ضمیر فاعل، بك جار و مجرور
واو معیه احمد مفعول معه

توضیح

چون قبل از واو جمله نیست و اورا
نمیتوان معیه گرفت

عطف بر ضمیر مجرور جایز نیست لذا
واو معیه است

۷ - جاءَ سَعِيدٌ وَخالِدٌ قَبْلَهُ

جاء فعل سعید فاعل، واو عطف، خالد معطوف،
قبل ظرف ها مضاف الیه

۸ - عَلَفْتُها تِبْناً وَماءً بارِداً

علفتها فعل فاعل مفعول، تبناً مفعول دوم واو
معیه ، ماءاً مفعول معه ، بارداً صفت .

توضیح

واو را نمیتوان معیه گرفت زیرا
قبل مصاحبت را برطرف کرده

خلاف اصطلاح است استعمال علف
دراشراب لذا واو معیه است

۹ - ما اَنْتَ وَزَيْدٌ

ماخبر مقدم ، انت مبتدای مؤخر واو
عطف، زید عطف بر انت

۱۰ - ما صَنَعْتَ وَزَيْداً

ما استفهامیه مبدا، صنعت فعل ضمیر فاعل خبر
واو معیه زیداً مفعول معه

توضیح

چون جمله درظاهر فعل ندارد برای
عطف ایرادی نیست

بعداز ضمیر متصل مرفوع واو عطف
صحیح نیست باید معیه باشد

۱۱ - كَيْفَ اَنْتَ وَقَصْعَةٌ مِنْ ثَرِيدٍ

کیف خبر مقدم، انت مبتدای، مؤخر، واو عطف ،
قصعه معطوف ، من ثرید جار ومجرور

۱۲ - لا تَنْهَ عَنِ الْقَبِيحِ وَاِتْيانَهُ

لا ناهیه، تنه فعل ضمیر فاعل، عن القبیح، جار مجرور
واو معیه، اتیان مفعول معه، ها مضاف الیه

توضیح

درجمله فعل نیست و عطف بر ضمیر منفصل
هم مانعی ندارد جایز است

اگر واو عطف گرفته شود معنی با جمله قبل
سازش ندارد

۱۳ - فَاَجْمِعُوا اَمْرَكُمْ وَشُرَكائَكُمْ ۷۱/۱۰

فاء عطف اجمعوا فعل « ازباب افعال» ضمیر فاعل، امر مفعول ، کم مضاف الیه، واو معیه ،شرکائکم مفعول معه مضاف کم مضاف الیه ،(اجمعت امری وجمعت شرکائی) واورا عطف گرفتن وشرکاء را مفعول برای اجمعوا دانستن خلاف استعمال است ‹گفته نمیشود اجمعت شرکائکم یا باید ازجمع ثلاثی مجرد امر در تقدیر گرفت «اجمعوا» یا باید و اورا معیه گرفت .

حال

هر فاعل که فعلی را انجام میدهد و یا هر مفعول که فعلی بر آن واقع میشود هنگام صدور فعل، فاعل و مفعول قطعاً وضع خاصی را دارا هستند که غالباً نویسنده یا متکلم بعداز بیان اصل موضوع باین موضوع زائد «حال فاعل و مفعول» نیز اشارهٔ دارد یعنی بیان میکند فعل درچه حالی انجام گرفته است .

اگر وضع محصلی را در نظر بگیریم که مشغول کتابت است و در عین حال محزون هم باشد بوضع اخیر او اشارهٔ بشود گفته ایم محصل درچه حال کتابت را مشغول بوده است «يَكْتُبُ التِّلْمِيذُ مَحْزُوناً» محزوناً از نظر ترکیب حال است که مبین حال فاعل است در هنگام کتابت . و هم چنین است اگر بگوئیم رَأَيْتُ الْفَقِيرَ بَاكِياً ، باکیاً حال است که بیان حال مفعول را حاکی است در هنگام رؤیت و یا اگر گفته شود :

«مَرَرْتُ بِتِلْمِيذٍ قَائِماً فِي الْمَدْرَسَةِ » اشاره بحال اسم مجرور «مفعول مجرور» شده است بنابراین حال ممکن است از فاعل، از مفعول، و یا از اسم مجرور باشد، به تعبیر دیگر صاحب حال یا فاعل است یا مفعول است و یا مجرور .

تعریف حال

۱ - اَلْحَالُ مَا تُبَيِّنُ هَيْئَةَ صَاحِبِهَا فِي الْجُمْلَةِ وَتَقَعُ فِي جَوَابِ كَيْفَ وَحُكْمُهَا النَّصْبُ .

حال کلمه ایست که بیان هیئت ذی الحال را نموده حکم آن نصب و در جواب کیف واقع میشود .

۲ - اَلْحَالُ نَكِرَةٌ مَنْصُوبَةٌ مُشْتَقَّةٌ وَاقِعَةٌ بَعْدَ تَمَامِ الْكَلَامِ تُبَيِّنُ هَيْئَةَ صَاحِبِهَا عِنْدَ صُدُورِ الْفِعْلِ :

حال اسمی است نکره ، منصوب و مشتق واقع بعد از کلام تام و بیان میکند هیئت ذی الحال را هنگام صدور فعل ،

۳ - اَلْحَالُ وَصْفٌ فَضْلَةٌ مُنْتَصِبٌ   مُفْهِمُ فِي حَالِ كَفَرْداً اَذْهَبُ

حال وصفی است منصوب فضله در کلام (فضله مقابل عمده است یعنی رکن کلام نیست) بیان میکند هیئت ذی الحال را (قائم در این جمله زید قائم عمده است بدون آن کلام ناقص است)

شِبْهُ الْحالِ بِالْمَفْعولِ مِنْ حَيْثُ اَنَّها فَضْلَةٌ مِثْلُهُ جاءَتْ بَعْدَ مُضِيِّ الْجُمْلَةِ وَ لَها بِالظَّرْفِ شِبْهٌ خاصٌ •

حال را از جهت اینکه فضله در کلام و بعد از کلام تام ذکر میگردد تشبیه بمفعول کرده‌اند و بخصوص نسبت به ظرف (مفعول فیه) مشابهت خاصی را دارا است چه درظرف «فی» درتقدیر گرفته میشود در حال نیز میتوان «فی» را درتقدیر گرفت جاء زید راکباً • فی حال الرکوب •

البته چون حال درواقع فاعل است مباینتش بامفعول که غیر فاعل است بین و آشکار است و ازطرفی هم چون حال میبایستی نکره باشد و مفعول میتواند معرفه هم باشد پیدا است که بامفعول تنها مشابهت دارد نه اینکه عین مفعول خواهد بود •

۱- ضَرَبْتُ قائِماً اَلتِّلْميذَ ۲- ضَرَبْتُ التِّلْميذَ قائِماً ۳- ضَرَبْتُ التِّلْميذَ قائِمَيْنِ

برای اینکه در ترجمه اشتباهی نشود حال را باید بنزدیکترین اسم ماقبل حال نسبت داد و اگر احیاناً نویسنده بخواهد حال فاعل و مفعول هر دو را ذکر کند باید حال فاعل رامتصل بفاعل (جمله ۱) حال مفعول رامتصل به مفعول (جمله ۲) و اگر هر دو یک حالی را دارا باشند باید بطور تثنیه آنرا در آخر آورده ذکر کرد (جمله ۳)

شرط حال و ذی الحال

در تعریف گفته شد حال باید نکره و مشتق باشد و ذی الحال معرفه اگر احیاناً حال معرفه و جامد باشد بحال نکره و مشتق تأویل میشود.

« در امثله ذیل حال مؤول شده است »

۱ جاءَ الرَّئيسُ وَحْدَهُ « منفرداً » ترکیب: «جاء فعل، الرئیس فاعل، وحده حال مؤول بمنفرداً،

حال صفت، هیئت، و کیفیت شیئی را گویند مؤنث و مذکر آ استعمال میشود بهمین جهة در تعریف اول ضمایر و افعال مربوطه بآن مؤنث و در تعریف سوم مذکر استعمال شده است. اصل حال حول بوده - واو ماقبل مفتوح قلب به الف شده است- جمع حال- احوال و احوله- و جمع حالة - حالات است.

(چون حال جامداست ومعرفه به‌منفردا که نکره ومشتق است تأویل میشود)

۲- جاءَ الفارِسُ اسَداً « شجاعاً» ترکیب : « جاء فعل، الفارس فاعل ،
اسداً حال مؤول به شجاعاً »

(اسد چون اسم جامداست به شجاعاً که صفت است و مشتق تأویل میشود)

۳- علمته الدَّرسَ باباً باباً « مترتبه » ترکیب : « علمته فعل فاعل مفعول،
الدرس مفعول دوم، باباً باباحال مؤول به مترتبه »

(باب چون اسم جامداست به مترتبة که وصف ومشتق است تأویل میشود)

۴- بایعته یداً بید «مقابظاً ایاه» ترکیب : «بایعته فعل وفاعل مفعول،
یداً بید حال مؤول به مقابضاً »

(ید چون اسم جامداست به‌مقابضاً ایاه که‌وصف ومشتق است تأویل میشود)

۵- اتیتهٌ رَکضاً « راکضا » ترکیب : «اتیته فعل فاعل ومفعول ،
رکضاً حال مؤول به راکضاً »

(رکضاً چون مصدر است به راکضاً که صفت ومشتق است تأویل میشود)

۶- ادخلو ارجُلاً رجُلاً «واحداًواحداً» ترکیب : «ادخلوا فعل ضمیر فاعل،
رجلا رجلا حال مؤول به واحدا »

(رجل چون اسم جامد است به‌واحدا که‌صفت است ومشتق تأویل میشود)

«در امثله ذیل حال جامد غیر مؤول است»

۱ - بعهُ مدّاً بدِرهَمٍ «بفروش چارکی یکدرهم»ترکیب:«بعه فعل فاعل،
مدا حال (اسم جامداست) بدرهم جارومجرور »

۲- هذامالُکَ ذَهَباً «این مال تواست درحالتی که‌طلااست»ترکیب :هذامبتدا،
مالك مضاف ومضاف الیه خبر، ذهباًحال »

عامل حال

۱- زَیدٌضارِبٌ عَمراً قائماً ۲- زَیدٌ مَضرُوبٌ قائماً ۳- زَیدٌ حَسَنٌ قائماً

درسه مثال فوق وهم چنین در مثالهای قبل چنانکه می‌بینم فعل و شبه فعلی

که در عبارت هست عامل نصب حال بوده است گاهی ممکن است عامل حال فعل وشبه فعل نباشد بلکه کلمه‌باشد که متضمن معنای فعل باشد این عامل را عامل معنوی وعامل قبلی را عامل لفظی حال میخوانند .

عوامل معنوی حال ونمونه هائی از عمل انها

۱- هٰذا ابوك ذاهباً «اسم اشاره» ترکیب: هذا مبتدا ، ابوك مضاف ومضاف الیه خبر ، ذاهباً حال .

۲- الکتاب عندك مفتوحاً «ظرف» ترکیب : الکتاب مبتدا، عندك مضاف ومضاف الیه خبر ، مفتوحاً حال .

۳- الدرهم فی جیبی محفوظاً «جار و مجرور» ترکیب : الدرهم مبتدا، فی جیبی جار و مجرور یاء مضاف الیه، محفوظاً حال .

۴- لعل زیداً الینا قادماً «لعل» ترکیب: لعل از حروف مشبهة بالفعل، زیداً اسم لعل ، الینا جار و مجرور خبر، قادماً حال .

۵- لیته عندنا نازلاً «لیت» ترکیب : لیت از حروف مشبهة بالفعل ها اسم آن ، عند ظرف مضاف، نا مضاف الیه خبر ، نازلاً حال .

۶- کانه الاسد حافظاً «کان» ترکیب : کان از حروف مشبهة بالفعل، ها اسم ان ، اسد خبر ، حافظاً حال .

۷- هاهو الطبیب مقبلاً «ها حرف تنبیه» ترکیب : ها حرف تنبیه ، هو مبتدا، الطبیب خبر ، مقبلا حال .

۸- یازید شاکیاً «یاء حرف ندا» ترکیب : یا ندا زید منادا ، شاکیاً حال .

ها ـ برای ها سه وجه ذکر کرده اند ۱- اسم فعل بمعنی خذ ـ ۲- ضمیر مؤنث (که منصوباً و مجروراً مورد استعمال دارد ضربها ـ قلمها)- ها ضمیر و الف علامت تأنیث است . ۳- حرف تنبیه که در چهار مورد استعمال میشود اول با اسماء اشاره بنزدیك هذا و هذاك . دوم با ضمیر رفع «ها انتم اولاء» سوم صفت برای ای در ندا «یا ایها الرجل یا ایتها المرئه» .

حال از مفاعیل خمسه

قبلا گفتیم مفعول میتواند دارای حال باشد باید توجه داشت این موضوع تنها اختصاص به مفعول‌به ندارد بلکه کلیه مفاعیل میتوانند دارای حال باشند.

۱-رایتُ الرَّجلَ مقتولاً «مفعول به» ترکیب: رأیت فعل ضمیر فاعل، الرجل مفعول، مقتولا حال.

۲-ضربتُ الضَّربَ شدیداً «مفعول‌مطلق» ترکیب: ضربت فعل ضمیر فاعل، الضرب مفعول، شدیدا حال.

۳-نمتُ ساعةً کاملاً «مفعول فیه» ترکیب: نمت فعل ضمیر فاعل، ساعة مفعول‌فیه، کاملا حال.

۴-سافرتُ للتعلّمِ مُختصاً «مفعول‌له» ترکیب: سافرت فعل ضمیر فاعل، للتعلم جار و مجرور مفعول‌له، مختصاً حال.

۵-کتبتُ و القلمَ مکسوراً «مفعول معه» ترکیب: کتبت فعل ضمیر فاعل، واو معیه، القلم مفعول معه، مکسورا حال.

تقدیم و تأخیر حال از ذی الحال

حال میبایستی پس از ذی‌الحال ذکر شود الاینکه در بعضی موارد مقدم میگردد.

تقدیم (جوازا) - در موقعیکه ناصب حال فعل متصرفی باشد یا صفتی باشد که شباهتش به فعل متصرف تام باشد حال جایز است بر ذی‌الحال مقدم گردد «در دو مثال زیر حال مقدم شده است:

۱-مخلصاً زیدٌ دعا (عامل متصرف است) ۲-مسرعاً ذا راحلٌ راحل صفتی است که از لحاظ تضمن معنای فعلی شباهتش به فعل تام است (اسم فاعل - و اسم مفعول

چهارم دخول بر اسم جلاله الله برای قسم» «ها الله»

در مورد قسم اول آن (اسم فعل) برای مفرد «ها» و برای تثنیه «هاؤما» و برای جمع «هاؤم» - استعمال شده است «هاؤم اقرؤا کتابیه» (بمعنی بگیرید کتاب مرا و بخوانید)　　حال بدو نوع تقسیم شده ۱- مؤسسه (مبنیه هم گفته میشود) ۲-مؤکده - حال مؤسسه آن حالی را گویند که مبین وضع ذی الحال باشد. و مؤکده آنست»

وصفت مشبهه از لحاظ تضمن معنای فعلی شباهت به فعل دارند)

وَالْحالُ اِنْ یُنْصَبْ بِفِعْلٍ صُرِّفا   اَوْ صِفَةٍ اَشْبَهَتِ الْمُصَرَّفا

فَجائِزٌ تَقْدیمُهُ کَمُسْرِعاً   ذاراحِلٌ وَمُخْلِصاً زَیْدٌ دَعا

تقدیم (وجوباً) در سه مورد ذیل حال بر ذی الحال وجوباً مقدم میشود.

۱ـ صاحب حال نکره محضه باشد (غیر مضاف و بعد از نهی و استفهام نباشد) **جاءَ شاکیاً تلمیذٌ**

۲ـ وقتیکه ذی الحال محصور باشد (بعد از حرف الا باشد) **ماقرءَ صحیحاً الاّ تلمیذٌ**

۳ـ حال از کلماتی باشد که صدارت طلب باشد (مانند کیف استفهامیه) **کَیْفَ جاءَ التلمیذُ**

تأخیر «وجوباً» در موارد ذیل حال مؤخر است وجوباً.

۱ ـ حال محصور باشد (بعد از الا واقع باشد) **ما نُرْسِلُ الرُّسُلَ الّا مُبَشِّرین**

۲ـ حال جملهٔ باشد مرتبط باواو (در وقتیکه حال جمله است) **سافَرْتُ وَقَلْبی مَحزونٌ**

۳ ـ وقتیکه مجرور باضافه باشد (صاحب حال مضاف الیه باشد) **عَجِبْتُ مِنْ ذَهابِكَ ماشیاً**

٤ـ وقتیکه مجرور باشد (صاحب حال مجرور بحرف جر باشد) **مَرَرْتُ بِهِنْدٍ جالِسَةً**

۵ ـ وقتیکه عامل فعل جامد باشد (عامل فعل از افعال جامده باشد) **ما احسن زیداً مقبلاً**

٦ـ وقتیکه عامل معنوی باشد (عامل معنوی را قبلا بیان کردیم) **فَتِلْكَ بُیُوتُهُمْ خاوِیَةً**

حذف عامل حال

۱ ـ **ضَرْبِی الْعَبْدَ مُسیئاً** «اذا کان مسیئاً» ترکیب : «ضربی مضاف و مضاف الیه مبتداء، العبد مفعول، خبر محذوف «حاصل» مسیئا حال سد مسد خبر » ازجهة

---

* که مؤکد عامل یا صاحب حال و یا مؤکد مضمون جمله قبل باشد.

جاء زید ماشیا «تنها مبین است» «ثم ولیتم مدبرین» (مدبرین مؤکد عامل حال است)

در این آیه شریفه جمیعاً تأکید میکند من را که صاحب حال است «ولوشاء ربك لامن من فی الارض کلهم جمیعاً» و برای تأکید مضمون جمله همان مثال شماره ۲ «زیدابوك عطوفاً» را باید در نظر داشت که عامل نصب هم وجوباً محذوف است.

اینکه خبر ندارد حال نایب مناب خبر شده است .

۲- زیدٌ ابوكَ عطوفاً «عامل محذوف احقه بوده» ترکیب : زید مبتدا ، ابوك مضاف ومضاف الیه خبر ، عطوفا حال ، عامل احقه محذوف .

(حال مؤکد مضمون جمله قبل واقع شده)

۳ -اقاعداً وقدقام الناسُ «اتوجدقاعدا» ترکیب : همزه استفهام، قاعدا حال ، عامل محذوف ، واو حالیه ، قد تحقیقیه ، قام فعل الناس فاعل .

(جمله فعلیه که باواو مرتبط است حال واقع شده ـ درموردسرزنش میباشد)

۴-اشتریته بدرهمٍ فصاعداً «فذهب الثمن صاعدا» ترکیب : اشتریته فعل فاعل و مفعول ،بدرهم جار ومجرور ، فاء عطف ،صاعدا حال ، عامل محذوف .

(در حال زیادتی تدریجی مراداست)

۵ -تصدّقتُ بدینارٍ فسافلاً «ذهب المتصدق به سافلا» ترکیب : تصدقت فعل ضمیر فاعل، بدینارجار ومجرور ،فاء عطف ، سافلاحال عامل محذوف .

(درحال نقصان تدریجی مراداست)

۶ - هنیئاً لك «ثبت لك الخیر هنیئا» ترکیب : هنیئا حال . عامل محذوف لك جارومجرور . درمورداخیر برای حذف عامل حال دلیلی نیست فقط باید بگوئیم حذف آن سماعی است .

بنابراین مطابق امثله فوق و آنچه تذکرداده شده عامل حال حذفش در شش مورد واجب است .

• وعامل الحال بها قدا کدا   فی نحولاتعث فی الارض مفسداً
وان تؤکد جملة فمضمر   عاملها و لفظها یؤخر

درشش موردمذکور درمتن عامل حال وجوباً حذف میشود بایدتوجه داشت اگرقرینه معنوی یا لفظی درکار باشد جایز است عامل حال راحذف نمود ،مثلادراین جمله «تسافرراشداً» میتوان فقط بذکر حال اکتفاکردو گفت « راشداً» البته درحالیکه به بینیم کسی تهیه سفرمی بیند .

وهم چنین دراین جمله « کیف جئت الی المدرسة» جواب بگوید «راجلا» (درحال پیاده) درواقع تنها بذکر حال اکتفا شود .

۱ - دروقتی که حال خبر واقع شود ۲ - دروقتی که حال مؤکد مضمون جمله باشد ۳ - درمقام سرزنش باشد ٤ زیادتی تدریجی مرادباشد ٥ نقصان تدریجی مراد باشد ٦ - سماعی است .

اقسام حال و ارتباط آن باذی الحال

درمقدمه‌مبحث مبتداوخبر جمله‌را تقسیم کردیم به‌سه‌قسمت ۱ - جمله اسمیه ۲ - جمله فعلیه ۳ - شبه جمله(ظرف‌وجارومجرور)هرسه نوع جمله‌میتوانند حال واقع شوند الاانیکه بایدتوجه داشت دروقتی که‌جمله کاملی حال واقع شدارتباط آن‌باذی الحال یاباید باواوباشد یا باضمیر .

این‌واوهمان‌واو حالیه است که در ضمن بیان واوها بآن اشاره شده باین واو واوابتداء هم گفته‌میشودبرای تشخیص آن گفته اند: اگروقوع «اذ» بجای واو سازش داشت آن‌واو واو حالیه است .

تذکر- جمله حالیه بایدجمله خبریه ودارای حرف استقبال‌نباشد ودرمواری واجب‌است رابط واوباشد ودرمواردی ضمیر ودر مواردی از هر دو استفاده میشود ضمن‌مثال باین موضوعات اشاره میشود .

نمونه‌های دیگری‌ازحال باذکرمثال

۱- جاءَزیدٌراکباًضاحکاً (حال متعدداست)

ترکیب : «جاء فعل زیدفاعل،راکبا حال ، ضاحکاحال »

۲- اُخِذَالحِصنُ مُهدَماً (حال ازنایب فاعل آمده)

ترکیب : «اخذ فعل‌مجهول،الحصن نایب‌فاعل ،مهدما حال ، »

۳- زیدٌفِی‌الرَّخاءِ شُجاعٌ (جار ومجرور حال‌واقع شده)

ترکیب :«زیدمبتدا،فی الرخاء جارومجروروحال،شجاع خبر برای‌مبتدا»

۴ - زیدٌ عِندَالشِّدَّةِجبانٌ (ظرف حال‌واقع شده)

ترکیب : «زید مبتدا،عندالشدةمضاف ومضاف‌الیه حال ،جبان‌خبر»

۵-سافرَ الحبیبُ و القمرُ بدرٌ (حال جمله اسمیه است مرتبط باواو)

ترکیب: «سافر فعل، الحبیب فاعل، واو حالیه، القمر مبتدا، بدر خبر جمله حال»

۶-وقفَ الخطیبُ یدُهُ علی المنبرِ (حال جمله اسمیه است مرتبط بضمیر)

ترکیب: «وقف فعل الخطیب فاعل، یده مضاف ومضاف الیه مبتدا، علی المنبر جار و مجرور خبر، جمله حال»

۷- ذهبتَ مِن هُنا وقلمُکَ فی یدِکَ (حال جمله اسمیه رابط ضمیر باواو)

ترکیب: ذهبت فعل ضمیر فاعل، من هنا جار ومجرور، واو حالیه قلمک مضاف ومضاف الیه مبتدا، فی ید جار ومجرور کاف مضاف الیه خبر»

۸- مررتُ بزیدٍ یعاتبُ ابنَه (حال جمله فعلیه مضارع رابط ضمیر)

ترکیب: مررت فعل ضمیر فاعل، بزید جار و مجرور مفعول، یعاتب فعل ضمیر فاعل، ابنه مضاف ومضاف الیه مفعول، جمله درمحل نصب حال از زید،»

۹ -زحفَ الجیشُ و لم یطلعِ الفجرُ (جمله فعلیه رابط واو)

ترکیب: «زحف فعل الجیش فاعل، واو حالیه، لم جازمه، یطلع فعل، الفجر فاعل جمله، حال»،

۱۰-هذا رجلٌ یعِظُ ولایعملُ (حال مضارع منفی رابط واووضمیر)

ترکیب: «هذا مبتدا، رجل خبر، یعظ فعل ضمیر فاعل صفت، واو حالیه لانافیه، یعمل فعل ضمیر فاعل، جمله حال.»

۱۱- رکبَ زیدٌ وقد تقلّدَ سیفَه (حال جمله ماضویه رابط واووقد)

ترکیب: «رکب فعل زید فاعل، واو حالیه، قد تحقیقیه تقلد فعل، سیف فاعل، ها مضاف الیه، جمله حال»،

۲۱ -اَقبلتِ الفرسانُ وقدلاحَ الصّباحُ (جمله فعلیه ماضویه چون ضمیر ندارد

رابط حتما باید واو وقد باشد)

ترکیب: «اقبلت فعل،الفرسان فاعل، واوحالیه قدتحقیقیه، لاح فعل،الصباح فاعل، جمله‌حال»،

۱۳ - سَرَّنِي قُدُومُکَ سالِماً (حال ازمضاف الیه جایزنیست اکن چون «ك»درحقیقت فاعل است مانعی ندارد)

ترکیب: «سر فعل نون و قایه یاء مفعول، قدوم فاعل، کاف مضاف الیه، سالماً حال،»

۱۴ - جائَنِي مُسْرِعاً رَجُلٌ (چون ذی‌الحال نکره است حال وجوباً مقدم‌شده)

ترکیب، «جاء فعل نون وقایه یاء مفعول، مسرعاً حال، رجل فاعل»،

۱۵ - جاءَ راکِباً سَعِیدٌ (ذی‌الحال با اینکه معرفه است حال مقدم شده‌چون‌فعل جاء فعل‌متصرفی‌است)

ترکیب: «جاء فعل،راکباً حال، سعید فاعل،»

۱۶- مَا جاءَ راکِباً اِلّا سَعِیدٌ (حال‌مقدم‌شده‌چون ذی‌الحال‌محصوراست)

ترکیب:«ما نافیه جاءفعل،راکباً حال،الاداة حصر، سعید فاعل،»

۱۷ - مَا اَحْسَنَ زَیْداً مُقْبِلاً (عامل‌حال چون‌جامد و شباهت بفعل ندارد حال‌حتماً باید مؤخراً ذکر شود)

ترکیب: «ماتعجبیه مبتدا، احسن فعل‌تعجب، زیدا مفعول به، مقبلا حال، جمله خبر،»

۱۸ - کَیْفَ جاءَ اَخُوكَ (کیف‌چون‌حال است‌وصدارت داردمقدم‌شده)

ترکیب:«کیف‌اسم‌استفهام‌محلاًمنصوب‌حال، جاءفعل،اخوك‌مضاف ومضاف‌الیه فاعل،»

۱۹ - لَقِيتُ هِنداً راكِبَةً ماشِياً (چون قرینه هست راكبة حال است از هند و ماشیاً ازفاعل لقیت)

ترکیب : « لقیت فعل ضمیر فاعل ، هندا مفعول ، راکبة حال از هند ، ماشیاً حال ازفاعل لقیت ،)

۲۰ - لَقِيتُ خالداً مُصْعِداً مُنْحَدِراً (مصعدا حال است برای خالد - منحد را برای ضمیر لقیت ،)

ترکیب : «لقیت فعل ضمیر فاعل، خالدا مفعول، مصعدا حال ازخالد، منحدرا حال از ضمیر لقیت ،»

شواهدی چند از آیات

مثال ترکیب توضیح

۱ - وَالسَّلامُ عَلَيَّ يَومَ وُلِدْتُ وَيَومَ اَمُوتُ وَيَومَ اُبْعَثُ حَيّاً $\frac{۳۳}{۱۹}$ ترکیب :

«واو عطف، السلام مبتدا ، علی جار ومجرور، یوم ظرف، ولدت فعل مجهول ضمیر نایب فاعل ، واو عطف ، یوم مفعول فیه ، (ظرف) اموت فعل ضمیر فاعل ، واو عطف، یوم ظرف، ابعث فعل مجهول ضمیر نایب فاعل ، حیاً حال، جمله در محل رفع خبر برای مبتدا »

توضیح : (حیاً حالی است که تأکید میکند ابعث را که عامل آن است)

۲ - فَاذْكُرُوا آلاءَ اللّهِ وَلا تَعْثَوْا فِي الاَرْضِ مُفْسِدِينَ $\frac{۷۴}{۷}$ ترکیب: « فاء حرف عطف ، اذکروا فعل ضمیر فاعل، آلاء مفعول مضاف الله مضاف الیه، واو عطف، لاء نهی، تعثوا فعل ضمیر فاعل، فی الارض جار ومجرور ومفسدین حال ، »

توضیح (مفسدین نیز مانند جمله اول است تاکید میکند لاتعثوا را که عامل آنست - لاتعثوا لاتفسدوا)

۳ - وَاَرْسَلْناكَ لِلنّاسِ رَسُولاً وَكَفى بِاللّهِ شَهِيداً $\frac{۷۹}{۴}$ ترکیب: «واو عطف ارسلنا

فعل ضمیر فاعل، کاف مفعول، للناس جار و مجرور، رسولا حال، واو عطف، کفی فعل باء زائده الله لفظاً مجرور محلا مرفوع فاعل، شهیدا تمیز»

توضیح : (رسولا در این جمله نیز تأکید میکند فعل ارسلنا را که عامل آن است)

۴ - انا انزلناه قرآنا عربیا لعلکم تعقلون $\frac{۲}{۱۲}$ ترکیب : «ان از حروف مشبهة بالفعل ، نا اسم ان، انزلناه فعل و فاعل و مفعول ، قرانا حال ، عربیا صفت، جمله خبر، لعل از حروف مشبهة بالفعل ، کم اسم لعل، تعقلون فعل و فاعل خبر لعل ،»

توضیح) حال قاعدة میبایستی وصف باشد قرآن مصدر است باید آن را تأویل نمود عربیا را میتوان به تعبیری صفت برای قرآن دانست و به تعبیری حال)

۵ - و بشرناه باسحق نبیا من الصالحین $\frac{۱۱۲}{۳۷}$ ترکیب : «واو عطف، بشرناه فعل ضمیر فاعل ها مفعول، باسحق جار و مجرور، نبیاً حال، من الصالحین جار و مجرور ،»

توضیح - (نبیا حال است از اسحق و میتوان من الصالحین را نیز حال گرفت باین معنی حال کونه من الصالحین - اسحق غیر منصرف است محلا مجرور است به باء (سبب علمیت و عجمه است)

۶ - و انکم لتمرون علیهم مصبحین و باللیل $\frac{۱۳۷}{۳۷}$ ترکیب: «واو عطف ، ان از حروف مشبهة بالفعل ، کم اسم ان، لام تأکید ، تمرون فعل فاعل ، علیهم جار و مجرور ، مصبحین حال، واو عطف باللیل جار و مجرور»

توضیح (مصبحین حال است از فاعل لتمرون و باللیل را نیز میتوان معطوفاً بر مصبحین حال گرفت و به ممسین تعبیر کرد در واقع جمله دارای دو حال باشد)

۷- کیف تکفرون بالله و کنتم امواتا فاحیاکم $\frac{۲۸}{۲}$ ترکیب: «کیف حال، تکفرون فعل ضمیر فاعل ، بالله جار و مجرور ، واو حالیه ، کنتم از افعال

ناقصه ضمیر اسم آن امواتاً خبر آن ، فاء حرف عطف ، احیا فعل ضمیر فاعل ، کم مفعول ،»

توضیح (کیف استخبار است که متضمن معنای تعجب و انکار باین معنی «اخبرونی علی ای حال تکفرون» واو حالیه و جمله بعد از آن حال است (جمله ایست ماضویه و برای شایستگی حال واقع شدن احتیاج بقد نیست)

۸ - فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَأَنَّى يُبْصِرُونَ $\frac{٦٦}{٣٦}$ ترکیب «فاء عطف، استبقوا فعل ضمیر فاعل ، الصراط مفعول ، فاء عطف ، انی بمعنی کیف حال ، یبصرون فعل ضمیر فاعل »

توضیح (راجع به کلمه انی قبلا در پاورقی اشاره شده است در صورتی که بمعنای کیف باشد در ترکیب حال است)

۹ - فَرَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفاً $\frac{٨٦}{٢٠}$ ترکیب : «فاء حرف عطف ، رجع فعل موسی عليه السلام فاعل ، الی قوم جار و مجرور مضاف ، ها مضاف الیه ، عضبان حال ، اسفاً حال »

توضیح (در این جمله حال مکرر است عضبان از نظر تجزیه وصف است بمعنی شدید الغضب - واسفاً مصدر بمعنی متلهفاً - بنابراین حال دوم چون مصدر است مؤول میشود)

۱۰ - وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبَيْنِ $\frac{٣٣}{١٤}$ ترکیب : « واو عطف ، سخر فعل ضمیر فاعل ، لکم جار و مجرور ، الشمس مفعول ، واو عطف ، القمر عطف به شمس ، دائبین حال از دو مفعول »

توضیح - (دائبین تثنیه است و حال است از دو مفعول بمعنی اینکه مستمرند بر دأب و عادت خود در سیر و حرکت)

۱۱ - هَذَا بَعْلِي شَيْخاً $\frac{٧٢}{١١}$ ترکیب : «هذا مبتدا ، بعلی مضاف و مضاف الیه خبر ، شیخاً حال»

توضیح (بعل جمع آن بعول - بعال و بعوله آمده است شوهر وزن را گویند درمورد شوهر بعل و درمورد زن بعله گفته میشود دراین جمله ذی الحال بعل است وعامل حال نیز معنوی است در وقتیکه عامل معنوی باشد مقدم شدن حال صحیح نیست)

۱۲ - فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ أَمْراً مِنْ عِنْدِنَا $\frac{۴}{۴۴}$ ترکیب: «فیها جار و مجرور ، یفرق فعل مجهول، کل نایب فاعل مضاف اضافه بامر امر مضاف الیه، حکیم صفت برای امر ، امراً حال ، من عند جار ومجرور نا مضاف الیه »

توضیح (ذی الحال باید معرفه باشد الااینکه درسه مورد جایز است نکره باشد ۱ـ نکره مخصص شود به وصف یا با ضافه چنانکه دراین مثال به وصف حکیم ذی الحال مخصص شده است یا مانند این مثال «مررت برجل ظریف قائماً» که نکره موصوفه (رجل) ذی الحال واقع شده ۲ ـ اینکه نکره مخصص شود به اضافه «نظرت الی جاریة رجل مختالة» (مختالة حال است ازجاریه که اضافه شده است به نکره) ۳ ـ اینکه ذی الحال را نفی یا شبه نفی جلو واقع شود «قلما جائنی رجل راکباً» (قبلا گفتیم اگر ذی الحال نکره باشد حال وجوباً مقدم است.)

۱۳ - وَ مَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا وَ لَهَا كِتَابٌ مَعْلُومٌ $\frac{۴}{۱۵}$ ترکیب: «واو عطف مانافیه ، اهلکنا فعل ضمیر فاعل ، من قریه جار ومجرور ، الاازاداة حصر ، واو حالیه ، لها جار ومجرور خبر مقدم ، کتاب مبتدای مؤخر ، معلوم صفت ، »

توضیح - (جمله حالیه که بعدازواوحالیه ذکر شده حال است برای قریه یعنی ذی الحال قریه است درهمین بالااشاره کردیم اگر ذی الحال نکره ومسبوق به حرف نفی شدمیتواند دارای حال باشد)

۱۴ - إِلَى اللهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ $\frac{۱۰۵}{۵}$ ترکیب: «

الی الله جار ومجرور خبر مقدم ، مرجعکم مضاف ومضاف الیه مبتدای
مؤخر ، جمیعاً حال، فاء عطف ، ینبأ فعل ضمیر فاعل کم مفعول ، بما
جار ومجرور ، کنتم ازافعال ناقصه ، ضمیر اسم آن ، تعملون فعل
ضمیر فاعل ، خبر برای کنتم ،»

توضیح - (آوردن حال برای مضاف الیه جایز نیست مگر اینکه مضاف از کلماتی باشد که بتواند درحال عمل کند باین معنی از اسمائی باشد که معناً ازلحاظ عمل مشابه بافعل هستند مانند: مصدر - اسم فاعل - صفت مشبهه وسایر اسمائیکه شبیه فعل هستند، درجمله فوق مرجع مصدر است اضافه شده به کم که درحقیقت فاعل خود آن است بنابراین ازضمیر کم که مضاف الیه واقع شده چون معناً فاعل است حال آمده است .

۱۵ - وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْوَانًا ۴۷/۱۵ ترکیب : « واو عطف ، نزعنا فعل ضمیر فاعل نامفعول ، فی صدور جار ومجرور ، هم مضاف الیه ، من غل جار ومجرور ، اخوانا حال ، »

توضیح - (اگر مضاف جزئی از مضاف الیه باشد برای این نوع مضاف الیه هم حال میتوان آورد - صدور درجمله فوق جزئی ازمضاف الیه است لذا اخواناً از آن حال آمده است (اخواناً درتقدیر چنین است : (وهم یکونون اخواناً)

۱۶ ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنِ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا ۱۲۳/۱۶ ترکیب : «ثم عطف ، اوحینا فعل ضمیر فاعل ، الیک جار ومجرور، ان مفسره، اتبع فعل ضمیر فاعل، ملة مفعول ،مضاف، ابراهیم مضاف الیه، حنیفاً حال ازابراهیم، »

توضیح (اگر مضاف مثل جزء مضاف الیه باشد «ملة مثل جزء از ابراهیم است » البة ازجهة صحة استغنا مضاف الیه ازمضاف میتوان ازاین نوع مضاف الیه حال آورد - حنیفاً حال از ابراهیم است درصورتیکه مضاف الیه واقع شده (درواقع آیه ۱۵ مضاف جزئی ازمضاف الیه بوده ودراین آیه مضاف مثل جزء است)

۱۷ - أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا ۱۲/۴۹ ترکیب: «همزه استفهام ، یحب فعل احد فاعل ، کم مفعول ، ان ناصبه ، یأکل فعل ضمیر فاعل ،

لحم مفعول، مضاف اضافه به اخ، اخ اضافه به ها، ها مضاف الیه، میتاً حال، جمله ان یأکل تأویل بمصدر محلا منصوب مفعول برای یحب»

توضیح (دراین جمله ذی الحال نکره است و بواسطه اضافه کسب تعریف کرده ودرعین حال مضاف الیه است محلا برای مصدر اکل (ایحب احدکم اکل لحم اخیه) از آنجائیکه مضاف بعض ازمضاف الیه است (مانند جمله ۱۵) جایز است دارای حال باشد)

۱۸ الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم وهم الوف $\frac{۲۴۲}{۲}$ ترکیب: «همزه استفهام لم جازمه، تر فعل ضمیر فاعل، الی الذین جار و مجرور، خرجوا فعل ضمیر فاعل، من دیار جار ومجرور مضاف اضافه به هم، هم مضاف الیه، واو واو حالیه هم مبتدا الوف خبر»

توضیح (دراین آیه شریفه جمله حال واقع شده است رابط در جمله حالیه این آیه شریفه هم ضمیر است وهم واو)

۱۹ لئن اکله الذئب و نحن عصبة $\frac{۱۴}{۱۱}$ ترکیب: «لام موطئه برای قسم، ان حرف شرط، اکل فعل ها مفعول الذئب فاعل، واو حالیه، نحن مبتدا عصبة خبر،»

توضیح (دراین جمله واو بتنهائی رابط است - جواب جمله آیه بعد است «انا اذاً لخاسرون» عصبه بمعنی رجال (مردان قوی هیکل) آمده است)

۲۰ فجائها بأسنا بیاتاً اوهم قائلون $\frac{۳}{۷}$ ترکیب: «فاء عطف، جاء فعل، ها مفعول، بأس فاعل مضاف، نا مضاف الیه، بیاتا حال، واو عطف، هم مبتدا قائلون خبر، جمله حالیه هم قائلون عطف به بیاتاً،»

توضیح (مصدر بیاتاً واقع شده است درموقع حال، تأویل میشود به بائتین یعنی درحالیکه بیتوته کرده بودند واو حالیه که باید رابط باشد از جهه اجتماع دو واو حذف شده وجمله حالیه با او عطف شده است ورابط حال هم ضمیر است)

۲۱- وما یأتیهم من رسول الا به یستهزئون $\frac{۳۰}{۳۶}$ ترکیب: «واو عطف، ما نافیه

یأتی فعل،هم مفعول ، من زائده ، رسول لفظاً مجرور به من محلا مرفوع فاعل ؛ الا اداة حصر، به جار ومجرور، یستهزئون فعل ضمیر فاعل ، »

توضیح (جمله به یستهزئون حال است وچون حال بعداز الا واقع شده رابط ضمیر است)

۲۲- لِمَ تُؤْذُونَنِي وَقَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللّٰهِ إِلَيْكُمْ ۵/۶۱ ترکیب : « لام حرف جر، میم اسم استفهام، تؤذو فعل ضمیر فاعل، نون وقایه یاء مفعول ، واو حالیه ، قد تحقیقیه تعلمون فعل ضمیر فاعل ، ان از حروف مشبهة بالفعل ، یاء اسم ان ، رسول خبر ، اضافه به الله الله مضاف الیه، الیکم جار ومجرور ، جمله انی رسول الله در محل نصب مفعول برای تعلمون »

توضیح)چون جمله حالیه فعل مضارع است وبا حرف «قد» آمده است رابط واجب است واو باشد)

۲۳ - وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللّٰهِ ۸۴/۵ ترکیب : واو عطف ، ما استفهامیه مبتدا ، لنا جار و مجرور خبر ، لا نافیه ، نؤمن فعل ضمیر فاعل : بالله جار ومجرور ، »

توضیح (چون حال فعل مضارع ،ومنفی شده است به حرف لا واجب است ضمیر رابط باشد)

۲۴ - وَلَا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ ۶/۷۴ ترکیب : « لاء نهی ، تمنن فعل ضمیر فاعل ، تستکثر فعل ضمیر فاعل حال ، »

توضیح (چون فعل مضارع بدون حرف قد استعمال شده رابط وجوباً ضمیر است)

۲۵ - ذَالِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ ۲/۲ ترکیب: «ذالك مبتدا، الکتاب عطف بیان، لا نفی جنس، ریب اسم لا ؛ خبر محذوف، فیه جار مجرور حال »

توضیح (جمله لاریب فیه از جهة اینکه مؤکد مضمون جمله قبل است وحالی است تأکیدی را بطش وجوباً ضمیر است)

تمیز

عنوان مبحث مورد بحث «تمیز» در کتب نحوی کلمه «التمییز» است وتحت عنوان التمییز در مبحث منصوبات بحث تمیز شروع شده است تمیز که در اینجا عنوان این بحث قرار دارد همانطور که از مفهوم ومعنای آن پیداست اسمی است که ممیز مفهوم جمله وآشکار کننده معنای آن است: درهر جمله که تمیز وجود دارد اگر از ذکر تمیز خودداری شود در آن جمله ابهامی خواهد بود که رفع ابهام جز با ذکر تمیز نمیشود در واقع تمیز است که رفع ابهام از موضوع مذکور ماقبل خود نموده است: بنابراین در تعریف تمیز باید گفت.

فَالتَّمییز: اِسْمٌ یُذْکَرُ لِبَیانِ الْمُرادِ مِنِ اسْمٍ مُبْهَمٍ قَبْلَهُ.

تمیز چون بر دو قسم است «مفرد» و«جمله» (تمیز مفرد را تمیز ذات وجمله را تمیز نسبت هم میگویند) تعریف دیگری هم برای آن شده است:

اَلتَّمییزُ مایُبَیِّنُ اِبْهامَ ذاتٍ اَوْ اِجْمالَ نِسْبَةٍ وَحُکْمُهُ النَّصْبُ.

تمیز یابیان میکند ابهام ذاتی را ویابیان میکند اجمال نسبتی را وحکم آن درهر دو حال نصب است، مولف دیگری آنرا چنین تعریف کرده است:

اَلتَّمییزُ نَکِرَةٌ جامِدَةٌ تُزیلُ اِبْهامَ ماقَبْلَها

تمیز آن اسم نکره جامدی است که از ماقبل خود رفع ابهام میکند

۱ - لَهُ شِبْرٌ اَرْضاً

«برای او است وجبی از زمین»

۲- لَکَ قَفیزٌ بُرّاً **۳ - لَنا مَنَوانِ عَسَلاً وَتَمْراً** **۴ اِشْتَهَرَ التّاجِرُ اَمانَةً**

«برای تو است قفیزی از گندم» «برای ما است دو من از عسل وخرما» «آن تاجر مشهور شد بجهة امانتش»

درجملات فوق ارضاً - براً - عسلا - تمراً - وامانة هر پنج اسم نکره جامده بعنوان تمیز منصوب هستند الا اینکه چون جمله پنجم فعل وفاعل است امانة تمیزی است که بعنوان اجمال نسبت از تاجر رفع ابهام نموده است.

ازجهة اینکه تمیز برای بیان ماقبل خود متضمن معنای من است (همانطوریکه حال متضمن معنای فی بود) ابن مالك در تعریف تمیز میگوید :

اسْمٌ بِمَعْنَى مِنْ مُبِينٌ نَكِرَهْ ... يُنْصَبُ تَمْيِيزاً بِمَا قَدْ فَسَّرَهْ

كَشِبْرٍ أَرْضاً وَقَفِيزٍ بُرّاً ... وَمَنَوَيْنِ عَسَلاً وَتَمْراً

تمیز مفرد یا تمیز ذات

۱- ذَاكَ ذِرَاعٌ أَرْضاً

«ذاك مبتدا، ذراع خبر، ارضا تمیز»

۲- اِشْتَرَيْتُ كَيْلَيْنِ حِنْطَةً

اشتریت فعل فاعل ، کیلین مفعول
حنطة تمیز

۳- عِنْدِي مِثْقَالٌ ذَهَباً

عندی مضاف و مضاف الیه خبر مقدم،
مثقال مبتدای مؤخر، ذهبا تمیز

تمیز مفرد نوعاً دنبال اسماء ، مقادیر یعنی ممسوحات - مکیلات - موزونات ذکر میگردد درمثال اول ارضا ازذراع و درمثال دوم حنطة از کیلین و درمثال سوم ذهباً ازمثقال رفع ابهام نموده است.

حالات مختلفه تمیز مفرد

اسمی که بعداز اسماء مقادیر بعنوان تمیز ذکر میشود میتوان آنرا بچهار وجه قرائت کرد .

۱ - «بعنوان تمیز منصوباً» **عِنْدِي رَطْلٌ زَيْتاً** ترکیب :«عندی مضاف و مضاف الیه خبر مقدم، رطل مبتدای مؤخر، زیتا تمیز .

۲ - «مجروراً بسبب اضافه» **عِنْدِي رَطْلُ زَيْتٍ** ترکیب : «عندی مضاف و مضاف الیه خبر مقدم ، رطل مبتدای مؤخر مضاف، زیت مضاف الیه»

۳ - «مجروراً بسبب حرف جر» **عِنْدِي رَطْلٌ مِنْ زَيْتٍ** ترکیب :«عندی مضاف ومضاف الیه خبر مقدم ، رطل مبتدای مؤخر، من زیت جار ومجرور»

۴ - مرفوعاً بعنوان بدلیت » **عِنْدِي رَطْلٌ زَيْتٌ** ترکیب : «عندی مضاف و مضاف الیه خبر مقدم ، رطل مبتدای مؤخر، زیت بدل »

چنانچه در جمله که دال بر مقدار مضاف باشد به غیر تمیز واجب است تمیز منصوباً ذکر شود »

۱- مافی السماء قدر راحة سحاباً ۲- فلن یقبل من احدهم ملء الارض ذهباً

در جمله اول دال بر مقدار (قدر) اضافه شده است به راحة که غیر تمیز است و در جمله دوم دال بر مقدار «ملء» اضافه شده است به ارض که غیر تمیز است

والنصب بعد ما اضیف وجبا ان کان مثل ملء الارض ذهبا

تمیز جمله یا تمیز نسبت

تمیز نسبت آن تمیزی است که مفسر جمله باشد باین معنا بعد از فعل و فاعل یا بعد از فعل و فاعل و مفعول قرار گیرد و همین تمیز بدو قسمت تقسیم شده ۱ـ محول (منقول هم میگویند) ۲ ـ غیر محول (غیر منقول هم میگویند)

تمیز نسبت محول آنست که در اصل فاعل ـ مفعول یا مبتدا باشد و علامت تشخیص این موضوع این است پس از اینکه تمیز منصوب شد بتوان آنرا بعنوان فاعلیت مرفوع و یا بعنوان مفعولیت منصوب و یا اینکه مبتدا قرار داد : تمیز در جملات ذیل منقول است

۱- طابت بلادنا تربة ترکیب :«طابت فعل بلاد فاعل مضاف ،نا مضاف الیه ، تربة تمیز (اصل آنرا میتوان چنین تصور کرد) «**طابت تربة بلادنا**» ترکیب : «طابت فعل تربة فاعل ، مضاف اضافه به بلاد بلاد اضافه بنا ، نا مضاف الیه ،

۲ - حصدت الارض قمحاً ترکیب : «حصدت فعل ضمیر فاعل، ارض مفعول ، قمحاً تمیز (اصل آنرا میتوان چنین تصور کرد) «**حصدت قمح الارض** » ترکیب : «حصدت فعل ضمیر فاعل، قمح مفعول ، مضاف اضافه بارض، ارض مضاف الیه»

۳- هو اکثر منك مالاً ترکیب : «هو مبتدا ، اکثر خبر ، منك جار و مجرور ، مالا تمیز (اصل آنرا میتوان چنین تصور کرد) **ماله اکثر من مالك** ترکیب : «ماله مضاف و مضاف الیه مبتدا ، اکثر خبر، من مالك جار و مجرور کاف مضاف الیه ،»

بطوریکه‌درسه‌جمله فوق‌مشاهده‌میشودتمیز معناًفاعل(جمله‌اول)تمیز معناًمفعول (جمله‌دوم) و تمیز معناً مبتداست (جمله‌سوم) وبهمین جهة این‌نوع تمیز را تمیز منقول یاتمیز محول‌مینامند .

تمیز غیر منقول یا تمیز غیر محول

تمیز غیرمنقول آنست‌که‌نتوان آنرا بیکی ازسه‌موضوع فوق (مبتدا ـ فاعل ـ مفعول)تأویل نمود و اگر تأویل شود معنی صحیح نباشد ، درجملات ذیل‌تمیز غیر منقول‌است

۱ـ کَفیٰ بِالْمَوْتِ واعِظاً ترکیب : کفی فعل ، باءزائده ،الموت محلامرفوع فاعل ، واعظاً تمیز ، صحیح نیست گفته شود «کفی واعظ الموت » بعنوان فاعلیت مرفوع‌شود.

۲ـ لِلّٰهِ دَرُّهُ فارِساً ترکیب : «لله جارومجرورخبرمقدم ،دره‌مضاف ومضاف‌الیه مبتدای مؤخر ، فارساً تمیز ، اصطلاحی است که میتوان آنرا چنین‌معناکرد ، خدای متعال خیروبرکتش دهدچه‌سواریست «بهیچ‌وجه وصورت دیگری‌قابل تحویل‌نیست» فقط چیزی‌که هست میتوان این نوع تمیز رابمن (حرف‌جر) مجرورکرد (البته‌باید توجه داشت فارساً صفت استازرجل محذوف)

کَفیٰ بِالْمَوْتِ مِنْ واعِظٍ   لِلّٰهِ دَرُّهُ مِنْ فارِسٍ

عدد وتمیزآن

عدد نیزازکلماتی‌است‌که معدودآن بعنوان تمیز (البته‌اعداداصلی) دنبال آن ذکرمیگردد وباید توجه داشت‌عدد بدونوع‌تقسیم شده

۱ـعددصریح «انکه‌مقدارش معلوم‌باشد **۲ـعددغیرصریح** (انکه مقدارش معلوم نباشد)

عدد صریح (اصول‌عدداصلی)

عددصریح عددی‌است که دلالت برکمیت اشیاء معدوده میکندوبدو قسمت تقسیم شده‌است ۱ ـ عدداصلی ۲ ـ عددترتیبی و وصفی ـ اصول عدد اصلی دوازده

لفظ است که عبارتند از :

واحد . اثنان . ثلاثه . اربعه . خمسه . سته . سبعه . ثمانیه . تسعه . عشره . مائه . الف

این اعداد بااینکه علامت تأنیت (ة) در آخر آنها دیده میشود مع الوصف اعدادی هستند مذکر وچنانچه برای معدود مونث در نظر باشد از آنها استفاده شود باید بدون حرف تانیث «ة» باشد مثال :

خمسة رجال و خمس نسوة - الا اینکه دو لفظ اول (واحد و اثنان) با مذکر مذکر و با مؤنث مؤنث خواهند بود «**رجل واحد. امرئة واحده : رجلان اثنان . امرأتان اثنتان**»

ثَلاثَةٌ بِالتّاءِ قُلْ لِلعَشَرَةِ　　فِي عَدِّ مَا آحادُهُ مُذَكَّرَة

تقسیمات عدد اصلی

عدد اصلی بچهار قسمت تقسیم شده ۱- مفرد ازواحد تاعشره «لفظ مائه والف راجزء مفرد شمرده‌اند» ۲- مرکب ازاحد عشر تاتسعة عشر (از ۱۱ تا ۱۹) ۳ - عقود از از عشرین تاتسعین (از ۲۰ تا ۹۰) ٤ - معطوف از واحد و عشرین تاتسعه و تسعین (از ۲۱ تا ۹۹) بنابر تقسیم فوق اعداد اصلی عبارتند از :

مفرد ، مرکب ، عقود ، معطوف

همین تقسیمات فوق برای اعداد ترتیبی نیز هست الا اینکه **دو** لفظ مائه والف را جزء عقود هم شمرده‌اند.

عدد صریح (اصول عدد ترتیبی)

اعداد ترتیبی که بآنها اعداد وصفی هم گفته میشود و دلالت بر رتبه اشیاء دارند الفاظ اصلی آنها عبارتنداز :

اول ، ثان ، ثالث ، رابع ، خامس، سادس ، سابع ، ثامن، تاسع ، عاشر مئه ، الف .

اعداد وصفی که بعنوان صفت دنبال معدود ذکر میشوند، ازجهت اینکه صفت باید با موصوف مطابقت کند (بعداً درمبحث توابع خواهید دید) این اعداد اگر برای مؤنث استعمال شوند باید رعایت تذکیر و تأنیث در آنها بشود). (از ۱۱ تا ۱۹ هر دو جزء مبنی بر فتح هستند)

اَلتَّلْمِیذُ الاَوَّلُ ، اَلتِّلْمِیذَةُ الاُولٰی ، اَلْخِطابُ الْحادی عَشَرَ ، اَلْخُطْبَةُ الْحادِیَةَ عَشْرَةَ ،

فقط عشرون تاتسعون (۲۰ ـ ۳۰ ـ ٤۰ ـ ٥۰ ـ ٦۰ ـ ۷۰ ـ ۸۰ ـ ۹۰) ودو لفظ مأه والف مذکر و مؤنث در آنها یکسان است گفته میشود : المقام الثلاثین ـ المقامة الثلاثین « درواقع عقودچنانچه به‌تنهائی ذکر شوند مؤنث‌ومذکر در آنها یکسان‌است واگربا جزئی همراه باشند جزء اول‌مؤنث ومذکر میشود مثال :

هذاتسعةوتسعون (مذکر) **هذه‌تسع‌وتسعون** (مؤنث)

تذکر ـ هردوجزء اعداد مرکب(**احد عشر تاتسعة عشر**) مبنی‌برفتح‌هستند الا جزء اول **اثناعشر** که‌معرب‌است .

احکام‌تمیز دراعداد‌صریح

بنا بر آنچه گذشت اعداد وصفی دارای تمیز نخواهند بود گفتیم این اعداد بعنوان صفت دنبال‌معدود ذکر میشوند فقط تمیز مربوط باعداد اصلی‌است که اینك قواعدآن ذیلا درج‌میگردد .

تمیز اعداد از سه‌ـ الی‌ده‌جمع‌ومجروراست وازیازده‌تانودونه‌مفرد ومنصوب ـ تمیز صد وهزار هم‌مفرد ومجرور هستند ،

فِی یَدِی خَمْسَةُ کُتُبٍ

فی یدی‌جارومجرورخبرمقدم، خمسة مبتدای‌مؤخر ،کتب‌تمیز

قَرَأْتُ اَحَدَ عَشَرَ کِتاباً

قرأت فعل و فاعل،احد عشر مفعول کتاباً تمیز

کَتَبْتُ اَلْفَ صَفْحَةٍ

کتبت فعل فاعل، الف مفعول،صفحة تمیز

درجمله اول کتب جمع‌است ومجرور درجمله دوم کتاب‌مفرد است منصوب درجمله سوم‌صفحه مفرد است .

وَمَیِّزِ الْعِشْرِینَ لِلتِّسْعِینا ... بِواحِدٍ کَأَرْبَعِینَ حِینا

وَ مَیَّزُوا مُرَکَّباً بِمِثْلِ ما ... مُیِّزَ عِشْرُونَ فَسَوِّ بَیْنَهُما

عدد غیر صریح

كَمْ (چقدر) **كَأَيِّنْ** (چقدر) **كَذَا** (چنین)

کم بردوقسم است استفهامیه وخبریه : کم استفهامیه آنست که بوسیله آن بخواهیم کمیت عدد مبهمی رابطور سئوال تعیین کنیم تعداد کتابرا در نزد او نمیدانیم سئوال میکنیم : **كَمْ كِتَابًا عِنْدَهُ** (تمیز این کم مفرداست ومنصوب) کم خبریه اخبار به بسیار بودن عددی است که کمیتش مبهم است ، کتاب زیادی در دست کسی می بینیم میگوئیم **كَمْ كُتُبٍ عِنْدَهُ** (تمیزاین کم یاجمع ومجروراست یامفرد و مجرور) تمیز هردو کم رادروقتیکه قرینه در کلام باشد میتوان حذف کرد

۱- **كَمْ مَالُكَ** (استفهامیه) (کم دینارا مالك) ۲- **كَمْ نَدِمْتَ** (خبریه) (کم مرة ندمت)

حالات کم استفهامیه وخبریه در جمله

مثال	نوع وترکیب کم	توضیح
۱- **كَمْ دِرْهَمًا فِي صُرَّتِكَ**	«استفهامیه، مبتدا»	(چون دنبال آن بعنوان جارومجرور خبری ذکرشده
۲- **كَمْ كِتَابًا عِنْدَكَ**	«استفهامیه، مبتدا»	(چون دنبال ان بعنوان ظرف خبری ذکرشده
۳- **كَمْ غُلَامٍ لَكَ**	« خبریه ، مبتدا»	(درحالت رفعی کم جز مبتدا نخواهد بود پس کم مبتدا و لك خبر است)
۴- **كَمْ غُلَامٍ لَكَ ذَاهِبٌ**	« خبریه ، مبتدا»	(ذاهب خبراست لك بعنوان صفت ذکرشده)
۵- **كَمْ مَرَّةً ذَهَبْتَ**	«استفهامیه، مبتدا»	(چون دنبال ان فعل لازم ذکرشده است)
۶- **كَمْ دِرْسًا قَرَأْتَهُ**	«استفهامیه، مبتدا»	(چون فعل متعدی دنبال آن حامل ضمیر مفعولی است)
۷- **كَمْ تُفَّاحَةً أَكَلْتَ**	«استفهامیه، مفعول به»	

(چون فعل متعدی بی ضمیر دنبال آن ذکر شده است

۸- کَمْ یَوْماً هُوَ ماکِثٌ «استفهامیه، مفعول فیه»

(تمیز مفعول فیه است زماناً ، دنبال آن مبتدا وخبر)

۹- کَمْ شَهْراً صُمْتَ «استفهامیه، مفعول فیه»

(تمیز مفعول فیه است زماناً دنبال آن فعل وفاعل)

۱۰- کَمْ فَرْسَخاً سِرْتَ «استفهامیه، مفعول فیه»

(تمیز مفعول فیه است مکاناً دنبال آن فعل وفاعل)

۱۱- کَمْ جَلْسَةً جَلَسْتَ «استفهامیه، مفعول مطلق نوعی»

(تمیز مصدر است وبعد از آن فعلی از همان ریشه ذکر شده

۱۲- کَمْ ضَرْبَةً ضَرَبْتَ «استفهامیه، مفعول مطلق عددی»

(تمیز مصدر است وبعد از فعلی از همان ریشه ذکر شده

۱۳- کَمْ وَقْفَةٍ وَقَفْتَ « خبریه مفعول مطلق تأکیدی»

(تمیز مصدر است وبعد از آن فعلی از همان ریشه ذکر شده

۱۴- کَمْ یَکُونُ سَهْمُکَ «استفهامیه، خبر فعل ناقص محلا منصوب»

(چون بعد از آن فعل ناقص با اسم ذکر شده است

۱۵- بِکَمْ ابْتَعْتَ الدّارَ «استفهامیه، مجرور به حرف، تمیز محذوف»

(محلا کم مجرور است به با، حرف جر)

۱۶- غُلامَ کَمْ رَجُلٍ عَلَّمْتَ «خبریه» مجرور بسبب اضافه»

(غلام اضافه شده بکم وهردو منصوبند به علمت)

«کَأَیِّنْ»

۱- کَأَیِّنْ ۲- کَاءٍ ۳- کَیْءٍ (بروزن کَیْعٍ)۴- کَأْیٍ (بروزن کعی) ۵- کَاءٍ (بروزن کَعٍ)

کاین مرکب از کاف تشبیه (حرف جر) وای به پنج وجه خوانده میشود البته دراینجا کاف معنای تشبیه را متضمن نیست ومتعلقی هم نداردو درواقع زائد وغیر متعلق به چیزی است ولی درعین حال عامل هست وبمعنای کم خبریه آمده است وغالباً تمیز آن بامن(حرف جر)مجرورمیشود اگر مجرورنباشدمنصوباً ذکر میگردد وممکن است

درموضع رفع وموضع نصب هم‌قرار گیرد .

كَأَيِّ اَتَانِي رَجُلًا «کای مبتدا، اتانی فعل فاعل مفعول، رجلا تمیز»
«چه بسیار آمده‌است مرا مردانی»

كَأَيِّ رَجُلًا رَأَيْتَ «کای مفعول محلا منصوب، رجلا تمیز، رأیت فعل فاعل»
«چه بسیار مردانی دیده‌ام‌من»

۱- **وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ اَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ** $\frac{۴۵}{۲۲}$ ترکیب : «واوعطف، کاین مبتدا محلا مرفوع، من قریة جارومجرور تمیز، اهلکناها فعل فاعل مفعول واوحالیه ، هي مبتدا ، ظالمة خبر ، »

۲ - **وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ** $\frac{۱۴۶}{۳}$ ترکیب :« واوعطف، کاین، مبتدا، من نبی جارومجرور تمیز قاتل فعل ، معه ظرف مضاف ها مضاف الیه، ربیون فاعل ، کثیر صفت ، »

۳ - **وَكَأَيِّنْ مِنْ دَابَّةٍ لَاتَحْمِلُ رِزْقَهَا اللهُ يَرْزُقُهَا وَاِيَّاكُمْ** $\frac{۱۰}{۲۹}$ ترکیب : « واوعطف، کاین مبتدا ، من دابة جارومجرور تمیز، لاتحمل فعل ضمیر فاعل ، رزقها مضاف ومضاف الیه مفعول ، الله مبتدا ، یرزقها فعل وفاعل مفعول، واوعطف ، ایاکم معطوف ،»

۴- **وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ** $\frac{۱۰۵}{۱۲}$ ترکیب : « واوعطف ، کاین مبتدا ، من آیة جارو مجرور تمیز ، فی السموات جارومجرور ،والارض معطوف ، یمرون فعل ضمیر فاعل ، علیها جارومجرور ، واوعطف،هم مبتدا ، عنها جار ومجرور ، معرضون خبر ، »

«كَذَا»

کذاتمیزش مفردومنصوب ، ممکن است کنایه ازفعل یاحدیث ویاعدد مبهمی باشدوآنرامعنی میکنیم «چقدرها»وغالباً باواو (مکرراً) ذکرمیگردد .

جَائَنِي كَذَا وَكَذَا رَجُلًا (کنایه‌ازعدد) **قُلْتُ كَذَا وَكَذَا حَدِيثًا** کنایه‌ازجمله

كَكَمْ كَأَيٍ وَكَذا وَيَنْتَصِبُ   تَمْييزُ ذَيْنِ أَوْبِهِ صِلْ مِنْ تُصِبْ

برای کنایه ازجمله ازدولفظ كَيْتَ وَذَيْتَ (مکررا) نیزاستفاده میشود :

«قَالَ فُلانٌ كَيْتَ وَكَيْتَ وَفَعَلَ ذَيْتَ وَذَيْتَ»

فرق تمیز باحال

ازچند جهت بین حال وتمیز اختلاف هست که باتوجه بآن اختلافات یکی را میتوان ازدیگری تمیزوتشخیص داد بمنظور آشنائی ومقایسه بین این دواسم منصوب موارد اختلاف بشرح زیر تعیین میگردد .

١ ـ درمبحث حال دیدیم تمام اقسام جمله (فعلیه ـ اسمیه ـ شبه جمله) حال واقع شدند ولی تمیز درهمه جااسم مفرد بود .

٢ ـ حال مبین ومفسر هیئت ذی الحال درصورتیکه تمیز مفسر ومبین ذوات است

٣ ـ حال امکان داشت بطورمتعدد ذکر شود تمیز تنها مفرد و امکان ندارد متعدد باشد .

٤ ـ حال بر ذی الحال مقدم میشود (البته درمواردی خاص) تمیز درهیچ حال مقدم نمیگردد (تمیز مقدم درشعر بندرت دیده میشود)

٥ ـ حال بایدمشتق باشد (حتی اگرجامدمیبودمؤول به مشتق میشد) درصورتیکه تمیز بایدجامد باشد .

٦ ـ حال مؤکداست عاملرا درصورتیکه تمیزمبین .

نباید ازنظر دور داشت که این دواسم ازجهاتی باهم یکسان هستند ١ ـ هر دونکره هستند ٢ ـ هردو منصوب هستند ٣ ـ هر دورافع ابهامند ٤ ـ هردوفضله در کلامند.
(مفاعیل خمسه حال مستثنی وتمیز رافضلات مینامند ـ فضله آنست که عمده در کلام نباشد)

أَتَهْجُرُ لَيْلَى بِالْفِراقِ حَبِيبَها   وَما كانَ نَفْساً بِالْفِراقِ تَطِيبُ

همزه استفهام (انکاری) تهجرفعل لیلی فاعل ، بالفراق جارومجرور ، حبیبها مضاف الیه ومضاف اضافه بهها ، هامضاف الیه ، واو حالیه ، مانافیه ، کان زائده ، نفساً

تمیز، بالفراق جارومجرور، تطیب فعل‌ضمیر فاعل، (تمیز مقدم‌شده‌است)

(لیلی را سزاوار نیست که‌ازمحبوب خوددوری‌جویدزیرا ازدوری وجدائی‌فرح وانبساطی حاصل‌نیست)

نمونه های دیگری از تمیز

١ - السَّنَةُ اثْنا عشرَ شهْراً ترکیب: «السنة مبتدا، اثنا عشرخبر، شهراً تمیز،»

٢ - قطعْتُ احدَعشرَغُصْناً ترکیب: «قطعت‌فعل‌ضمیر فاعل، احد عشر مفعول، غصناً تمیز،»(١)

٣- غرسْتُ فِی الْحَقْلِ عشرِینَ نَخْلَةً ترکیب: «غرست فعل ضمیر فاعل، فی الحقل جارومجرور، عشرین مفعول، نخلة تمیز»

٤ - قرأْتُ من الْکتابِ خَمْسِینَ صَفْحَةً ترکیب: «قرائت فعل ضمیر فاعل، من الکتاب جارومجرور، خمسین‌مفعول، صفحة تمیز»

٥ - اشْتریْتُ ثمانِینَ برتقالةً ترکیب: «اشتریت فعل‌ضمیر فاعل، ثمانین مفعول، برتقالة‌تمیز» (٢)

٦- فِی الْحدِیقةِ ثمانُونَ شجرةً مِنَ الْمِشْمِشِ ترکیب: «فی‌الحدیقة جارومجرور خبرمقدم، ثمانون‌مبتدای‌مؤخر، شجرة‌تمیز، من‌المشمش‌جار ومجرور» (٣)

٧ - اخذْتُ خمْساً وعشْرِینَ ورْدَةً ترکیب: «اخذت‌فعل‌ضمیر فاعل، خمساً‌مفعول، واوعطف، عشرین معطوف، وردة تمیز»

٨ - باعَ التّاجِرُ تِسْعِینَ اردبّاً مِنَ الذُّرَةِ ترکیب: «باع‌فعل التاجرفاعل، تسعین مفعول، اردباً تمیز، من‌الذرة جارومجرور» (٤)

٩- لِلّٰهِ دَرُّهُ بطلاً. لِلّٰهِ دَرُّهُ مِنْ بَطَلٍ ترکیب: «للّٰه‌جار ومجرور خبر مقدم،

(١) غصن-جمع آن غصون -اغصان‌وغصنه بمعنای شاخه-(٢) برتقال‌درلغت برتقان‌هم ضبط‌شده-
(٣) مشمش - زردالو (٤) اردب ٢٤صاع.

دره مضاف ومضاف الیه مبتدای مؤخر، بطلاً تمیز، من بطل جار ومجرور »

۱۰ - هُوَ اَعلاهُم شاناً وَ اَکثَرهُم مالاً ترکیب: «هو مبتدا، اعلی خبر مضاف، هم مضاف الیه، شاناً تمیز، واو، عطف، اکثرهم مضاف ومضاف الیه خبر، مالاً تمیز»

۱۱ - کَفی بِاللهِ عالِماً ترکیب: «کفی فعل باء زائده، الله لفظاً مجرور به باء محلا مرفوع فاعل، عالماً تمیز»

۱۲ - قالَ اللهُ عَزَّ مِن قائِلٍ ترکیب: «قال فعل الله فاعل، عز فعل ضمیر فاعل، من قائل جار ومجرور تمیز، «من بیانی است»

شواهدی چند از آیات درمورد تمیز

۱- فَمَن یَعمَل مِثقالَ ذَرَّةٍ خَیراً یَرَه $\frac{۸}{۹۹}$ ترکیب: «فاء عطف، من شرطیه محلا مرفوع مبتدا، یعمل فعل ضمیر فاعل خبر، مثقال مفعول مضاف ذرة مضاف الیه، خیراً تمیز، یره فعل وفاعل مفعول،»

توضیح (دراین آیه دال برمقدار یعنی مثقال اضافه شده است بذرة که غیر تمیز است خیراً باید منصوب باشد)

۲ - وَ کَم مِن قَریَةٍ اَهلَکناها $\frac{۴}{۷}$ ترکیب: «واو عطف، کم خبریه مبتدا، من قریه جار ومجرور تمیز، اهلکناها فعل وفاعل ومفعول خبر برای کم»

توضیح - (کم خبریه تمیزش با من مجرور شده وچون فعل بعد حامل ضمیر است لذا کم مبتدا است)

۳ - وَ کَم اَهلَکنا مِن قَریَةٍ بَطِرَت مَعیشَتَها $\frac{۵۸}{۲۷}$ ترکیب: « واو عطف؛ کم خبریه، محلا منصوب مفعول، اهلکنا فعل ضمیر فاعل، من قریة جار ومجرور در محل نصب تمیز کم، بطرت فعل ضمیر فاعل، معیشت منصوب بنزع خافض مضاف، ها مضاف الیه»

توضیح - (کم خبریه است ومیبایستی تمیز آن مجرور باشد- گفته شد تمیز در محل نصب است علت اینست وقتی تمیز کم خبریه از ممیزش جدا شود وکلمه

فاصله واقع شود مانند کم استفهامیه تمیز آن منصوب خواهد بود . « در معیشت فی درتقدیر است »)

۴ - وَسَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُوماً $\frac{۷}{۶۹}$ ترکیب :«واوعطف، سخر فعل‌ضمیرفاعل ، هامفعول ، علیهم جارومجرور . سبع نایب مناب‌مفعول‌فیه، (ظرف) لیال تمیز ، واوعطف ، ثمانیة‌ظرف (نایب مناب‌ظرف)ایام‌تمیز،حسوماً مفعول‌مطلق .برای‌تحسمهم محذوف، (حسوماً بمعنای متتابعة - دنبال‌هم)»

توضیح - (گفته‌شدتمیزازسه تاده‌جمع‌است ومجرور بنابرهمین قاعده لیال وایام جمعند ومجرور درمبحث مفعول‌فیه گفته‌شد که‌مفعول فیه واقعی‌در اینگونه موارد همان تمیزی‌است که‌دنبال اعداد ذکرمیشود)

۵ - فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَاماً $\frac{۱۴}{۲۹}$ ترکیب : «فاء عطف،لبث‌فعل ضمیرفاعل، فیهم‌جارومجرور، الف‌نایب‌مناب‌مفعول‌فیه ، سنه‌تمیز، الااستثنی‌خمسین مستثنی، عاماًتمیز ، »

توضیح - (گفته‌شدتمیز هزار مفرداست ومجرور، وتمیز اعداد از یازده تانودونه مفرداست ومنصوب)

۶ - انّی رَأَیْتُ احدعشر کَوْکَباً $\frac{۴}{۱۲}$ ترکیب : «ان ازحروف مشبهة بالفعل یاء اسم ان ، رأیت فعل ضمیرفاعل ، احدعشر مفعول ،کوکباتمیز، جمله‌محلا مرفوع خبر برای‌ان ، »

توضیح - (گفتیم اعداد مرکب هر دوجزء مبنی برفتح هستند بنابراین نصب احدعشر نه ازجهت این‌است که‌دنبال فعل‌رأیت واقع‌شده - تمیزاشاره شداز ۱۱ تا ۹۹ مفرداست ومنصوب (کوکباً مفرداست ومنصوب)

۷ - إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً $\frac{۲۳}{۳۸}$ ترکیب :«ان‌ازحروف مشبهة بالفعل،هذااسم‌ان،اخی‌مضاف‌ومضاف‌الیه‌خبر ان،له‌جارومجرورخبر مقدم، تسع‌مبتدای‌مؤخر ، واوعطف ؛ تسعون‌معطوف ،نعجة تمیز،»

توضیح (شاهدبرای اعداد معطوف است که تمیز آنها هم مانند اعدادمرکب مفرداست ومنصوب)

۸- ولبثوا في كهفهم ثلاث ماة سنين وازدادوا تسعاً ۲۵/۱۸ ترکیب : «واو عطف، لبثوا فعل ضمیر فاعل ، فی کهف جار ومجرور ومضاف ، اضافه به هم، هم مضاف الیه، ثلاث ماه نایب مناب مفعول فیه، سنین بدل، یا عطف بیان از ثلاث ماه ؛ واو عطف ، ازدادو فعل ضمیر فاعل ، تسعاً مفعول»

توضیح - (درمورد کلمه سنین ازجهت اینکه بطور جمع ذکر شده درترکیب آن نظرهای مختلفی میتوان داد ۱- گفته شده بدل یا عطف بیان باشد از ثلاث ماه ۲ - مضاف الیه باشد از اضافه ثلاث ماه بسوی آن ،)

۹ - كم تركوا من جنات وعيون ۲۵/۴۴ ترکیب : « کم خبریه محلا منصوب صفت برای موصوف محذوف « (شیئاً کثیراً ترکوا) ترکوا فعل ضمیر فاعل ، من جنات جار ومجرور، وعیون عطف به جنات ، تمیز کم»

توضیح - (چون فعل ترکوا متعدی است و به ضمیری هم مشغول نیست لذا کم منصوب است بعنوان صفت مفعول محذوف ترکوا - معطوف این تمیز یعنی جنات در آیه شریفه زیاداست «وزروع ومقام کریم ونعمة کانوا فیها فاکهین »)

۱۰- ربنا وسعت كل شيء رحمة وعلماً ۷/۴۰ ترکیب : «رب منادا برای حرف ندای محذوف «یا» اضافه به نا ، نا مضاف الیه، وسعت فعل ضمیر فاعل کل مفعول، مضاف، شیء مضاف الیه، رحمة تمیز، واو عطف، علماً تمیز ،»

توضیح - (دراین آیه شریفه دوتمیز ذکر شده است)

۱۱- وفجرنا الارض عيوناً فالتقى الماء على امر قد قدر ۱۲/۵۴ ترکیب :«واو عطف، فجرنا فعل ضمیر فاعل، الارض مفعول، عیوناً تمیز، فاء عطف ، التقی فعل، الماء فاعل، علی امر جار ومجرور، محلا منصوب حال، قد تحقیقیه ، قدر فعل مجهول، ضمیر نایب مفعول ، »

توضیح (درمورد تمیز عیوناً میتوان آنرا منصوب خواند بکندن حرف جر با، « بعیون» ومیتوان آنرا حال دانست)

۱۲- قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالاً $\frac{۱۰۳}{۹۸}$ ترکیب قل فعل ضمیر فاعل، هل استفهام نُنبّئُ فعل ضمیر فاعل کم مفعول، بالاخسرین جار و مجرور، اعمالاً تمیز)

توضیح - (تمیزی که بعد از افعل التفضیل ذکر شود از نوع تمیز نسبت است بنابر این اعمالا تمیز نسبت است)

۱۳- أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَاماً وَأَحْسَنُ نَدِيّاً $\frac{۷۳}{۱۹}$ ترکیب «ای استفهامیه مبتدا مضاف اضافه به الفریقین، الفریقین مضاف الیه، خیر خبر، مقاماً تمیز، واو عطف، احسن عطف به خیر، ندیاً تمیز ،»

توضیح - (دراین آیه شریفه دو تمیز برای دو افعل التفضیل آمده است ۱- خیر (اخیر) ۲ - احسن ندی بمعنای مجلس)

۱۴ هُمْ أَحْسَنُ أَثَاثاً وَرِئْياً $\frac{۷۴}{۱۹}$ ترکیب : « هم مبتدا ، احسن خبر، اثا ثاً، تمیز، واو عطف، رئیاً عطف به اثاثاً »

توضیح (اثاثاً دراین آیه شریفه تمیزی است از افعل التفضیل احسن قبلا گفته شد این نوع تمیز را تمیز نسبت گویند رئیاً بمعنای هیئت)

۱۵- قَالَ أَنْتُمْ شَرٌّ مَكَاناً $\frac{۷۷}{۱۲}$ ترکیب : «قال فعل ضمیر فاعل ، انتم مبتدا ،شر خبر، مکاناً تمیز ، »

توضیح (مکاناً تمیز نسبت است از کلمه شر که افعل التفضیل است« اشرر »)

۱٦ - وَقَطَّعْنَاهُمُ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْبَاطاً أُمَماً $\frac{۱٦۰}{۷}$ ترکیب : « واو عطف، قطعنا فعل ضمیر فاعل ، هم مفعول اول ، اثنتی عشرة مفعول دوم ، اسباطا بدل از اثنتی عشرة ، یا تمیز ، بنابر اینکه وضع آن بجای قبیلة باشد. امماً بدل از اسباط »

توضیح - (درمورد آیه فوق ازجهت اینکه تمیز اعداد مرکب میبایستی مفرد ومنصوب باشد بجای اسباط که جمع ذکر شده لفظ قبیله رااختیار کرده‌اند البته این دروقتی است که آنراتمیز بگیریم واگر بدل فرض شود الزامی باین تقدیر نیست - قطعنا رابمعنای صیرنا گرفته‌اند که برای آن دو مفعول فرض شده)

١٧ - اَصْحابُ الْجَنَّةِ یَوْمَئِذٍ خَیْرٌ مُسْتَقَراً وَاَحْسَنُ مَقیلاً $\frac{۲۴}{۲۵}$ ترکیب: «اصحاب الجنة مضاف ومضاف‌الیه مبتدا، یومئذ ظرف، خیرخبر، مستقراً تمیز، واوعطف، احسن عطف به خیر، مقیلاً تمیز.»

توضیح - (تنوین دریومئذبدل ازمضاف‌الیه محذوف است «یوم اذ کان کذا» مستقراً ومقیلاً نیزهردو بمعنای منزل وموضع آمده‌است)

١٨ - اِنَّها ساءَتْ مُسْتَقَراً وَمُقاماً $\frac{۶۶}{۲۵}$ ترکیب: «ان ازحروف مشبهة بالفعل هااسم ان، ساءت فعل ذم ضمیر فاعل، مستقراً تمیز، واوعطف، مقاماً عطف به مستقراً، جمله خبربرای ان.»

توضیح - (دراین جمله مخصوص به ذم «جهنم» محذوف است واسم نکره منصوب «مستقراً» آنرا تفسیر میکند این ازمواردی است که درکلام حتماً تمیز وجود دارد)

١٩ - وَهُمْ لَکُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظّالِمینَ بَدَلاً $\frac{۵۰}{۱۸}$ ترکیب: «واوحالیه، هم مبتدا لکم جارومجرور خبرمقدم، عدو مبتدای مؤخر، بئس ازافعال ذم ضمیر فاعل، للظالمین جارومجرور، بدلاً تمیز.»

توضیح - (این جمله نیز مانند جمله فوق است الااینکه فعل ذم بئس میباشد)

☆ ☆ ☆

استثناء

استثناء مصدر باب استفعال ثلاثی آن ثنی، فعلی است متعدی بمعانی مختلفه آمده است : ازجمله: عطف ـ رجع ـ طوی ـ کف ، دراینجا ازذکر مصدر «استثناء» اسم مفعول یعنی مستثنی» اراده‌شده است زیرا بحث راجع به‌اسم منصوبی است که‌بعنوان مستثنی بعدازادوات استثناء قرارمیگیرد ، معنای استثناء اخراج بعض است از کل وبهمین جهت مستثنی راچنین تعریف کرده‌اند .

اَلْمُسْتَثْنیٰ مٰاخَرَجَ مِنْ حُکْمِ مٰاقَبْلَهُ بِاِحْدَی اَدَوٰاتِ الْاِسْتِثْنٰاءِ .

مستثنی اسمی است که‌بوسیله یکی ازادوات استثناء، ازحکم ماقبل خارج شود. دربعضی ازکتب نحویین استثناء مورد تعریف قرارگرفته ودرتعریف آن چنین گفته‌اند :

اَلْاِسْتِثْنٰاءُ هُوَاِخْرٰاجُ الْاِسْمِ الْوٰاقِعِ بَعْدَ « اِلّٰا » مِنْ حُکْمِ مٰاقَبْلَهٰا

استثناء، خارج کردن اسم بعداز الااست ازحکم ماقبل آن .

۱ ـ مستثنی ۲ ـ مستثنی منه ۳ ـ آلت استثناء «اداة»

باسه‌موضوع فوق یك‌جمله استثنائی تشکیل میشود .

۱ ـ مستثنی آن‌اسمی است که بعدازادوات استثناء ذکرمیشود .

۲ ـ مستثنی منه آن حکم کلی است که نفیاً یا اثباتاً قبل از ادوات استثناء در باره فرد یاافرادی عنوان میگردد .

۳ ـ ادوات استثناء آن کلماتی هستند که استثناء بوسیله آنها صورت میگیرد .

ادوات استثناء

(۱) اِلّٰا (۲) غَیْرُ وسِوَی (۳) سُوَی (۴) سَوٰاءُ (۵) سِوٰاءُ (۶) خَلٰا

(۷) عَدٰا (۸) حٰاشٰا

این ادوات ازجهت تغلیب، حروف نامیده میشوند لکن باتفاق «الا» حرف «خلا» «عدا»

و«حاشا» مترددبین فعل وحرف، وبقیه اسمند (گاهی عدا وخلا دراستثناء با ما مصدریه «ماعدا ما خلا» ذکر میشوند دراین حال متعیناً فعلند)

سه مثال بعنوان نمونه

۱- جَاءَ التَّلامِيذُ (مستثنی منه) اِلَّا (اداة) تِلْمِيذاً (مستثنی) (شاگردان آمدند مگر یکی)

۲- مَاجَاءَ التَّلامِيذُ (مستثنی منه) اِلَّا (اداة) تِلْمِيذٌ (مستثنی) (نیامدند شاگردان مگر یکی)

۳- مَاجَاءَ التَّلامِيذُ (مستثنی منه) سِوَى (اداة) تِلْمِيذٍ (مستثنی) (نیامدند شاگردان مگر یکی)

بطوریکه در سه مثال فوق دیده میشود مستثنای جمله اول منصوب «تلمیذاً» دومی مرفوع «تلمیذٌ» وسومی مجرور است «تلمیذٍ» بنا براین مستثنی ممکن است منصوب مرفوع - یا مجرور باشد.

مستثنای منصوب

مستثنی در موارد ذیل منصوب است (وجوباً)

۱ - وقتیکه در کلام تام موجب واقع باشد (مستثنی منه وقتی در کلام بود منفی هم نبود بآن تام موجب گفته میشود)

۲ - دروقتیکه مستثنی برمستثنی منه مقدم باشد (بندرت مستثنی برمستثنی منه مقدم میشود)

۳ - دروقتیکه مستثنی منقطع باشد (دروقتیکه مستثنی ازجنس مستثنی منه باشد آنرا متصل ودروقتیکه نباشد آنرا منقطع مینامند)

مثالی چند ازقسم اول (کلام تام موجب)

۱- اَتانِي القَوْمُ اِلَّا زَيْداً

اتا فعل نون وقایه یاء مفعول، قوم فاعل، الا اداة استثناء زیداً مستثنی.

۲- رَأيْتُ القَوْمَ اِلَّا زَيْداً

رایت فعل ضمیر فاعل؛ قوم مفعول، الا اداة استثناء، زیداً مستثنی.

۳- مَرَرْتُ بِالقَوْمِ اِلَّا زَيْداً

«مررت فعل ضمیر فاعل بالقوم جارومجرور الا اداة استثناء زیداً مستثنی»

۱- قَامَ القَوْمُ خَلا زَيْداً

قام فعل قوم فاعل، خلا اداة استثناء، زیداً مستثنی.

۲- رَأيْتُ القَوْمَ خَلا زَيْداً

رآیت فعل ضمیر فاعل، قوم مفعول، خلا اداة استثناء زیداً مستثنی.

۳- مَرَرْتُ بِالْقَوْمِ خَلَا زَيْداً

«مررت فعل ضمیر فاعل، بالقوم جار و مجرور، خلا اداة استثناء زیداً مستثنی»

۱- جاءَ الْقَوْمُ عَدا زَيْداً ۲- اَكْرَمْتُ الْقَوْمَ عَدا زَيْداً

۳- مَرَرْتُ بِالْقَوْمِ عَدا زَيْداً

در کلام تام موجب مستثنای بالا نصبش واجب است چه متصل باشد چه منقطع «مثال منقطع هنوز ذکر نشده»

۱- حُكْمُ الْمُسْتَثْنى بِاِلّا النَّصْبُ اِنْ وَقَعَ بَعْدَ تَمامِ الْكَلامِ سَواءٌ كانَ مُتَّصِلاً اَوْ مُنْقَطِعاً

در کلام تام «موجب یا منفی» مستثنای به عدا و خلا نصبش واجب است زیرا عدا و خلا دو فعل ماضی هستند که فاعل در آندو ضمیر مستتر و اسمی که بعد از آنها بعنوان مستثنی ذکر میگردد مفعول است «مثال منفی هنوز ذکر نشده»

۲- وَاِنَّما كانَ الْمُسْتَثْنى بِهِما مَنْصُوباً، لِاَنَّهُما فِعْلانِ ماضِيانِ وَفاعِلُهُما مُضْمَرٌ مُسْتَتِرٌ فَانْتِصابُ ما بَعْدَهُما بِاَنَّهُ مَفْعُولٌ.

تذکر - فعل خلا لازم است فقط در این باب متعدی میشود اما عدا فعلی است که در اصل متعدی است.

مثالی چند از قسم دوم «تقدیم مستثنی بر مستثنی منه»

۱- ما جاءَنِي اِلّا زَيْداً اَحَدٌ

ما نافیه، جاء فعل نون وقایه یاء مفعول الا اداة استثناء زیداً مستثنی، احد فاعل

۲- ما رَأَيْتُ اِلّا زَيْداً اَحَداً

ما نافیه رأیت فعل ضمیر فاعل، الا اداة استثناء زیدا مستثنی احدا مفعول

۳- ما مَرَرْتُ اِلّا زَيْداً بِاَحَدٍ

«ما نافیه، مررت فعل ضمیر فاعل، الا اداة استثناء، زیدا مستثنی، باحد جار و مجرور مفعول»

۴- ما وَقَفَ اِلّا التِّلْمِيذَ اَحَدٌ

ما نافیه، وقف فعل، الا اداة استثناء، التلمیذ مستثنی، احد فاعل

۵- ما صَرَفَ اِلّا الْماضِيَ شَيْئاً

ما نافیه، صرف فعل ضمیر فاعل، الا اداة استثناء الماضی مستثنی شیئاً مفعول

٦- ما توجّه الّا الخير بشيء

«مانافیه، توجه فعل ضمیر فاعل الاداة استثناء، الخیر مستثنی بشی، جار و مجرور»

ومالی الّا آل احمد شیعة   ومالی الّا مذهب الحقّ مذهب

واوعطف، مانافیه، لی جار و مجرور خبر مقدم، الاداة استثناء، آل احمد مضاف ومضاف الیه مستثنی، شیعة مبتدای مؤخر مستثنی منه «ترکیب بقیه هم همین است»

توضیح بنظر بعضی از نحویین مارا در بیت فوق میتوان مشبهة بلیس گرفت الاینکه طریق صحیح اینست که مبتدا و خبر باشد زیرا خبر بر مبتدا مقدم است ماءمشبهة بلیس در وقتی عمل میکند که مبتدا و خبر بترتیب بدنبال آن ذکر شوند.

مثالی چند از قسم سوم «مستثنای منقطع»

١- ما زاد هذا المال الّا النقص

مانافیه، زاد فعل هذا فاعل، المال عطف بیان الاداة استثنا، النقص مستثنی

٢- ما احترقت الدّار الّا الثیاب

مانافیه احترقت فعل، الدار فاعل، الاداة استثناء الثیاب مستثنی

٣- عاد الغائبون الّا دوابهم

«عاد فعل الغائبون فاعل، الاداة استثنا، دوابهم مستثنی»

٤- قام القوم الّا حماراً

قام فعل القوم فاعل، الاداة استثنا، حماراً مستثنی.

٥- ضربت القوم الّا حماراً

ضربت فعل ضمیر فاعل، قوم مفعول الا اداة استثنا، حمارا مستثنی.

٦- مررت بالقوم الّا حماراً

«مررت فعل ضمیر فاعل، بالقوم جار و مجرور، الاداة استثنا، حمارامستثنی»

هذا مکان لیس فیه احد الّا البوم و الغربان ترکیب: «هذا مبتدا، مکان خبر، لیس از افعال ناقصه، فیه جار و مجرور خبر مقدم، احد اسم مؤخر، الا اداة استثناء البوم مستثنی، واوعطف، الغربان عطف به البوم»

مستثنای معرب (مرفوع - منصوب - مجرور)

درموارد ذیل اعراب مستثنی قابل تغییر است.

١- مستثنی در کلام تام غیرموجب باشد «تام گفته شد آنست که مستثنی منه در کلام باشد»

٢ ـ مستثنی در کلام غیر تام غیرموجب باشد «اصطلاحاً بغیر تام یعنی آنکه مستثنی منه در کلام نباشد مفرغ گفته میشود»

مثال از نوع اول (تام غیر موجب)

١ ـ ماسمع احدٌ الّا التلمیذُ (مرفوع)
ما نافیه ، سمع فعل احد فاعل ، الاداة استثناء، تلمیذ بدل از احد .

٢ ـ مارایت احداً الّا التلمیذاً (منصوب)
ما نافیه، رایت فعل ضمیر فاعل، احداً مفعول، الاداة استثناء، تلمیذ بدل .

٣ ـ مامررت باحدٍ الّا التلمیذ (مجرور)
«ما نافیه، مررت فعل ضمیر فاعل، باحد جار و مجرور، الاداة استثناء، تلمیذ بدل»

٤ ـ ماجاء احدٌ الّا علیٌّ (مرفوع) ٥ ـ مارایت احداً الّا علیاً (منصوب)

٦ ـ مامررت باحدٍ الّا بعلیٍّ (مجرور) ٧ ـ ما جاء احدٌ الّا علیاً (منصوب)

٧ ـ ما رایت احداً الّا علیاً (منصوب) ٩ ـ مامررت باحدٍ الّا علیاً (منصوب)

دراین نوع مستثنی میتوان مستثنی را تابع اعراب مستثنی منه قرار داد «مثال ١ ـ تا ٦ ـ» ومیتوان آنرا بعنوان مستثنی منصوب کرد .

مثال از نوع دوم (غیر تام غیر موجب)

١ ـ ماسمع الّا التلمیذُ
«ما نافیه ، سمع فعل، الاداة استثناء، تلمیذ فاعل،»

٢ ـ مارایت الّا تلمیذاً
ما نافیه ، رأیت فعل ضمیر فاعل، الاداة استثناء ، تلمیذا مفعول .

٣ ـ مامررت الّا بتلمیذ
ما نافیه، مررت فعل ضمیر فاعل، الاداة استثناء بتلمیذ جار و مجرور .

٤ ـ ماجاء الّا الفارسُ «فاعل» ٥ ـ مارایت الّا فارساً «مفعول»

٦ ـ مامررت الّا بفارسٍ «جار و مجرور»

درقسم اخیر مستثنی را نمیتوان منصوباً ذکر کرد زیرا مستثنی در اینگونه موارد معمول فعلی است که درجلو ذکر شده است .

کلیه اقسام مستثنای بالا

بنابر آنچه گذشت کلیه اقسام مستثنای بالا از این شش قسم ذیل تجاوز نخواهد کرد.

١- «تام موجب» اَتانی القَوْمُ الّا زَیْداً اَوْ غَیْرَ زَیْدٍ (بنصب غیر

(بنصب مستثنی «وجوباً»)

٢- «تام غیر موجب» ماسمع اَحَدٌ الّا تِلْمیذٌ اَوْغَیْرُ تِلْمیذٍ (برفع غیر)

(برفع مستثنی «جوازاً» بنابر بدلیت

٢- «تام غیر موجب» مارایتُ اَحَداً الّا تِلْمیذاً اَوْ غَیْرَ تِلْمیذٍ (بنصب غیر)

(بنصب مستثنی «جوازاً» بنابر بدلیت)

٢- «تام غیر موجب» ما مَرَرْتُ بِاَحَدٍ الّا تِلْمیذٍ اَوْغَیْرِ تِلْمیذٍ (بجر غیر)

(بجر تلمیذ «جوازاً» بنابر بدلیت)

٢- «تام غیر موجب» ماسمع اَحَدٌ الّا تِلْمیذاً اَوْ غَیْرَ تِلْمیذٍ (بنصب غیر)

(بنصب تلمیذ «جوازاً» بنابر استثناء)

٢- «تام غیر موجب» مارایتُ اَحَداً الّا تِلْمیذاً اَوْ غَیْرَ تِلْمیذٍ (بنصب غیر)

(بنصب تلمیذ «جوازاً» بنابر استثناء)

٢- «تام غیر موجب» مامَرَرْتُ بِاَحَدٍ الّا تِلْمیذاً اَوْ غَیْرَ تِلْمیذٍ (بنصب غیر)

(بنصب تلمیذ «جوازاً» بنابر استثناء)

٣- «منقطع موجب» قامَ القَوْمُ الّا حِماراً اَوْ غَیْرَ حِمارٍ (بنصب غیر)

(بنصب حمار «وجوباً» بنابر استثناء)

٤- «منقطع غیر موجب» مازادَ هٰذَا المالُ الّا النَّقْصَ اَوْغَیْرَ النَّقْصِ (بنصب غیر)

(بنصب نقص «وجوباً» بنابر استثناء)

٥- «غیر موجب مقدم» ماجاءَنی الّا زَیْداً اَحَدٌ اَوْ غَیْرَ زَیْدٍ (بنصب غیر)

(بنصب زید «وجوباً» بنابر استثناء)

۶ ـ «غیر تام غیر موجب» مَا سَمِعَ الّا تِلْمیذٌ اَوْ غَیْرُ تِلْمیذٍ (برفع غیر)

(برفع مستثنی «وجوباً» بنابر فاعلیت)

۶ ـ «غیر تام غیر موجب» مَا رَأیْتُ الّا تِلْمیذاً اَوْ غَیْرَ تِلْمیذٍ (بنصب غیر)

(بنصب مستثنی «وجوباً» بنابر مفعولیت)

۶ ـ «غیر تام غیر موجب» مَا مَرَرْتُ الّا بِتِلْمیذٍ اَوْ غَیْرِ تِلْمیذٍ (بجر غیر)

(بجر مستثنی «وجوباً» بنابر مجروریت)

اصطلاحات باب استثناء

۱ ـ تام موجب ۲ ـ تام غیر موجب ۳ ـ منقطع موجب ۴ ـ منقطع غیر موجب

۵ ـ غیر موجب مقدم ۶ ـ غیر تام غیر موجب.

از توجه بامثله فوق قواعد ذیل بدست میآید .

۱ ـ مستثنی بالارا درچهارمورد باید نصب داد (تام موجب) (منقطع موجب) (منقطع غیر موجب) (غیر موجب مقدم) یعنی موردی که مستثنی مقدم است .

۲ ـ مستثنی بالارا دریك مورد مختاریم نصب دهیم و مختاریم باعراب مستثنی منه حرکت دهیم (تام غیر موجب)

۳ ـ مستثنای غیر تام موجب مورد استعمال ندارد یعنی نمیتوان گفت «جاء الا زیداً»

۴ ـ مستثنای بغیر بعنوان مضاف الیه همیشه مجرور است زیرا غیر واسماء نظیر آن (سوی ـ سواء) اضافه میشوند .

۵ ـ اعراب خود غیر درتمام موارد عیناً مانند اعراب مستثنای بالا است ، واسماء نظایر غیر هم همینطور هستند الا اینکه درسوی اعراب مقدر است .

۶ ـ در مستثنای بعدا و خلا فرض فعل مستثنی را منصوب و فرض حرف مجرور میکنند .

۷ ـ مستثنی بسه حال «رفع ـ نصب ـ وجر» ذکر میگردد الا اینکه باید قواعد را رعایت کرد .

مستثنای مجرور

۱- ذهب القوم عدا زیدٍ

ذهب فعل قوم فاعل ، عدا زید جار و مجرور.

۲- ماضربت سوی زیدٍ

ما نافیه،ضربت فعل‌ضمیر فاعل ، سوی زید مضاف و مضاف الیه.

۳- رایت القوم حاشا زیدٍ

رایت فعل‌ضمیر فاعل،قوم مفعول ،حاشا زید ،جار و مجرور .

۴- هل فی الدار احدٌ غیر زیدٍ

هل استفهامیه، فی الدار جار و مجرور خبر مقدم، احد مبتدای مؤخر، غیر زید مضاف و مضاف الیه.

۵- ولا یقم احد خلا زیدٍ

«واو عطف، لا ناهیه، یقم فعل احد فاعل ،خلا زید جار و مجرور»

درمقدمه این مبحث نمونه‌هائی از مستثنای منصوب ذکر گردید و ضمن بیان مستثنای «غیرتام» نیز به مستثنای مرفوع اشاره شد اینك بطوریکه در امثله فوق دیده میشود مستثنی مجرور شده است به حرف جر (عدا - خلا - حاشا) و باضافه غیر و سوی، یك وجه دیگر از مستثنای مجرور باقی است که در ذیل تحت عنوان «لاسیما» ذکر میگردد.

تذکر - استثنای غیرموجب آن استثنائی است که در آن حرف نفی یا نهی یا استفهام باشد بنابراین مثالهای دوم و چهارم و پنجم غیرموجب هستند.

وغیرُ الموجبِ ماکانَ فیه حرفُ نافٍ اواستفهامٍ او نهيٍ

لیس ولایکون

۱- قام القوم لیس زیداً ۲- قام القوم ولایکون زیداً ۳- ماقام القوم لیس زیداً ۴- ماقام القوم ولایکون زیداً

دوفعل فوق را نیز در استثناء بکار میبرند بطوریکه میدانیم این دوفعل جزء افعال ناقصه بوده و عمل آنها رفع به اسم و نصب به خبر است در جملات فوق نیز هردو عمل کرده زیداً که مستثنی است بعنوان خبر منصوب شده و اسم در آنها ضمیر مستتر است.

تذکر - درصورتیکه درجملات استثنائی بالا «غیر» از لیس استفاده شود مستثنی رامیتوان حذف کرد:

لَيْسَ غَيْرُ ذٰلِكَ وَلَيْسَ اِلَّا ذٰلِكَ رامیتوان گفت لَيْسَ غَيْرُ وَلَيْسَ اِلَّا

لاسیما

این اداة استثناء نیز که مرکب است از سه کلمه «لا - سی (مثل) و ما (الذی)» (۱) در مبحث استثناء مورد بحث و از آن در موارد تعظیم استفاده میشود مستثنای باین کلمه را در صورتیکه مفرد موصوف باشد بسه حال میتوان قرائت کرد ۱ - مرفوعاً ۲ - منصوباً ۳ - مجروراً حالت رفعی آن مستثنی خبر است برای مبتدای محذوف، حالت نصبی آن مستثنی منصوب است بعنوان تمیز، حالت جری آن مستثنی مجرور است باضافه سی بآن در حالت اخیر کلمه ما زائده موکده خواهد بود (مارا موصوله یا نکره موصوفه هم میتوان گرفت) مثال:

الامتحاناتُ صعبةٌ ولا سيّما امتحانٌ (امتحانٍ - امتحاناً) لم يستعدّ له التلميذُ.

دراین بیت (گفته امرء القیس) که برای همین موضوع استشهاد میشود اسم بعد از لاسیما را فقط بدو وجه قرائت کرده‌اند «مرفوعاً مجروراً»

اَلَا رُبَّ يومٍ كانَ منهنَّ صالحٍ — ولا سيّما يومٍ بدارة جلجلِ (۲)

---

(۱) کلمه سی در لاسیما لفظاً و معناً مانند کلمه مثل است عین الفعل آن در اصل واو بوده و تثنیه آن سیان است در حال تثنیه از اضافه مستغنی است همانطوریکه مثلان مستغنی است، دخول واو و دخول لا بر سیما واجب است.

(۲) الا را معانی مختلفه هست که از مضمون جمله معانی مخصوص آن بدست میآید و اینك از جملات ذیل معانی مختلفه آنرا میتوان فهمید «الا مرکب است از همزه و لا»

۱ - «الا انهم هم السفهاء» (در اینجا حرف تنبیه است و دلالت بر تحقیق ما بعد دارد) در این مورد آنرا حرف استفتاح هم میگویند

۲ - «الا تنزل بنا» (در اینجا حرف عرض است که میتوان آنرا تقاضا نامید)

۳ - «الا تتوب و ترته عن غيك» (در اینجا حرف تحضیض است که میتوان آنرا عتاب نامید)

ترجمه بیت فوق. چه بسیاری از ایام که با آن عده بخوشی بسر بردیم بخصوص چقدر خوش بود آنروز که در آن مکان بودیم

نظریات نحویین در مورد عامل استثناء ۱ - سیبویه میگوید عامل در مستثنی فعل مقدم است و میگوید اگر کسی هم گفت چگونه فعل لازم عامل نصب میشود جواب اینست بواسطه الا تقویت میشود.

۲ - ابو العباس مبرد - زجاج و عده دیگر میگویند ناصب مستثنی الا میباشد بنابر فعل مقدر «استثنی»

درحالت رفعی «یوم» تقدیرش این است ولامثل الیوم الذی هو یوم بدارة جلجل
درحالت جری مازائده است تقدیر اینست ولامثل یوم بدارة جلجل .
دربعضی موارد مستثنای لاسیما محذوف است وازقرینه مقام پیدا است
تَستَحِبُّ الصَّدقَةُ فِي شَهرِ رمضانَ لاسِيّما فی العَشرِ الاواخِرِ (تقدیر این است واستحبابها فی العشر الاواخر)

تذکر - درزبان فارسی کلمه لاسیما در این گونه موارد « بخصوص » معنا میشود بنابراین حکم استثنا رابااین معنا که اخراج بعض از کل باشد نمیتوان بر آن حمل کرد بلکه باید گفت تأکید وتفضیل بعض است نسبت بر کل .

شواهدی از آیات

۱-وَمَالِاَحَدٍعِندَهُمِن نِعمَةٍ تُجزیٰ اِلّاابتِغاءَ وَجهِ رَبِّهِ الاَعلیٰ $\frac{۱۹}{۹۲}$ ترکیب:

« واو عطف،ما نافیه،لاحد جار و مجرور خبر مقدم ، عند ظرف اضافه به‌ها ،هامضاف الیه . من زائده موکده ،نعمة لفظاً مجرور به من محلا مرفوع مبتدای مؤخر ، تجزی فعل مجهول ضمیر نایب فاعل محلا مجرور صفت برای نعمة (میتوان محلا مرفوع گرفت صفت برای نعمة که محلا مبتدا است)الاادااستثناء، ابتغاء مستثنی مضاف اضافه به وجه ، وجه اضافه به رب،رب اضافه به ها ، هامضاف الیه، الاعلی صفت »

توضیح (این نوع استثنا رامیتوان متصل ومیتوان منقطع گرفت در حقیقت جواب است ازسؤال مقدر بااین معنی «لایوتی ماله الاابتغاءوجه ربه الاعلی»دراین صورت ابتغاء مفعول له است ـ انفاق مال نمیکنند مگر برای رضای پروردگار)

۲-مالَهُم بِهِ مِن عِلمٍ اِلَّااتِّباعَ الظَّنِّ $\frac{۱۵۷}{۴}$ ترکیب : «مانافیه،لهم جار و مجرور ،خبرمقدم ، به جار ومجرورمن زائده موکده، علم لفظاً مجرور به من محلا مرفوع مبتدای مؤخر ، الاادااستثناء ،

اتباع مستثنی مضاف، الظن مضاف الیه»

توضیح (این استثناء را میتوان به تعبیری متصل و به تعبیری منقطع گرفت در هر دو حال مستثنی منصوب است و مضاف اگر منقطع فرض شود باید گفت و لکنهم یتبعون الظن)

۳- ما فعلوه الا قلیل ۶۶/۴ ترکیب: «ما نافیه، فعلوه فعل فاعل مفعول، الا اداة استثناء، قلیل مستثنی»

توضیح- (حالت رفعی این مستثنی ازاین جهت است که قلیل بدل است از فاعل فعل فعلوا چون استثناء غیر تام غیر موجب است مستثنی را غیر رفع بعنوان بدلیت نمیتوان قرائت کرد (مستثنی درحقیقت فاعل است)

۴- وما اوتیتم من العلم الا قلیلا ۸۵/۱۷ ترکیب: «واو عطف، ما نافیه، اوتیتم فعل مجهول من العلم جار و مجرور نایب فاعل «من بیانیه است» الا اداة استثناء قلیلا مستثنی (نوع مستثنی تام غیر موجب است)

توضیح (باید توجه داشت چه دراین جمله وچه در جمله سوم قلیل صفت است که جایگزین موصوف شده.

۵- ولا یلتفت منکم احد الا امرأتك ۸۱/۱۲ ترکیب: «واو عطف، لا ناهیه، یلتفت فعل، منکم جار و مجرور، احد فاعل، الا اداة استثناء، امرئه مستثنی مضاف، کاف مضاف الیه، »

توضیح- (این استثناء تام غیر موجب است ومستثنای آنرا بدو وجه میتوان قرائت کرد، برفع بعنوان بدلیت و نصب بعنوان استثناء (قسم دوم اختیار شده است)

۶- ومن یقنط من رحمة ربه الا الضالون ۵۶/۱۵ ترکیب: «واو عطف، من استفهامیه مبتدا، یقنط فعل ضمیر فاعل محلا مرفوع خبر، من رحمة جار و مجرور مضاف اضافه برب، رب اضافه به ها، ها مضاف الیه، الا اداة استثناء، الضالون مستثنی»

توضیح- (چون استثناء با استفهام شروع و مستثنی منه در کلام نیست،

استثناء غیرتام غیرموجب است - الضالون چون حالت رفعی است فاعل است برای یقنط)

۷- قالَ لاعاصِمَ الیومَ مِن امرِ اللّٰهِ الامَن رَحِمَ ۴۳/۱۱ ترکیب: «قال فعل ضمیر فاعل، لانفی جنس، عاصم اسم لا، «خبر محذوف» الیوم، فعمول فیه، من امر جار ومجرور، الله مضاف الیه، الاادات استثناء من مستثنی، رحم فعل ضمیر فاعل»

توضیح - (استثناء چون باحرف نفی شروع شده است غیر موجب است و از جهت اینکه مستثنای منقطع است من محلا منصوب است)

۸- کُلُّ شیءٍ هالِکٌ الاوجهَهُ ۸۸/۲۸ ترکیب: «کل شیء مضاف ومضاف الیه مبتدا؛ هالک خبر، الاادات استثناء وجه مستثنی اضافه به ها، ها مضاف الیه»

توضیح - (استثناء تام است و موجب بنابراین مستثنی منصوب است وجوباً)

۹- لایستوی القاعدونَ مِنَ المؤمنینَ غیرُ اولی الضَّرَرِ والمجاهدونَ فی سبیلِ اللّٰهِ باموالِهِم وانفسِهِم ۹۵/۴ ترکیب: «لانافیه، یستوی فعل، القاعدون فاعل، من المؤمنین جارومجرور، غیر بدل از قاعدون، مضاف اولی مضاف الیه غیر، ومضاف به الضرر، الضرر مضاف الیه، والمجاهدون عطف بقاعدون، فی سبیل جارومجرور، الله مضاف الیه، باموال جارومجرور، هم مضاف الیه، وانفسهم مضاف ومضاف الیه، معطوف»

توضیح (دراین آیه غیر رابسه وجه قرائت کرده‌اند، برفع بدل یا صفت باشد برای قاعدون، بجر صفت برای مؤمنین، بنصب بنابر استثناء، درهر سه حال «غیر» مضاف است به اسم مابعد)

۱۰- هَل یُهلَکُ الاالقومُ الظّالمونَ ۴۷/۶ ترکیب: «هل استفهام یهلک فعل مجهول، الاادات حصر، القوم نایب فاعل، الظالمون صفت برای قوم»

توضیح (این جمله استثنائی غیر موجب است چون باحرف استفهام شروع شده‌است وازجهتی‌هم که‌مستثنی‌منه در کلام‌نیست بآن مستثنای مفرغ گفته‌میشود «هل استفهام انکاری‌است »)

۱۱-لایسمعون فیها لغواً الاسلاماً $\frac{۶۲}{۱۹}$ ترکیب : «لانافیه‌یسمعون‌فعل‌ضمیر فاعل،فیها جاروءمجرور، لغوا مفعول،الاداة استثناء،سلاماً مستثنی»

توضیح (این استثناء ازجهت اینکه باحرف نفی شروع شده غیر موجب است وازجهت‌اینکه مستثنی ازجنس مستثنی منه نیست منقطع است) (منقطع غیرموجب)

الاکل شیئٍ ماخلا اللّه باطل وکلّ نعیمٍ لامحالة زائلٌ

ترکیب : «الاداة استفتاح ، کل‌شیئ مضاف ومضاف الیه مبتدا ، ما مصدریه ، خلافعل ماضی ضمیر فاعل، اللّه مفعول ، جمله محلامنصوب حال (متجاوزاللّه) باطل‌خبر»

توضیح - (اشاره‌شد باینکه‌درروقتی که‌درعدا وخلا«ما»مصدریه داخل شود نصب واجب است زیرا در این‌حال هردو فعلند)

ترکیب : « واو عطف ، کل‌نعیم‌مضاف ومضاف الیه مبتدا ، لانفی جنس‌محالة اسم لا ، خبرمحذوف (موجودة) زائل خبربرای مبتدا»

توضیح - (لامحاله‌یعنی‌لاحیلة موجودة. گفته‌شد که‌خبرلاءنفی جنس غالباً محذوف است)

منادی

(المنصوب باللازم اضماره)

عنوان فوق عنوانی است که‌در مآخذ کتب نحوی‌برای منادی ذکر شده‌است منادی آن اسمیرا میگویند که‌بعداز یکی ازحروف ندا **(ا-یا-ای-ایا-هیا-وا)**واقع شود : درمورد اعراب منادی‌بصریین میگویند منادی یکی ازمفاعیل‌است واصل در منادی این‌است که منصوب باشد .

دراین مورد استشهاد سیبویه بقول عرب است که گفته شده «یا ایاك» (بعد از حرف ندا ضمیر نصب بکار برده شده) و در مورد «یا انت» نیز گفته اند: استعمال ضمیر رفع نظراً الی اللفظ بوده است، بنابراین بنظر ایشان منصوب در ندا بدو اعتبار منصوب است.

۱- منصوب فی اللفظ ۲- منصوب فی المحل

منادای منصوب فی اللفظ بسه قسمت «مضاف - شبه مضاف - و نکره» و منادای منصوب فی المحل بدو قسمت «معرفه قبل از ندا و متعرف در ندا» تقسیم میشود.

(۱- منادای مضاف)

۱- یاعبدَاللهِ اقبِلْ ۲- یاغلامَ زیدٍ اِذهبْ ۳- یاعبدَ امرأةٍ تعالَ ۴- یا رجلَ سوءٍ تُبْ

دراین نوع منادی نصب واجب و بطوریکه درمثال می بینید نکره و معرفه یکسان است.

(۲- منادای شبه مضاف)

۱- یاخیراً من زیدٍ ۲- یاضارباً زیداً ۳- یامضروباً غلامُه ۴- یاحسناً وجهُ الاخِ

حکم این نوع منادا نیز نصب است همانطوریکه منادای مضاف منصوب بود. (۱)

توضیح (زیدا در جمله دوم مفعول ضارب، و غلام در جمله سوم نایب فاعل مضروب، و وجه درجمله چهارم منصوب است بعنوان شبه مفعول.

۳- منادای نکره (نکره غیر مقصوده)

۱- یا غافلاً وَالموتُ یطلبُهُ ۲- یا رجلاً خُذْ بیدی ۳- یا مؤمنینَ

این نوع از منادا نیز منصوب است و اسماء مثنی وجمع نیز مانند مفرد منصوب میشوند درجمله سوم مؤمنین درحالت نصبی است دراین نوع منادی فرد معینی مورد نظر نیست و بهمین جهت بنام نکره غیر مقصوده معرفی شده است بیت ذیل را که عبد یغوث درحال اسیری گفته بعنوان شاهد در منادای نکره غیر مقصوده ذکر میکنند.

فیا راکباً امّا عرضتَ فبلّغن ندامایَ من نجرانَ ان لاتلاقیا

---

(۱) بین منادای مضاف وشبه مضاف از سه وجه شباهت هست و بهمین لحاظ آنرا شبه مضاف نامیده اند:
وجه اول - اول عامل است در دوم همانطوریکه مضاف عامل بود درمضاف الیه.
وجه دوم - اسم اول مختص است بدومی همانطوریکه مضاف مختص است به مضاف الیه.
وجه سوم اسم ثانی از تمام اول است همانطوریکه مضاف الیه از تمام مضاف است.
ندام و ندماء و ندمان جمع ندیم است که بمعنای رفیق و مصاحب است.

(ای سوار «شخص معینی مورد نظر گوینده نبوده» چون بمکه ومدینه رسیدی به رفیقان وندیمان من که ازنجران هستند بگوی که دیگر ملاقات میسر نیست)

۴- منادای مفرد معرفه (یامعرفه قبل ازندا)

یازیدُ، یازیدانِ، یازیدونَ، یایوسفُ، یاالله، یارحمنُ، یارحیمُ، یامحسنُ،

این نوع ازمنادی محلا منصوب است ولفظاً مرفوع ومبنی است به بناء عارض و چون مفرد دراین نوع منادی آنست که مضاف وشبه مضاف نباشد بنابراین تثنیه وجمع رانیز منادای مفرد معرفه شامل میشود الاینکه بایدتوجه داشت درتثنیه حالت رفعی باالف ونون ودرجمع واو ونون است درکتب نحوی عبارت «بنی علی ما کان یرفع به» اشاره بهمین است . (۱)

۵- منادای نکره مقصوده (یامتعرّف درنداء)

۱- یارجلُ ۲- یارجلانِ ۳- یارجالُ ۴- یامؤمنُ ۵- یامؤمنانِ ۶- یامؤمنونَ

این نوع منادی را متعرف درندامیگویندزیرا اسم منادی قبلا نکره بوده ومانند قسم چهارم لفظاًمرفوع است ومحلا منصوب .

اقسام منادی

۱- مضاف ۲- شبه مضاف ۳- نکره غیرمقصوده ۴- مفرد معرفه ۵- نکره مقصوده

بنابر آنچه گذشت اقسام منادی شامل پنج قسم فوق بوده که سه قسم آن لفظاً منصوب ودوقسم لفظاً مرفوع میبودوهر پنج قسم گفته شد که محلا بعنوان مفعولیت برای فعل مقدر منصوبند .

سیبویه منادا را مفعول به میداند وناصب منادی بنظر سیبویه فعل مقدر «ادعو» یا «ارید» میباشد که بواسطه وجود حرف ندا حذف شده است (ندا بافعل جمع نمیشود)

مبرد نصب منادی رابه حرف ندا میداندومیگویداین ندا نایب مناب وسد مسد

---

(۱) درمورد مبنی بودن منادای مفرد معرفه میگویندازاین جهة مبنی است که نازل به منزله وواقع درموقع کاف خطاب است وهمانطور یکه کاف خطاب مبنی ومعرفه است این هم مبنی ومعرفه است درواقع «یازید» بمنزله ادعوك میباشد

تذکر- دروقتیکه اسماء مبنیه مثل هذا وهؤلاء واسماء مقصوره مثل فتی واسماء منقوصه مثل قاضی منادی واقع شوندضمه مقدر است

فعل محذوف است بنابراین عامل و ناصب حرف ندا است .

نتیجه که از این دو سطر میتوان گرفت اینست که ندا و منادائی مانند «**یازید**» جمله است الا اینکه بنظر سیبویه یك جزء جمله که فعل و فاعل باشد مقدر است ، به نظر مبرد نایب مناب یك جزء جمله در کلام است .

توابع منادی

صفت تأکید عطف بیان بدل معطوف

هر یك از موضوعات فوق را میتوان بعنوان تابع بعد از منادی ذکر کرد الا اینکه توابع اقسام منادی احکامشان مختلف است و هر یك روی اصول خاصی اعراب میپذیرند (١)

تابع منادای مفرد معرفه (حال مفرد آن)

یازیدُ الطَّویلُ (صفت) ترکیب: «یاحرف ندا، زید منادی، الطویل صفت مرفوع حملا علی اللفظ »

یازیدُ الطَّویلَ (صفت) ترکیب: «یاحرف ندا، زید منادی، الطویل صفت منصوب حملا علی المحل »

یا تمیمُ اجْمَعُونَ (تأکید) ترکیب : «یاحرف ندا، تمیم منادی، اجمعون تأکید مرفوع حملا علی اللفظ »

یا تمیمُ اجْمَعِینَ (تأکید) ترکیب : «یاحرف ندا ، تمیم منادی اجمعین تأکید منصوب حملا علی المحل»

یا زیدُ اَخانا (عطف بیان) ترکیب : «یا حرف ندا ، زید منادی اخانا مضاف و مضاف الیه منادای مستقل بحذف حرف ندا »

یا رَجُلُ زَیْدُ (بدل) ترکیب : «یاحرف ندا، رجل منادی زید بدل درحکم منادای مستقل »

(١) حکم تأکید عینا مانند حکم صفت است بطوریکه در بالا ذکر شده اینده تابع را میتوان بدو حرکت رفع و نصب قرائت کرد رفع آن حمل تابع بر لفظ است و نصب آن حمل تابع بر محل .
درمورد عطف بیان و بدل و هم چنین معطوف تابع درحکم منادای مستقل است باین معنا همان اعرابی را که در حال داشتن «یا» خواهد داشت بآن باید داد بهمین جهة است که در مثال آخر (صفحه بعد) رجلا منصوب است

يَا زَيْدُ وَ رَجُلُ (معطوف) ترکیب: «یاحرف ندا، زیدمنادی، واوعطف، رجل معطوف مرفوع در حکم منادای مستقل»

يَا زَيْدُ وَرَجُلاً (معطوف) ترکیب: «یاحرف ندا، زیدمنادی واوعطف، رجلا معطوف منصوب درحکم منادای مستقل» (۱)

ثابع منادای مفرد معرفه (حال مضاف آن)

يَا أَللّٰهُ مَالِكَ الْمُلْكِ (صفت) ترکیب: «یاحرف ندا، الله منادی، مالک الملک مضاف ومضاف الیه منصوب درحکم منادای مضاف،»

يَا زَيْدُ أَخَانَا (صفت) ترکیب: «یاحرف ندا، زیدمنادی، اخانا مضاف و مضاف الیه منصوب درحکم منادای مضاف،»

يَا زَيْدُ نَفْسَهُ (تأکید) ترکیب: «یاحرف ندا، زید منادی، نفسه مضاف و مضاف الیه منصوب درحکم منادای مضاف»

يَا تَمِيمُ كُلَّكُمْ (تأکید) ترکیب: «یاحرف ندا، تمیم منادی، کل تأکید مضاف ومنصوب کم مضاف الیه درحکم منادای مضاف»

يَا غُلَامُ أَبَاعَبْدِاللّٰهِ (عطف بیان) ترکیب: «یاحرف ندا، غلام منادی، اباعبدالله مضاف ومضاف الیه، منصوب درحکم منادای مضاف،»

يَا زَيْدُ غُلَامَ عَمْرٍو (بدل) ترکیب: «یاحرف ندا، زید منادی غلام عمرو مضاف و مضاف الیه منصوب درحکم منادای مضاف»

يَا زَيْدُ وَعَبْدَ اللّٰهِ (معطوف) ترکیب: «یاحرف ندا، زیدمنادی، واوعطف، عبدالله مضاف ومضاف الیه معطوف درحکم منادای مضاف»

يَا زَيْدُ وَ أَبَاعَبْدِاللّٰهِ (معطوف) ترکیب: «یاحرف ندا، زید، منادی، واوعطف، اباعبدالله مضاف ومضاف الیه منصوب درحکم منادای مضاف»

---

(۱) معطوف بر منادای مفرد اگر دارای الف ولام باشد قرائت آن برفع و نصب هر دو جایز است بهمین جهة ابن مالک «دون ال» را در بیت مزبور (صفحه بعد) قید کرده است: کلمه «والطیر» را بهمین جهة در آیه شریفه

ابن مالك درمورد این دوقسم تابع چنین میگوید :

تابِعَ ذی الضَّمِّ الْمُضافَ دُونَ اَلْ … اَلْزِمْهُ نَصْباً کَاَزَیْدُ ذَا الْحِیَلِ

وَماسِواهُ ارْفَعْ اَوِ انْصِبْ وَاجْعَلا … کَمُسْتَقِلٍّ نَسَقاً وَ بَدَلاً

منادای مفرد معرفه که مضموم است تابعش را درصورتیکه مضاف و بدون الف ولام باشد بایدوجوباً نصب داد مانند «ازیدذاالحیل» ای زید صاحب حیله (ذا حالت نصبی را داراست ومضاف است به حیله)

درصورتیکه تابع مضاف نباشد آنرا میتوان بدوحرکت رفع ونصب قرائت کرد مگر درمورد عطف نسق (معطوف) وبدل که این دو درحکم منادای مستقل هستند.

تذکر- منادای مفرد معرفه ونکره مقصوده را منادای مبنی، مضاف وشبه مضاف ونکره غیر مقصوده را منادای معرب »هم میگویند.

تابع منادای مضاف (منادای معرب)

١- یا عبدَاللهِ الکریمَ (صفت) ترکیب: «یا حرف ندا ، عبدالله مضاف، ومضاف الیه منادی، الکریم صفت منصوب ،»

٢- یا ذاالمالِ بکرُ (بدل) ترکیب ، «یا حرف ندا، ذالمال مضاف ومضاف الیه منادی ، بکر بدل مرفوع درحکم منادای مستقل ،»

٣- یا اخانا زیدُ (عطف بیان) ترکیب : «یاحرف ندا، اخانا مضاف ومضاف الیه منادی ، زید عطف بیان مرفوع در حکم منادای مستقل،»

٤- یا عبدَاللهِ ورجلاً (معطوف) ترکیب: «یا حرف ندا، عبدالله مضاف ومضاف الیه منادی، واو عطف، رجلا معطوف ومنصوب درحکم منادای مستقل»

٥- یا عبداللهِ ورجلُ (معطوف) ترکیب : «یاحرف ندا، عبدالله مضاف ومضاف الیه منادی، واو عطف، رجل معطوف مرفوع درحکم منادای مستقل ،»

---

* «یاجبال اوّبی معه والطیر» (١٠-٣٤) بدووجه خوانده‌اند.

«وان یکن مصحوب ال مانسقا … ففیه وجهان و رفع ینتقی »

ترجمه- اگر عطف نسق دارای الف ولام باشد در آن دووجه جایز است «رفع و نصب» (مختار عده رفع است)

منادای مبهم و تابع آن

۱- یاهذا الرجل
یاحرف ندا، هذامنادی، الرجل صفت(۱)

۲- یاایها الرسول
یا حرف ندا، ای منادی، ها تنبیه، الرسول نعت

۳- یاایتها النفس المطمئنة
یاحرف ندا، اية منادی، ها تنبیه النفس صفت، مطمئنه صفت نفس

۴- یاهؤلاء الرجال
یاحرف ندا، هؤلاء منادی، الرجال صفت

۵- یاهذا ذاالمال
یاحرف ندا، هذامنادی، ذاالمال بدل

۶- یاهذا زید
یاحرف ندا، هذامنادی، زید بدل

یا الله
(یاحرف ندا، الله منادی)

اسمی که منادی واقع میشود باید بدون الف ولام باشد زیرا حرف ندابمنزله الف ولام بوده وافاده تخصیص میکند تخصیص هم میدانیم نوعی ازتعریف است باوجود یکی احتیاجی بدیگری نیست درواقع در منادا حرف ندابدل ازالف ولام خواهدبود امادرمورد اسم جلاله «الله» که حرف ندا در آن داخل میشود باید گفت الف ولام دراین اسم جزء کلمه شده است و تنها اسم الله است که با بودن الف ولام حرف ندادر آن داخل شده ومورد استشهاداست - **اللهم** نیز منادائی است مانند یاالله که درعوض حرف ندای محذوف میم مفتوح ذکر شده است، درموردی که اسم دارای الف ولام است و منادا واقع میشود برای امکان این امر از کلمه **ای** یا **هذا** استفاده میشود یکی ازاین دو کلمه بعدازحرف ندا ذکر شده منادی قرار میگیرد واسم مورد نظر بعدازآن ذکر شده وترکیب آن صفت یا عطف بیان خواهد بود تعیین این دوموضوع (صفت یاعطف بیان) بسته است به وضع کلمه، واین نوع منادی است که بنام منادای مبهم خوانده میشود.

---

(۱) درمورد عنوان الرجل درمنادائی مانند «یاایها الرجل» ابن یعیش چنین میگوید: « واعلم ان حقیقة هذاالنعت وماکان مثله فی نحوهذاالرجل انماهوعطف بیان وقول النحویین انه نعت تقریب وذلك لان النعت تحلیه الموصوف بمعنی فیه اوفی شیء من سببه وهذه اجناس فهی شرح وبیان الاول کالبدل و التأکید فلذلك کان عطف بیان ولم یکن نعتاً » این صفت و آنچه بمانند این است درجمله مثل «هذاالرجل» عطف بیان است اینکه نحویین عنوان صفت باین نوع اسم داده اند یك نوع تقریب وتشبیه است. صفت باید بیان حال موصوف خود کند باآنچه دراواست یاباآنچه درمتعلقات اواست این نوع از اسماء اسم جنس بوده مانند بدل وتاکید شارح ومبین اسم مذکور درقبلند پس عطف بیان خواهند بود نه نعت.

وضع ابن و ابنه

این دو اسم که بعنوان صفت ذکر میشوند اعرابشان در منادای مفرد علم مانند منادای مضاف است یعنی باید آندو را بنصب قرائت کرد وهمین اعراب را خواهند داشت دروقتی که مضافند و برای علم یا برای کنیه و یا برای لقب صفت باشند ، چیزی که دراینجا باید بیشتر بدان توجه نمود اعراب خود منادی است که برخلاف قاعده میتواند از حرکت نون ابن که مفتوح است متابعت کند بنابر این، این نوع منادی را بدو وجه میتوان قرائت کرد : «رفع و نصب» (١)

١ـ یاجعفرُ بنَ محمدٍ

ابن صفت واقع شده برای علم در حالیکه مضاف است بر علم دیگر

٢ـ یاعلیُّ بنَ ابیطالبٍ

ابن صفت است برای علم مضاف است بر کنیه

٣ـ یاحسینُ ابنَ امیرِ المؤمنینَ

(ابن صفت است برای علم و مضاف است بر لقب)

بنا بر آنچه گفته شد اعراب ابن در هر حال مانند منادی مضاف نصب است، و منادی را هم میتوان بدو حرکت رفع و نصب قرائت کرد : حالت رفع آن از آن جهت است که منادای مفرد معرفه باید مرفوعاً خوانده شود و حالت نصب آن از آن جهت است که منادی متابعت از حرکت نون ابن میکند برخلاف قاعده .

نداء المضاف الی یاء المتکلم

(منادای مضاف به یاء)

دروقتیکه منادی اضافه شود به یاء متکلم اگر منادی از اسماء معتلّه باشد با اثبات یاء آنرا باید مفتوحاً قرائت کرد و اگر از اسماء صحیحه باشد میتوان آنرا به پنج وجه قرائت نمود .

---

(١) اینکه در مورد منادای مفرد که دارای وصف ابن باشد گفته شد جایز است متابعتاً از فتحه نون ابن مفتوحاً قرائت شود این برخلاف قاعده جاریه است در مبحث صفت و موصوف خواهید دید که صفت در اعراب متابعت از موصوف خواهد کرد دراینجا بعکس موصوف از صفت در اعراب متابعت میکند علت این است که ابن در این گونه اسماء حکم اسم واحدی را دارد .

بنابر این در آیه شریفه «اذقال الله یاعیسی بن مریم» (١١٥-٥) عیسی را به تعبیری میتوان در تقدیر مرفوع دانست و به تعبیری منصوب .

یاسیدی یاسیدی یاسید یاسید یاسیدا یامولای
یاعبدی یاعبدی یاعبد یاعبد یاعبدا یامقتدای
واجعل منادی صح ان یضف لیا کعبد عبدی عبد عبدا عبدیا

دو اسم «اب وام» نیز در صورتیکه منادی واقع شوند و بر یاء متکلم اضافه شوند به وجوه مختلفه میتوان آنها را قرائت کرد:

یا ابت • یا ابت • یا ابتا • یا ابتاه یا امت • یا امت • یا امتا • یا امتاه

این دو منادی در اصل یا ابی و یا امی بوده است، یاء متکلم حذف شده و در عوض محذوف تاء بآن دو اضافه شده است یا ابتی و یا امتی هم گفته نمیشود بعلت اینکه جمع بین عوض و معوض منه صحیح نیست(۱)

منادای مندوب

در مورد نارضایتی از پیش آمد ها برای اظهار درد و الم و برای بیان غصه و غم با حرف ندای «وا» جمله تشکیل میگردد که منادای آن بنام منادای مندوب خوانده میشود (با حرف ندای «یا» نیز گاهی منادای مندوب ذکر میشود)

چون اظهار ندبه و بیان درد همیشه برای شخص یا شیء معلومی است لذا مندوب هیچگاه نکره یا مبهم نخواهد بود حتی اگر در مورد مصیبت باشد ندبه باشهر اسم مندوب اظهار میشود و چون زنها صبر شان در تحمل مصائب کمتر است ندبه بیشتر اختصاص باین جماعت دارد.

۱ـ وامحمد ۲ـ وامحمدا ۳ـ وامحمداه

(۲) منادای مندوب را بسه وجه میتوان عنوان نمود ۱ـ برفع ۲ـ بالف ۳ـ بالف و هاء سکت

---

(۱) نوشته اند در مورد تاء در یا ابت و یا امت سیبویه از خلیل سؤال کرد خلیل جواب داد این تاء بمنزله هاء در عمه و خاله میباشد که برای تانیث است و دلیل اینکه تاء برای تانیث است اینست که در وقف یا ابه و یا امه گفته میشود امادر امه چون مؤنث است بودن تاء اشکالی ندارد و در ابه هم برای مبالغه است همچنانکه در راویه و علامه برای مبالغه است؛

(۲) مندوب لفظا یا محلا منصوب خواهد بود بفعل مقدر «اندب» که وجوبا محذوف است

در حالت اول از جهت حکم مانند منادای مفرد معرفه مبنی ومرفوع و در حالت دوم وسوم مانند منادای مضاف منصوب است .

وامن حفر بئر زمزماه، واعبدالمطلباه ☆ وامن قلع باب خیبراه، واامیر المؤمنیناه

الف وهاء سکت در منادای مندوب گاهی بصله ملحق میشود واین در وقتی است که موصول خالی ازالف ولام باشد ودرموردشخصی باشد که امرصله منحصراً مربوط باواست مانند دومثال اول وگاهی هم ممکن است بآخر مضاف الیه ملحق گردد مانند دو مثال دوم .

وینْدَبُ الْموْصُولُ بالّذی اشْتهَر ☆ کبئْر زَمْزَم یلی وامن حفر

و منْتهی الْمندُوبِ صلْه بالْالف ☆ متلوُّها اِن کان مثْلها حُذف

ان کان مثلها حذف : در آخر بیت اشاره باسمی است مانند **واموساه** که الف موسی حذف شده والف ندبه بجای آن ذکر شده است .

تذکر - هرمندوب منادی خواهد بود ولکن هرمنادی مندوب نخواهد بود .

فکل مندوبٍ منادی ☆ ولیس کل منادیٍ مندوباً

منادای مستغاث

در دفع بلا و مصیبت شخصی گاهی از شخص دیگری برای غیر یاری میطلبد دراین باب آنکه یاری میکند « مستغاث » وآنکه او را یاری میکنند «مستغاث له» گفته میشود از آن جهت که استغاثه با یاء حرف نداشروع میشود آنرا درمبحث منادی ذکر کرده‌اند .

حالات مستغاث و مستغاث له

مستغاث را بسه وجه میتوان عنوان کرد ۱ - مجروراً بالام مفتوح حرف جر (لفظاً چون محلا مانند منادی منصوبست) ۲ - مرفوعاً (مانند منادای مفرد معرفه) ۳ - مختوماً بالف .

مستغاث له‌را نیز میتوان بسه‌وجه عنوان کرد ۱ - مجروراً بالام مکسور حرف جر

۲ - بالام مفتوح حرف جر (در ضمائر) ۳- بامن حرف جر (اگر استغاثه بر علیه باشد)

۱- یا لَلحاکمِ لِلمظلومِ ترکیب : «یا حرف ندا ، للحاکم لفظاً مجرور به لام محلاً منصوب بفعل مقدر ادعو مستغاث ، للمظلوم جار و مجرور مستغاث له ،»

توضیح - (مستغاث بالام مفتوح حرف جر لفظاً مجرور است- مستغاث له با لام مکسور حرف جر مجرور شده است - ترجمه- (ای حاکم بفریاد مظلوم برس)

۲- یا قَوْمُ لِلغریقِ ترکیب : «یاحرف ندا ، قوم منادای مستغاث لفظاً مرفوع ومحلاً منصوب بفعل مقدر ادعوا ، للغریق جار و مجرور ، مستغاث له ،»

توضیح - (منادای مستغاث مرفوعاً ذکر شده در واقع مثال برای حالت دوم مستغاث است ترجمه (ای قوم بفریاد غریق برسید)

۳- یا یوسفا لِاخیكَ ترکیب : «یا حرف ندا، یوسفا منادای مستغاث ، لاخیك جار و مجرور ، کاف مضاف الیه مستغاث له ،»

توضیح (منادای مستغاث مختوماً بالف ذکر شده است در واقع مثال برای حالت سوم است ترجمه (ای یوسف بفریاد برادرت برس)

۴- یا لَلّٰهِ لهم ترکیب : «یاحرف نداه الله منادای مستغاث لفظاً مجرور به لام محلاً منصوب بفعل مقدر ادعو ، لهم جار و مجرور مستغاث له ،»

توضیح (مستغاث بالام مفتوح مجرور است و مستغاث له چون ضمیر است بالام مفتوح مجرور شده در واقع ذکر مثال برای حالت دوم مستغاث له است ترجمه (ای خدا بفریاد ایشان برس)

۵- یا لَلابطالِ منَ العتاةِ المفسدینَ ترکیب : «یاحرف ندا ، للابطال جار و مجرور منادای مستغاث لفظاً مجرور به لام محلاً منصوب ، من العتاة

جار ومجرور ، المفسدین صفت ، مستغاث علیه »

توضیح - (این مثال برای حالت سوم از مستغاث له است چون استغاثه برعلیه بوده بامن حرف جر مجرور شده است - ترجمه (ای شجاعان برشما است سرکوبی سرکشان مفسد)

۶ - **یَا لَلنَّاسِ الاَغنِیاءِ لِلفَقیرِ** ترکیب : « یاحرف ندا ، للناس جار و مجرور مستغاث محلا منصوب ، الاغنیاء صفت ؛ للفقیر جار و مجرور مستغاث له ، »

توضیح - (این نوع منادی هم ممکن است دارای تابع باشد و تابع ممکن است متابعت از لفظ کند مجرور شود وممکن است متابعت از محل کند منصوب شود ترجمه- (ای مردم غنی فقیررا دریابید) .

تذکر ۱ -دراستغاثه مستغاث رانمیتوان حذف کرد امامستغاث له ممکن است حذف گردد بنابراین درجمله چهارم «لهم» رامیتوان حذف کردوبه **یالله** اکتفا نمود .

تذکر۲-بنابراین تذکراگر جمله بدین عبارت باشد **یالزید**(با لام مفتوح) مستغاث است واگربدین عبارت باشد **یالزید**(بالام مکسور) مستغاث له است که مستغاث آن حذف شده است .

تذکر۳-همین لام بعدازیاءحرف ندا برای تعجب هم بکارمیرود مثلا اگر آب زیادی دیده شود کهسبب تعجب باشد گفته میشود .

یاللماء (بفتح لام) ترجمه چقدر آب . (دربیت ذیل لام لك برای تعجب استعمال شده)

فَیالَكَ مِن لَیلٍ کَأَنَّ نُجُومَهُ ❊ بِأَمراسِ کَتّانٍ اِلیٰ صُمِّ جَندَلِ

ایعجب ازبعضی شبهاکه گوئی ستارگان آسمان در آن شبها با ریسمانهای کتانی بهصخرههای سخت بستهشده- کنایهاست ازاین که برایمهمومین ومغمومین اینگونه شبهارا سحری نیست (بیت فوق درذیل این بیت نوشته شود)

اَلاَ اَیُّهَا اللَّیلُ الطَّوِیلُ اَلاَ انجَلِی ❊ بِصُبحٍ وَ مَا الاِصبَاحُ مِنكَ بِاَمثَلِ

ایشب طولانی ظلمانی آیاباطلوع صبح تاریکی دابرطرف نمیکنی (من اینرا

میگویم ولی معلوم نیست) که روز روشن در نزد من از شب تار بهتر باشد (زیرا هم وغم من در روز بیش از شب است)

اکثراً در وقتیکه منادی ایها باشد حرف ندای یا را حذف میکنند و در مورد منادای مضاف و اسم علم هم زیاد میشود که حذف میگردد.

رَبَّنا لاتؤاخِذْنا اِنْ نَسِينا اَوْاَخْطَأْنا $\frac{۲۸٦}{۲}$ ترجمه (پروردگار ما اگر ما بغفلت درراه هدایت ترك امر توکرده و در امور خطا کرده ایم ازما درگذر ،)

يُوسُفُ اَعْرِضْ عَنْ هٰذا و استغفري لِذَنْبِكِ $\frac{۲۹}{۱۲}$ ترجمه (ای یوسف ازاین سخن درگذر وای ذلیخا تونیز برای خود آمرزش طلب)

منادای مرخم

دروقتیکه جزئی یاقسمتی ازمنادی حذف گردد آن منادی را مرخم میگویند ترخیم که مصدر این اسم مفعول است بمعنای ترقیق صوت وانخفاظ صدا است یعنی باآهستگی ونرمی سخن گفتن .

ازحذف آخرمنادی جز تخفیف نظری نیست الااینکه همین تخفیف راهم برای حذف آن علت نمیگیرند میگویند آخر منادی بدون علت حذف میگردد یعنی باصطلاح نحوییین اعتباطاً «بدون دلیل»

ترخیم اختصاص بهمنادی ندارد در غیر منادی هم در اشعار بعضی ازشعرا دیده میشود .

شرائط ترخیم

درترخیم این چهار موضوع را باید رعایت کرد

۱- منادی علم باشد ۲- منادی مندوب و مستغاث نباشد ۳- مرکب بترکیب اضافی یا اسنادی نباشد ۴- از سه حرف بیشتر باشد

(اگر منادی دارای تاء تأنیث باشد مطلقاً ترخیم میشود اعم ازاینکه علم باشد یا غیر علم سه حرف باشد یا بیشتر)

اعراب مرخم

دروقتیکه ترخیم در اسمی صورت میگیرد ترخیم کننده ممکن است قسمت حذف‌شده رادرخاطر بگیرد وبقیه‌ندا راعنوان کند وممکن‌است اساساً ازآن‌قسمت ساقط‌شده صرفنظر وبقیه‌اسم‌را بعنوان‌اسم‌علم مستقلی تلقی‌نماید اعراب منادای‌مرخم در این دو فرض مختلف میشود اگرشق اول‌را اختیارکند اعراب آخر مرخم همان اعرابی است که‌قبلا دارا بوده اگرشق دوم رااختیار نمود بایدآنرا برفع قرائت‌نماید مثلاً اگر **حارث** رامرخم کنیم‌حرف «ر» رابدوحرکت‌میتوانیم‌تلفظ کنیم‌یکی بکسرویکی برفع (بکسر میخوانیم‌چون‌حالت قبل‌ازترخیم کسره‌است‌البته‌بادرخاطر داشتن‌حرف «ث» وبرفع‌میخوانیم‌چون‌آنرافرض کرده‌ایم منادای‌مستقلی‌است) **یاحار** «بکسر الراء» **یاحار** «برفع‌الراء» واگرجعفررا‌ترخیم کنیم چون‌حرف‌فاء مفتوح‌است اگرشق‌اول‌را اختیارکردیم باید بگوئیم **یاجعف** «بفتح الراء» واگرشق دوم را اختیار کردیم باید بگوئیم **یاجعف** «برفع‌الراء» وهمچنین در**قمطر** که‌حرف ماقبل آخر ساکن است گفته میشود**یاقمط** «بسکون الطاء» **یاقمط** «برفع الطاء»

درمورد **یامسلمه** چنانچه‌ترخیم شود جزیك وجه مفتوح آن **یامسلم** صحیح نیست زیرا اگر برفع‌خوانده شودبامذکر اشتباه میشود زیرافرض اینست‌که‌تاءبرای تأنیث است تافرق باشد بین‌مذکر ومؤنث امااگر فرض‌شد بابودن تاء برای‌مذکرعلم است هردووجه آن «برفع وبفتح» جایزاست .

وَالْتَزِمِ الاَوَّلَ فِي كَمُسْلِمَةٍ ‌ ‌ ‌ وَجَوِّزِ الْوَجْهَيْنِ فِي كَمَسْلَمَةٍ

نمونهٔ چند از اسماء اعلام مرخمه

حالات اسم قبل از ترخیم و بعد از ترخیم

(قبل از ترخیم)	(بعد از ترخیم)	(حروف محذوفه)	(قبل از ترخیم)	(بعد از ترخیم)	(حروف محذوفه)
یاسعاد	یاسعا	د	یاجاریه	یاجاری	ه
یافاطمة	یافاطم	ة	یامنصور	یامنص	ور
یامسکین	یامسك	ی ن	یامختار	یامختا	ر
یامجید	یامجی	د	یافرعون	یافرع یافرعو	ون
یاغرنیق	یاغرن یاغرنی	ی ق	یاثبه	یاثب	ه
یاعضه	یاعض	ه	یامرجانه	یامرجان	ه
یاعاذله	یاعاذل	ه	یاامامه	یاامام	ه
یاثمود	یاثمو یاثمی	د	یابنون	یابنی یابنو	ن
یاطائفی	یاطائف	ی	یابصری	یابصر	ی
یاعمار	یاعم	ار	یامالك	یامال	ك
یامروان	یامرو	ان	یامسلمان	یامسلم	ان
یا حمراء	یاحمر	اء	یاصحراء	یاصحر	اء
یابرثن	یابرث	ن	یاهرقل	یاهرق	ل
یاسعدان	یاسعد	ان	یاقنفذ	یاقنف	ذ

حالت اعلام مرکبه در ندا

یابخت نصر	یابخت	نصر	یاحضرموت	یاحضر	موت
یاعمرویه	یاعمر	ویه	یاسیبویه	یاسیب	ویه
یامعدی کرب	یامعدی	کرب	یاخمسةعشر	یاخمسة	عشر
یاعبدشمس	یاعبدشمس		یاعبدالله	یا عبدالله	

قواعدی چند که میتوان از ذکر این اعلام بخاطر سپرد

۱ ـ منادای مرخم ممکن است مفرد باشد و ممکن است مرکب .

۲ ـ در اعلام مفرد ممکن است یك حرف ساقط شود و ممکن است دو حرف که

قائم‌مقام یك حرف باشد «مانند مروان - وعثمان»

۳ - ممکن است یك حرف با حرف مد قبل حذف شود «منصور - منص - مسکین مسک - عمار - عم»

٤ - در اعلام مؤنثه تاء تأنیث والف ممدوده، حذف میگردد «جاریه - جاری صحراء صحر

٥ - اگر از سه حرف کمتر باشد ودارای تأنیث باشد ممکن است آنرا مرخم نمود ثبه - عضه ثب عض .

٦ - هر اسم علم مرخمی رامیتوان بدو حرکت قرائت نمود بضم حرکت بنائی (حالت منادای مفرد معرفه) وحرکت اصلی خود (بفتح بکسر بضم - یا بسکون) هرچه هست

۷ - در مرکب قسمت مؤخر مرکب حذف میگردد - حضرموت - حضر، بخت نصر - بخت .

۸ - در ترکیب اضافی نمیتوان چیزی حذف کرد - عبدالله - عبد شمس - وهم چنین در اسنادی تابط شراً .

۹ - اگر علم دارای یاء نسبت باشد فقط یاء حذف میشود - بصری - بصر طائفی - طائف .

۱۰ - محذوف در منادای مرخم ممکن است یك حرف - دو حرف یا یك کلمهٔ باشد .

حذف منادی

گاهی ممکن است که منادی را با بودن قرینه «حرف نداء» حذف کنند البته حذف منادی بندرت انجام میشود ولی برای نمونه‌و شاهد جمله ذیل را میتوان عنوان کرد .

یا بؤسٌ لِزیدٍ	**یاقوم بؤسٌ لزیدٍ**
یا حرف ندا منادی محذوف، بؤس مبتدا	یا حرف نداء قوم منادی، بؤس مبتدا
لزید جار و مجرور خبر	الزید جار و مجرور خبر

یکی از مواردی که ابتداء به نکره جایز بود مورد دعا بود بنا براین ابتدائیت بؤس از جهت اینکه نکره است موردایرادنیست چون در مقام دعاست .

☆ ☆ ☆

اختصاص

در کتب نحوی اختصاص رابلحاظ اینکه شباهتی به‌نداء دارددرذیل مبحث نداءذکر کرده‌اند موضوع اختصاص اینست که‌ای «مضموماً» باهاء تنبیه‌وتابع‌مرفوع بعداز ضمیری (متکلم یامخاطب) بمنظور تعظیم‌یاتصغیر یابیان مقصودذکرمیگردد .

عامل اختصاص فعل اخص مقدراست وخود اختصاص نیز بعنوان حال‌محلا منصوب است«همین یك‌وجه»

گاهی‌ممکن‌است بجای ای اسم‌معرف‌بال یامضاف برمعرف بال‌منصوباً«بعنوان مفعول» ذکر گردد«و گاهی‌ممکن‌است دراختصاص‌اسم‌علم‌ذکر گردد بعضی‌میگویند اختصاص منحصراست فقط به چهار اسم - **معشر-آل-اهل-بنی** البته این نظر از جهت کثرت استعمال این‌چهاراسم استدراین‌باب چنین نیست که‌منحصر بااین‌چهار اسم باشدبلکه‌اصل اختصاص راهمان وجه‌اول میدانند واینهارا اجاری مجرای آن .

مقایسه اختصاص باندا،

وجه اختلاف

۱ - اختصاص دارای حرف ندانیست

۲ - قبل از اختصاص جمله یا ضمیری ذکرمیگردد

۳ - اختصاص میتواند معرف‌بال‌باشد

٤ - ایها الرجل (یا مانند این) در اختصاص حال است و در ندا «مفعول

(زیرا ما قبل این نوع اختصاص جملهٔ کامل‌ذکرمیگردد)

۵ -منادی مرفوع میشوداختصاص نمیشود (فقطای‌دراختصاص مرفوع‌است «لفظاً»)

وجه مشابهت

۱ - لفظاًمانندمنادی‌است بخصوص در وقتیکه‌منادی‌حرف‌ندایش‌محذوف‌باشد

۲ - ندا خطاب است اختصاص هم خطاب است .

(منادی خطاب‌است به‌مخاطب اختصاص خطاب است به‌متکلم ومخاطب)

۳ - ندا عاملش‌مقدراست اختصاص هم عاملش مقدراست .

٤-ای وهاء تنبیه‌وتابع‌معرف‌بال‌درمنادی هست‌ودراختصاص‌هم‌عیناًوجوددارد

۵-منادی واختصاص‌هردو‌محلامنصوبند

نمونه‌چنداز اختصاص

۱ - اناافعل کذا ایها الرّجل ترکیب «: انامبتدا، افعل فعل ضمیر فاعل ، کذا کنایه خبر ای مبتدا ،ها تنبیه، الرجل صفت خبر محذوف »

توضیح (درترکیب ایهاالرجل گفته شدخبر آن محذوف است باید آنراچنین فرض کرده الرجل المذکور بجای ایهاالرجل مبتد او من ارید خبر محذوف آن» (آن مرد ذکر شده که من اراده میکنم که مراد «انا» باشد) وممکن است بهمین کیفیت ایها الرجل راخبر گرفت برای مبتدای محذوف (من ارید) درهردو صورت چون درقبل جمله کاملی گذشته ایهاالرجل جمله ایست درموضع حال که میتوان آنراچنین تعبیر کرد «اناافعل کذامتخصصاً من بین الرجال»

۲- نحن نفعل کذا ایتها العصابة ترکیب : «نحن مبتدا ، نفعل فعل ضمیر فاعل ، کذا کنایه در محل مفعول ، ایتها العصابه ترکیبش مانند فوق است یاخبری است برای مبتدای محذوف «من نرید» یامبتدا است تحت این عنوان «العصابة المذکوره »ومن نرید مقدرخبر باشد درهردوصورت جمله درموضع حال است باین عنوان نحن نفعل متخصصین من بین الاقوام .

توضیح (ذکراختصاص دراین دوجمله برای بیان مقصود است نظری به تعظیم یاتصغیر نیست ـ العصابة بمعنای جماعة است)

۳- انا اکرم الضّیف ایها الرّجل ترکیب : « انامبتدا ،اکرم فعل ضمیرفاعل خبر، الضیف مفعول ، ایها الرجل مخصوص (ترکیب همان است که در جمله اول گفته شد)

توضیح - (این اختصاص درمقام تعظیم وتفاخر است میخواهد بگوید من مختص ومنفردم باکرام میهمان (اختص من بین الرجال باکرام الضیف ـ)

۴- اناالمسکین ایها الرّجل ترکیب : « انامبتدا ، المسکین خبر ، ایها الرجل

مخصوص (ترکیب مانند قبل)

توضیح - (این اختصاص در مقام تصغیر است میخواهد بگوید من بین مردان مختص به‌مسکنة وذلت هستم -(انامختص بالمسکنة من بین الرجال)

۵- نَحْنُ الْعَرَبَ اَسْخَی النّٰاسِ ترکیب : « نحن مبتدا ، العرب مخصوص ، منصوب بفعل مقدر اخص ، اسخی افعل التفضیل خبر مضاف، الناس مضاف الیه- در اسخی بواسطه یاء ضمه در تقدیر است»

توضیح (دراین جمله مخصوص اسم معرف بالف ولام است ودر مقام تفاخر وتعظیم گفته میشود)

۶- نَحْنُ مَعْشَرَ الْعِلْمِ نُصْلِحُ الاُمَّةَ ترکیب : « نحن مبتدا ، معشر العلم مضاف و مضاف الیه مخصوص، نصلح فعل ضمیر فاعل ،الامة مفعول جمله خبر »

توضیح - (دراین جمله مخصوص اضافه شده است باسم معرف بلام این عنوان نیز درمقام تعظیم است)

۷ - نَحْنُ آلَ یٰسٓ کُرَمٰاءُ ترکیب : « نحن مبتدا ، آل یسن مضاف و مضاف الیه مخصوص ،کرماء (جمع کریم) خبر برای مبتدا »

توضیح (دراین جمله اسم مخصوص «آل» مضاف است وکسب تعریف ازیسن کرده ، که لقب پیغمبر اکرم است بیان در مقام تعظیم است - آل یسن رامیتوان علم هم فرض کرد دراین صورت اسم مخصوص اسم علم خواهد بود)

بقیه منصوبات

۱- خبر افعال ناقصه و افعال مقاربه ۲- اسم حروف مشبهة بالفعل ۳- اسم لا ونفی جنس

موضوعات فوق راازجهت اینکه انفکاك آنهااز اسماء مربوطه امکان نداشت درمبحث مرفوعات شرح داده‌ایم رجوع شود به‌صفحات ۳۲- ۳۸ -۴۵- ۵۹

درخصوص توابع هم قبلا تذکر داده‌ایم که‌درمبحث‌مجرورات‌عنوان میشوند .

پایان منصوبات

درمورد اختصاص بایدتوجه داشت بعضی‌اسماء هستند که باضماراريد یااعنی منصوب‌میشوند.

فصل چهارم مجرورات

۱ - مجرور بحرف جر

بطوریکه درفهرست کتاب اشاره شده مجرورات عبارتند از «**مجرور بحرف جر - مجرور باضافه - تابع مجرور**» دراین مبحث که قسم اول «مجرور بحرف جر» مورد بحث ماست این معنا را میبایستی متذکر شویم که اصولا حروف **دارای** معنای مستقلی نیستند ما همانطوریکه یك اسم یا یك فعل را درخارج از جمله میتوانیم معنا کنیم حرف را نمیتوانیم، معنای کامل حروف ضمن جمله بدست میآید بهمین جهت است که در تعریف کلمات (اسم - فعل - حرف) گفته اند: «اگر کلمه مستقلا دارای معنائی بود بدون افاده زمان آن کلمه اسم است واگر مستقلا دارای معنائی بود با افاده زمان آن کلمه فعل است واگر استقلالا متضمن معنائی نبود آن کلمه حرف است بنابراین حروف آن کلماتی هستند که مستقلا دارای معنائی نیستند.

اَلْکَلِمَةُ اِنْ دَلَّتْ عَلیٰ مَعْنیً فی نَفْسِها غَیْرَ مُقْتَرِنَةٍ بِزَمانٍ فَهِیَ الْاِسْمُ وَاِنِ اقْتَرَنَتْ بِزَمانٍ فَهِیَ الْفِعْلُ وَاِنْ لَمْ تَدُلَّ عَلیٰ مَعْنیً فی نَفْسِها بَلْ فی غَیْرِها فَهِیَ الْحَرْفُ.

---

* مدحاً یاذماً یا بنهامیگویند ینصب علی التعظیم او الشتم - اینهارا نباید با اختصاص اشتباه کرد درجملات ذیل اسماء منصوبه باضمار ارید یا اعنی منصوبند

۱- الحمدلله الحمید (ارید الحمید)   ۲- مررت به البائس المسکین (اعنی البائس)

درجمله اول چون الحمید منصوب ذکرشده نمیتوان آنرا صفت برای الله دانست صفت باید در اعراب باموصوف مطابق باشد بنابراین باید آنرا باضمار فعلی مناسب منصوب دانست

درجمله دوم البائس را نیز نمیتوان برای ضمیر صفت گرفت زیرا برای ضمائر نمیتوان صفت آورد «ان الضمایر لاتوصف» ناچاراً باید آنرا باضمار فعلی منصوب دانست (اگر البائس مکسور میبود آنرا میتوانستیم بدل فرض کنیم).

زمخشری میگوید اگر مستقلاً حرف دارای معنائی میبود فرقی مابین **ضَرَبَ زَیْدٌ** و **مٰا ضَرَبَ زَیْدٌ** نبود - (با فرض معنای استقلالی نفی «ما» به ضرب نمیرسید) و از همین جهت است که حروف یا با اسم ذکر میشوند یا با فعل **وَمِن ثَمَّ لا یَنفَكُّ مِنِ اسمٍ اَوْ فِعلٍ** - گاهی ممکن است حرفی بعنوان نایب مناب جملهٔ به تنهائی ذکر گردد: سؤال میشود **اَقٰامَ زَیْدٌ** مخاطب جواب میدهد **نَعَمْ** در اینجا نباید تصور کرد که نعم مستقلاً مفید معنااست چون بتنهائی ذکر شده، در این گونه موارد باید دانست حرف نایب مناب جمله است مثلاً «قدم قام» در مبحث منادی هم گفته شد که بعضی حرف ندا را نایب مناب ادعو میدانند.

موضوع دیگر اینکه اساساً بحث حروف در نحو مورد ندارد مادر مباحث نحوی از حروف بآن نظر بحث میکنیم که در مورد فعل بحث کردیم ما فعل را عنوان کردیم از نظر عمل آن که به عنوان فاعل و مفعول اسم را رفع و نصب داد حرف نیز مورد بحث ما قرار میگیرد از این نظر که به بینیم معمول آن چه عنوانی دارد و همان مقداری هم که در ترکیب بحث از اسم و فعل و حرف میشود برای اینست که موقعیت معمول آنها بدست آید - در مقدمه کتاب هم ضمن ذکر عوامل بعاملیت حروف اشاره شد.

حروف مبانی و حروف معانی

حروف را میتوان بدو قسمت متمایز تقسیم کرد یك قسمت حروفی که بنای مفردات کلمات از آنها است (حروف هجائیه) و دیگر قسمتی که در عبارات کامل بین مفردات کلمات ربط میدهند قسمت اول بنام حروف **مبانی** و دوم بنام حروف **معانی** خوانده میشوند کلیه حروفی که تاکنون بآنها برخورد کرده ایم از عامل و غیر عامل و همچنین حروف جری که اکنون مورد بحث ما است جزء دسته دوم یعنی حروف معانی خواهند بود.

---

* و در مورد آیه شریفه «وامرأته حمالة الحطب» نصب حمالة بنا بر شتم است باضمار فعل ارید و این وجه را در این آیه بهتر از سایر وجوه آن (خبر مبتدای محذوف یا صفت امرئه) میدانند - مراد از آن ام جمیل زن ابولهب است.

حروف جر یا حروف اضافه

در وجه تسمیه حروف جر نظریات مختلفی هست بعضی میگویند بآنها از این جهت حروف جر میگویند که معنای فعل را بسوی اسم میکشانند و بعضی میگویند چون در بعضی از افعال قوه برای رسیدن بمفعول کم است این حروف بافعال مدد میدهند که آنها بمفعول برسند:

ومن الافعال افعال ضعفت عن تجاوز الفاعل الی المفعول فاحتاجت الی اشیاء تستعین بها علی تناوله والوصول الیه.

و نظر دیگر اینست همانطوریکه جوازم آخر فعل را مجزوم میکنند و نواصب نصب میدهند این حروف هم از آن جهت که آخر اسم را مجرور میکنند بآنها حروف جر گفته میشود. جر از عبارات بصریین و خفض از عبارات کوفیین است جر و خفض در این مورد هردو بیك معنا است در وقتی هم که حرف جری از جلو اسمی کنده میشود و آن اسم منصوباً ذکر میگردد بآن منصوب بنزع خافض گفته میشود.

وجه تسمیه حروف جر بحروف اضافه - اضافه مصدر باب افعال ثلاثی آن ضیف بمعانی مختلفه آمده است از جمله **مال - عدل - خاف - حذر** آنچه با موضوع بحث ما سازش دارد معنای توجه و نسبت و ضم است **اضاف الشیء الی الشیء: اماله - اسنده - ضمه** چون حروف توجه میدهند افعال را باسماء و ضم میکنند آنها را باینها باین معنا که معنای افعال را باسماء میرسانند حروف اضافه نامیده میشوند

ویسمیها بعضهم حروف الاضافة لهذا المعنی ای تضیف الافعال الی الاسماء ای توصلها الیها

تعداد حروف جاره و معانی آنها

باء تاء کاف و لام و واو مذ منذ و خلا — رب حاشا من عدا فی عن علی حتی الی

ابن مالك **کی - و لعل - و متی** را نیز جزء حروف جر ذکر کرده است و بنظر سیبویه لولا هم در ضمیر داخل شود جاره است **لولای - لولاك - لولاه** جار و مجرورند البته این جار و مجرور متعلق به چیزی نیست و موضع این ضمائر نیز بنابراینکه

مبتدا هستند رفع است و خبر محذوف، قاعده این است بعد از لولا ضمیر مرفوع ذکر گردد مانند «**لولا انتم لکنا مؤمنین**» نظر اخفش بهمین جهت بر خلاف است میگوید در امثله فوق لولا جاره نیست بلکه ضمیر مخفوض از ضمیر مرفوع نیابت کرده است یعنی (**لولای از لولا انا**)

هاک حروف الجر وهی من الی	**حتی خلا حاشا عدا فی عن علی**
مذ منذ رب اللام کی واو و تا	**و الکاف و الباو لعل و متی**

من و الی

فاعلی که فعلی را شروع میکند چنانچه آنرا اظهار بدارد ابتدای آنرا با من وانتهای آنرا با الی عنوان میکند من از منزل تا مدرسه رفتم **ذهبت من البیت الی المدرسة** این مسافت ابتدایش با من وانتهایش با الی عنوان شده است حال چنانچه این مسافت یکجا در نظر گرفته شود بآن عنوان «**غایة**» داده شود درست تطبیق میکند با همان نظریکه نحوییین از غایة دارند اینکه گفته میشود من برای ابتدای غایة است والی برای انتهای آن مقصود همین است الا اینکه گاهی مکانی است مانند مثال فوق گاهی زمانی است مانند این مثال روزه گرفتم از صبح تا عصر **صمت من الصباح الی المساء**

الاصل فی معنی «من» ابتداء الغایة المکانیة او الزمانیة وفی معنی «الی» انتهاء الغایة الزمانیة والمکانیة

استعمال من غالباً بهمین معنا است واز این نظر که تنها حرفی است که ظروف غیر متصرفه را (قبل ـ بعد ـ عند) مجرور میکند بآن ام الحروف واصل الحروف میگویند واز همین جهت بحث آن مقدم بر همه حروف است.

«من» غیر از معنای فوق در معانی دیگری نیز استعمال شده که ذیلا ضمن مثال بیان میگردد.

۱ ـ (تبعیض) **فمنهم من آمن ومنهم من کفر** $\frac{۲۵۴}{۲}$ ترکیب: «فاء عطف، منهم

جارومجرور خبرمقدم ، من مبتدای مؤخر، آمن فعل ضمیرفاعل ، واوعطف ، منهم جارومجرور خبرمقدم ، من مبتدای مؤخر ، کفر فعل ضمیر فاعل ، »

توضیح (من درمنهم اول ودوم هردو تبعیض است باین معنا بعضی ازآن مردم کسانی بودند که ایمان آوردند وبعضی کسانی بودند که کافر شدند)

۲- (بیان جنس) ویلبسون ثیاباً خضراً من سندسٍ واستبرق $\frac{۳۱}{۱۸}$ ترکیب : «واو عطف، یلبسون فعل ضمیرفاعل، ثیاباً مفعول، خضراً صفت ، من سندس جارومجرور ، واوعطف ، استبرق عطف به سندس ، »

توضیح (من درسندس برای بیان جنس است وبهمین جهت آنرا ترجمه میکنیم لباس ازجنس سندس واستبرق دربرمیکنند)

۳- (تعلیل) مما خطیئاتهم اغرقوا $\frac{۲۵}{۷۱}$ ترکیب: « مما جارومجرور، خطیئات مجروربه من مضاف اضافه به هم ، هم مضاف الیه، اغرقوا فعل مجهول ضمیر نایب فاعل ، »

توضیح - (ما درجمله فوق زائده است وبرای تأکید ذکر شده است صورت واقعی جمله فوق اینست «من خطیئاتهم اغرقوا» وچون من مفید معنای تعلیل است آنرا باید معنا کرد بواسطه گناهانشان غرقه گشتند.

۴- (بدل) ارضیتم بالحیوة الدنیا من الاخرة $\frac{۳۸}{۹}$ ترکیب : « همزه استفهام ، رضیتم فعل ضمیر فاعل ، باالحیوة جارومجرور ، دنیا مضاف الیه ، من الاخره جار ومجرور ، »

توضیح - (من درجمله فوق مفید معنای بدل است وبهمین جهة آنرا معنامیکنیم آیا بجای آخرت بزندگی دنیا مایل وراضی گشتید ؟)

۵- (مرادف معنای عن) فویل للقاسیة قلوبهم من ذکر الله $\frac{۲۲}{۳۹}$ ترکیب « :فاء عطف ، ویل مبتدا ، خبرمحذوف ، للقاسیة جارومجرور ، قلوب فاعل برای قاسیه مضاف، هم مضاف الیه، من ذکر جارومجرور، اضافه

به‌الله، الله مضاف الیه .»

توضیح (در جمله‌فوق قاسیه اسم فاعل قلوب را بعنوان فاعل مرفوع نموده ـ ومن مرادف است بامعنای عن و بهمین جهت آنرا معنامیکنیم وای برقلوبی که آنها راقساوت گرفته واز ذکر خداغافل شده‌اند .)

۶-(مرادف معنای فی) **اذا نُودِیَ لِلصَّلٰوةِ مِنْ یَوْمِ الْجُمُعَةِ** $\frac{۹}{۶۲}$ ترکیب : « اذا زمانیه ، نودی فعل مجهول ضمیر نایب فاعل ، للصلوة جار ومجرور مفعول له ، من یوم جار ومجرور اضافه به جمعه، جمعه مضاف الیه ، »

توضیح (در آیه شریفه فوق من را میتوان بمعنای «فی» گرفت ـ هنگامیکه خوانده‌شدید برای نماز در روز جمعه)

۷-(زائده) **وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ اِلَّا یَعْلَمُهَا** $\frac{۵۹}{۶}$ ترکیب : «واو عطف ،ما نافیه، تسقط فعل، من زائده، ورقة لفظاً مجرور به من، محلا مرفوع فاعل، الا اداة حصر، یعلمها فعل فاعل مفعول ،» (۱)

الی

۱-(انتهاء غایة زماناً) **ثُمَّ اَتِمُّوا الصِّیَامَ اِلَی اللَّیْلِ** $\frac{۱۸۷}{۲}$ ترکیب: «ثم حرف عطف، اتموا فعل ضمیر فاعل ، الصیام مفعول، الی اللیل جار ومجرور ، »

توضیح (الی در آیه‌فوق مقابل من است گفته‌شد من برای ابتدای غایة، والی برای انتهای غایة است)

۲-(انتهاء غایة مکاناً) **مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ اِلَی الْمَسْجِدِ الْاَقْصٰی** $\frac{۱}{۱۷}$ ترکیب «من المسجد الحرام جار ومجرور، الی المسجد الاقصی جار ومجرور، حرام واقصی برای مسجدین صفت هستند الا اینکه فعلا باذکر این صفات عنوان علمیت پیدا کرده‌اند »

توضیح (سیر از مسجد الحرام یعنی از مکه معظمه تا مسجد اقصی یعنی

---

(۱) من در وقتی زائداست که در جلو اسم نکره قرار بگیرد و آن اسم فاعل یا مفعول یا مبتدا باشد البته با این شرط که مقدم باشد جمله را نفی ـ نهی ـ یا استفهام «بهل» مثال زائده در قسم اول گذشت «شماره ۷» مثال از قسم دوم ۱ ـ هل رأیت من رجل مثال قسم سوم ۲ ـ هل لباغ من مفر

بیت‌المقدس غایةاست که من برای‌ابتدای آن والی برای‌انتهای آن ذکرشده‌با توجه باینکه این‌غایة مکانی‌است)

۳-(مرادف‌معنای‌مع) لاتأکلوا اموالهم الی اموالکم ۲/۴ ترکیب: «لاءناهیه تأکلوا فعل ضمیرفاعل ، اموال مفعول ، هم‌مضاف‌الیه،الی‌اموال‌جار ومجرور ، کم‌مضاف‌الیه .»

توضیح (الی‌دراین آیه‌بمعنای‌مع باشدباید آنرا چنین‌ترجمه کرد اموال ایشان راباأموال خودنخورید)

۴-(تبیین) قال‌رب السجن احب‌الی مما یدعوننی الیه ۲۳/۱۲ ترکیب: «قال فعل ضمیرفاعل ، رب منادی(حرف‌ندای آن محذوف‌است)کسره دلیل برحذف‌یاء،السجن‌مبتدااحب‌خبر،الی‌جارومجرور، مماجار و مجرور، یدعو فعل،نون‌وقایه یاء مفعول ، الیه جارومجرور ، »

توضیح - (تبیین‌دراینجام‌رادابن‌است که‌الی مبین فاعلیت مجرور خودمیباشد واین‌موضوع‌یابعدازفعل تعجب‌است‌یاافعل التفضیل وبهمین‌مناسبت‌در آیه فوق‌مجرور الی‌را فاعل گرفته و جمله‌را چنین ترجمه میکنیم‌یوسف علیه‌السلام گفت ای پروردگارمن زندان رامن از آنچه این‌گروه مرابدان‌دعوت میکنند‌دوست‌ترمیدارم)

۵-(مرادف معنای لام)قالوا نحن اولوا قوة‌واولوا بأس شدید والامر الیک ۳۳/۲۷ ترکیب : « قالوا فعل ضمیر فاعل ، نحن مبتدا ، اولوا قوة مضاف ومضاف‌الیه خبر ، واو لوابأس خبر بعداز خبر،شدید صفت ، واوعطف ، الامر مبتدا ، الیک جارومجرورخبر»

توضیح (قوم‌بلقیس گفتندماصاحبان‌قوه‌وقدرتیم،باین‌وصف‌اختیار کارازصلح وجنگ برای‌تواست (الی بمعنای‌لام‌ترجمه‌شد) ماکار رابتو وامیگذاریم)

حتی

۱- جاره بمنزله الی ۲- عاطفه بمعنی واو ۳- حرف ابتداء

درمورد‌حتی و کلمه‌بعداز آن‌نظریه نحویین‌مختلف‌است‌سیبویه‌وخلیل‌میگویند

اسم بعد از حتی مجرور است به سبب حتی زیرا حتی حرفی است از حروف جاره .

کسائی میگوید جر بعد از حتی بواسطه اضمار الی میباشد .

فراء آنرا عاملی از عوامل افعال دانسته و از نظر فراء حتی مانند کی و ان از عوامل افعال است البته نه بآن وجهی که عملش هم ملازم باافعال باشد زیرا در جمله مانند ، **سِرْتُ حتّی اَدْخُلَها** عملی ندارد و میگوید در وقتیکه نیابت از الی نماید اسماء رامجرور میکند درواقع حتی جاره از نظر فراء نایب مناب الی است .

باین نظر ایراد میکنند ومیگویند فراء معنی اصلی حتی را با نظر خود ابطال نموده زیرا اسم مجرور بعد از حتی که داخل در حکم ما قبل وازجمله آن است با نظر فراء مفهومی ندارد میتوان دراین جمله : **قاتَلْتُ السِّباعَ حتّی الاُسُودِ** گفت اسم مجرور بعدازحتی داخل درحکم ماقبل نیست ذکر حتی دراین مورد برای اینست که مفیداین معناباشد (من نه تنها قتالم بـا درندگان بود بلکه باشیران هم مقاتله کردم) دراین مورد بجای حتی میتوان الی گذارد ؛

مؤلف ـ شاید نظر فراء ازنیابت ازالی در جملاتی است که مابعدحتی درحکم ماقبل نیست بدیهی است دراین جمله : **اِنَّ فُلاناً لَیَصُومُ الاَیّامَ حتّی یَوْمِ الفِطْرِ** ـ اسم بعداز حتی درحکم مـاقبل نیست دراین مورد میتوان حتی را نایب ازالی و بمعنای آن گرفت باری این گفتگو هادرمورد معنای اول حتی است که نازل بمنزله الی میباشد امادرمورد معنای دوم که نازل بمنزله واو عطف است بحثی نیست بمانند اسم بعدازواو اسم بعدازحتی درحکم ماقبل است .

۱ـ قامَ القَوْمُ حتّی زَیْدٌ ۲ـ رَأیتُ القَوْمَ حتّی زَیْداً ۳ـ مَرَرْتُ بالقَوْمِ حتّی زَیْدٍ

(درجمله اول زید عطف به فاعل ودردوم عطف به مفعول ودر سوم عطف به مجرور است یعنی دراول فاعل دوم مفعول وسوم مجرور است)

درمورد معنای سوم نیز اختلافی نیست زیرا کلام بعدازحتی دراین موقع ازحکم ماقبل مقطوع وحتی بمنزله حرف ابتداء میباشد یعنی بمانند حروف ابتداء جمله ما بعد آن یامبتدا وخبر ویافعل وفاعل است .

نمونه چند از عمل حتی

استینافیه	عاطفه	جاره
حتی اذا جاء امرنا	مات الناس حتی الانبیاء .	۱ اسلمت حتی ادخل الجنة .
فو اعجبا حتی کلیب تسبنی	دخلت البلاد حتی الکوفة .	۲ ضربت القوم حتی زید .
رکب القوم حتی الامیر	قدم الحاج حتی المشاة .	۳ سلام هی حتی مطلع الفجر .
وزلزلوا حتی یقول الرسول	جائنی القوم حتی انت .	۴ فذرهم فی غمرتهم حتی حین .
سرت حتی ادخلها	اعجبنی الجاریة حتی حدیثها .	۵ سرت حتی تغیب الشمس .
اکلت السمکة حتی رأسها	اکلت السمکة حتی رأسها .	٦ اکلت السمکة حتی رأسها .
۷ یعلمه حتی فاق فی العلوم		۷ لاافعل حتی تفعل

توضیحات

۱- حتی بدو معنا مدخول خود را مجرور میکند ۱- بمعنای الی ۲- بمعنای کی در وقتیکه بمعنای کی باشد باید حتماً مصدر مؤول مجرور باشد و در وقتیکه بمعنای الی باشد احتیاجی باین معنا نیست بهمین جهت تقدیر جمله اول کی ادخل الجنه است و پنجم الی غیاب الشمس

۲ - بندرت حتی بمعنای الا هم استعمال میشود در جمله هفتم مفید معنای الا میباشد - در واقع حتی جاره استعمالش در اسماء ، غایة - تعلیل - والا است ،

۳ - سزاوار است مجرور حتی موقت باشد در جملهٔ هم که غیر موقت است مانند جمله چهارم بموقت تأویل میشود .

٤ - مدخول حتی ممکن است جزء ما قبل (مثال ٦) و ممکن است متصل بما قبل باشد - «نمت البارحه حتی الصباح».

٥ - حتی برای مدخولش ممکن است افاده قوة و ممکن است افاده ضعف نماید (جمله ۱ - و جمله ۳ ردیف دوم)

۶ ـ دروقتیکه حتی عاطفه باشد برضمیرداخل میشود جمله‌چهارم ردیف‌دوم درمورداول بندرت است (فتی‌حتاك)

۷ـ درقسم‌سوم حتی (استینافیه) خبرمبتدا بایدازجنس فعل‌مقدم باشد مثلادر جمله سوم بایدگفت الامیرراکب .

۸ ـ مراد ازاستیناف نه‌این‌است که‌بعدازآن مبتداو خبر باشد بلکه مقصود این‌است جمله‌مستأنفه باشد یعنی‌ارتباطی بماقبل نداشته‌باشد دراین صورت ممکن است‌مدخول‌حتی‌جمله‌اسمیه ویافعلیه‌بوده باشد.

۹ـ درووقتیکه‌مدخول حتی‌فعل‌مضارع باشد تعیین آن‌ازجاره‌واستینافیه مشکل است‌معمولاجاره فعل‌مستقبل واستینافیه حال یامؤول‌بحال است‌اما دروقتیکه ماضی باشداستینافیه است (مثال۷ـ)

۱۰ دروقتیکه مدخول حتی کلمه‌باشد که‌حرف‌ابتداء‌باشد (جمله ۱ـ «اذا») حتی استینافیه است .

خلا ـ حاشا ـ عدا

درمورداین‌سه کلمه‌ازجهت‌اینکه متضمن معنای‌استثناء‌هستند قبلا درباب‌استثناء بحثی شده وچون‌بعنوان جاره مدخول‌خودرا مجرورهم‌میکنند‌دراین‌موقع که‌بحث حروف جاره‌بمیان‌است بایدازآنها نیز ذکری‌بشود .

بطورکلی‌درمورد اینکه این‌سه‌کلمه‌میتوانند بعنوان‌جاره‌مدخول‌خودرامجرور کنند اختلافی‌نیست : ودراینکه **خلاوعدا** ازجهت اینکه «ما» مصدریه درآنهاداخل میشودومیتوانند مدخول خود را بعنوان مفعولیت‌منصوب کنند بحثی‌نیست‌صحبت‌در کلمه حاشا است که‌ازنظر سیبویه حرف‌است **«وَلَم‌يَحكِ سيبويه‌في‌حاشا الاالجر»** و میگوید اگر حاشا فعل میبود مانند عدا و خلا ما مصدریه در آن داخل میشد ومی‌توانستیم بگوئیم **اَتانِي القوم‌ماحاشي زيداً** چون گفته نشده پس فعل نیست ، دیگران برای‌حاشا سه وجه ذکر کرده‌اند **۱ـ وجه‌فعلی ۲ـوجه‌حرفی بمنزله‌الا ۳ـوجه‌اسمی .**

مثال از هر سه وجه

« وجه حرفی »

۱-اتانی القوم خلا زیدٍ ۲-قام القوم حاشا زیدٍ ۳-ذهب القوم عدا زیدٍ

« وجه فعلی »

۱-صبر القوم خلا زیداً ۲-لقیت القوم حاشا زیداً ۳-جائنی القوم عدا زیداً

« وجه اسمی »

$\frac{۳۱}{۱۲}$ وقلن حاش لله ماهذا بشرا ان هذا الا ملك كريم (۱)

ترکیب : «واو عطف ، قلن فعل ضمیر فاعل ، حاش تنزیهیه ، لام زائده ، الله مجرور بلام ، ما مشبهة بلیس ، هذا اسم ما ، بشرا خبر ، ان نافیه ، هذا مبتدا ، الا اداة حصر ، ملك خبر ، کریم صفت ، » (۲)

فی

حرف جر «فی» درمواردی مختلف مورد استعمال دارد در یکی از آن موارد معنای ظرفیت است درمعنای ظرفیت ممکن است استعمال آن بحقیقت وممکن است استعمال آن بمجاز باشد همانطوریکه مادرزبان فارسی هم میگوئیم آب در کوزه است و این خانه در دست من است و دررا بحقیقت (جمله اول) و بمجاز (جمله دوم) استعمال میکنیم درزبان عربی نیز اگر بگوئیم ۱-الرجل فی الدار ۲-الماء فی الكأس ۳-التلامیذ فی المدرسة «فی» رادراین جملات بمعنای حقیقی خود استعمال کرده ایم زیرا دار- کأس- مدرسه- درحقیقت عنوان ظرفیت دارند اما اگر گفتیم ۱-النجاة فی الصدق ۲-افی الله شك ۳-ولكم فی القصاص حياة «فی» رادراین جملات بمعنای مجازی استعمال کرده ایم زیرا مجرور فی دراین جملات درحقیقت عنوان ظرفیت ندارند .

---

(۱) زنان مصر از فرط تعجب گفتند منزه است خدای متعال ازصفت عجز ، این جوان از جنس آدمی نیست این نیست مگر فرشته بکمال وجمال .

(۲) «ان» یکی ازادوات نفی است و بمانند «ما» در نفی حال مورد استعمال دارد داخل درجمله اسمیه و فعلیه هردو میشود

« ان یتبعون الا الظن » « ان الحكم الا لله »

معانی دیگر «فی»

۱-(مصاحبه) جَاءَ فِي الْقَوْمِ (آمد بمعیت قوم) ترکیب: «جاء فعل ضمیر فاعل، فی القوم جار و مجرور»

۲- (تعلیل) قُتِلَ فِي ذَنْبِهِ (بعلت گناهش کشته شد) ترکیب: «قتل فعل مجهول ضمیر نایب فاعل، فی ذنب جار و مجرور، ها مضاف الیه»

۳ (مقایسه) مَا عِلْمِي فِي بَحْرِهِ اِلَّا قَطْرَةٌ (علم من در دریای او نیست مگر قطره‌ای) ترکیب: «ما نافیه، علمی مضاف و مضاف الیه مبتدا، فی بحر جار و مجرور، ها مضاف الیه، الا اداة حصر، قطرة خبر»

۴-(مرادف معنای با) اَنْتَ بَصِيرٌ فِي عَمَلِكَ (تو بینائی بکارت) ترکیب: «انت مبتدا، بصیر خبر، فی عمل جار و مجرور، کاف مضاف الیه»

۵-(مرادف معنای الی) رَدَّ يَدَهُ فِي جَيْبِهِ (دستش را بسوی جیبش برد) ترکیب: «رد فعل ضمیر فاعل، یده مضاف و مضاف الیه مفعول، فی جیبه جار و مجرور، هاء مضاف الیه»

۶-(مرادف معنای من) مَضَتْ عَلَيَّ ثَلَاثَةُ اَشْهُرٍ فِي ثَلَاثِ سِنِينَ (بر من سه ماه از سه سال گذشته) ترکیب: «مضت فعل، علی جار و مجرور، ثلاثة فاعل، اشهر تمیز، فی ثلاث جار و مجرور، سنین تمیز.

عن

حرف جر «عن» در دو وجه مورد استعمال دارد یک وجه آن معنای اسمی است و یک وجه آن معنای حرفی است در وجه اول بمعنای جانب استعمال شده و اکثراً با حرف جر «من» ذکر میگردد مانند.

هُوَ جَلَسَ مِنْ عَنْ يَسَارِ الْخَلِيفَةِ　　　　اَنَا جَلَسْتُ مِنْ عَنْ يَمِينِ الْمَلِكِ

* در مورد «ان» نظر سیبویه اینست که ان جز نفی عملی ندارد در جمله اسمیه مدخول آن مبتدا و خبر است ــ نظر عده دیگر این است که بمانندما «ما مشبهة بلیس» رفع باسم میدهد و رفع به خبر «ترکیب در آیه صفحه قبل نظر سیبویه رعایت شده»

ودروجه‌دوم معنای آن بشرح زیر است .

۱-(مجاوزة) تَرَحَّلْ عَنْ مَكَانٍ فيه ضَيْمٌ ترکیب: «ترحل فعل ضمیر فاعل، عن مکان جار و مجرور متعلق به ترحل، فیه جار و مجرور خبر مقدم، ضیم مبتدای مؤخر»

ترجمه (ازمکانی کـه در آن بعدل رفتار نمیشود پای بیرون نه -تجاوز کن)

۲-(بدل) وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا ترکیب: «واو عطف، اتقوا فعل ضمیر فاعل، یوماً مفعول، لا نافیه، تجزی فعل مجهول، نفس نایب فاعل، عن نفس جار و مجرور، شیئاً مفعول»

ترجمه (تقوی پیشه کنید و برحذر باشید از آنروز که در پیش است و کسی رادر آن روز اختیاری نیست که عهده‌دار امر دیگری گردد)

۳-(تعلیل) مَا فَعَلَ ذَالِكَ إِلَّا عَنِ اضْطِرَارٍ ترکیب: «مانافیه، فعل فعل ضمیر فاعل، ذالك مفعول، الا اداة حصر، عن اضطرار جار و مجرور»

ترجمه (او نکرد اینکاررا مگر بواسطه اضطرار)

۴-(مرادف بعد) قَالَ عَمَّا قَلِيلٍ لَيُصْبِحُنَّ نَادِمِينَ ترکیب: «قال فعل ضمیر فاعل، عماقلیل جار و مجرور (مازائده) لام تأکید، لیصبحن از افعال ناقصه، ضمیر اسم آن، نادمین خبر»

ترجمه (خدای متعال فرموده بدکاران پس از اندك زمانی از کردار زشت خود پشیمان خواهند شد)

۵-(مرادف علی) أَحْبَبْتُ الْإِحْسَانَ إِلَى الْفُقَرَاءِ عَنْ كَثْرَةِ الصَّلَاةِ ترکیب: «احببت فعل ضمیر فاعل الاحسان مفعول، الی الفقراء جار و مجرور، عن کثرة جار و مجرور، الصلاة مضاف الیه»

ترجمه (من احسان بفقراء را بر کثرة صلاة دوست‌تر میدارم)

علی

حرف جر «علی» درمعنای استعلاء بطورحقیقت وبطور مجازهر دو استعمال میشود اگربگوئیم :

هُوَ صَعِدَ عَلَى الْمِنْبَرِ لَهُ عَلَيَّ اَلْفُ دِرْهَمٍ

«علی» رادرجمله اول بحقیقت ودردوم بمجاز درمعنای استعلاء استعمال کرده‌ایم درغیراین معنادرمعانی دیگری‌نیز مورداستعمال‌واردازجمله :

۱-(مصاحبه) بَذَلَ الْمَالَ عَلَى فَقْرِهِ ترکیب : « بذل فعل ضمیر فاعل ، المال مفعول ، علی‌فقره جارومجرورهامضاف‌الیه ،

ترجمه (باوجود فقرش مال‌را بخشید)

۲-(مرادف‌معنای‌عن) رَضِيَ عَلَيْهِ ترکیب :«رضی فعل‌ضمیرفاعل ، علیه‌جار ومجرور .

ترجمه (ازاو راضی گشت)

۳-(تعلیل) عَلَامَ تَضْرِبُنِي ترکیب : «علام جارومجرور ، تضرب‌فعل‌ضمیرفاعل نون وقایه یاء مفعول

ترجمه (بچه‌علت مرامیزنی)

۴-(مرادف‌معنای‌فی) دَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينِ غَفْلَةٍ مِنْ اَهْلِهَا ترکیب : «دخل فعل‌ضمیر فاعل ، المدینه مفعول ، علی‌حین‌جارومجرور،مضاف غفلة مضاف‌الیه ، من‌اهل‌جارومجرور ، هامضاف‌الیه »

ترجمه (داخل درآنشهر شددروقتی کەاهلش غافل‌بودند)

۵- (مرادف‌معنای‌باء) حَقِيقٌ عَلَى اَنْ لَا اَقُولَ ترکیب : « حقیق خبر برای مبتدای‌محذوف ، (هذا) علی‌جار، ان‌ناصبه ، لانافیه، اقول‌فعل ضمیرفاعل ، جمله‌تأویل بمصدر »

ترجمه (این‌سزاواراست به‌نگفتن‌من)

۶-(استدراك یعنی مرادف معنای لکن)

۱-بـــكل تداوينا فلم يشف ما بنا ۲-على ان قرب الدار خير من البعد

۳-على ان قرب الدار ليس بنافع ۴-اذا كان من تهواه ليس بذی ود

۱-بهرچه مارا مداوا کردددرد ما تسکین نیافت . ۲ - لکن آنچه مسلم است قرب وملازم آستان بودن بهتر از کناره گیری است .۳ - اگرچه ملازم بودن هم نفعی نخواهد بخشید .۴ - اگر معشوق نسبت به عاشق خود اظهار محبتی نکند .(۱)

تذکر - گاهی ممکن است علی بطور اسم استعمال گردد دراین صورت حرف جر «من» در آن داخل شده و بمعنای «فوق» خواهد بود . (۲)

مذ و منذ - رب

راجع به دو کلمه مند ومذ در پاورقی صفحه ۹۲ مشروحاً بحث شده است امادر خصوص رب باید گفت بین نحویین دراینکه آیا این کلمه اسم است یا حرف اختلاف است عده میگویند حرف است ودلیل آنها متکی است باین معنا که رب نقیض کم است از جهت معنی کم برای تکثیر است رب برای تقلیل ،از کم خبر داده میشود از رب نمیتوان خبر داد کم اسم است رب حرف .

۲- در کم حرف جر داخل میشود در رب حرف جر داخل نمیشود دردنبال کم فعل ذکر میگردد در دنبال رب جز اسم نمیتوان ذکر کرد وضع اول مختص باسماء است وضع دوم مختص بحروف؛ بنا براین کم اسم است و رب حرف. کسائی وتابعین او که نظری مخالف نظر فوق دارند میگویند رب اسم است ودلیل آنان متکی است باینکه از بعض عرب شنیده شده که گفته اند «رُبَّ رَجُلٍ ظَرِيفٌ» (برفع صفت و موصوف) ظریف راخبر از رب گرفته اند.دلیل دیگر آنان این است که حروف معمولا دروسط جمله ذکر میشوند چون رب درصدر جمله است پس اسم خواهد بود بهرحال آنچه مورد قبول است وجمهور آنرا پذیرفته اند نظر اول است .

(۱) باباميگويد: چه خوش بی مهربانی هر دو سر بی که یك سر مهربانی درد سر بی

(۲) نهضت من عليه «من فوقه»

مدخول رب و حالات آن

۱- رُبَّ خطیب فصیح نبغ فینا

ربخطیب جار و مجرور محلا مرفوع مبتدا ، فصیح صفت، نبغ فعل ضمیر فاعل فینا جار و مجرور

۲- رُبَّ رجلٍ ابوه قائم

رب رجل جار و مجرور محلا مرفوع مبتدا، ابوه مضاف و مضاف الیه مبتدا، قائم خبر

۳- رُبَّ وزیرٍ خطیرٍ حادثته وهو اخفض منك جانباً

رب وزیر جار و مجرور، خطیر صفت حادثته فعل فاعل مفعول، و او حالیه، هو مبتدا، اخفض خبر منك جار و مجرور،

۴- رب رجلٍ صالحٍ لقیت

رب رجل جار و مجرور محلا منصوب مفعول، صالح صفت، لقیت فعل فاعل

۵- ربما الخلیل مقبل

رب جار ما کافه، الخلیل مبتدا، مقبل خبر

۶- ربما ضربة بسیف صقیل

رب ضربة جار و مجرور (ما زایده) محلا مرفوع مبتدا، بسیف جار و مجرور خبر صقیل صفت

۷- ربه رجلا قد رایت

ربه جار و مجرور، رجلا تمیز محلا منصوب مفعول، قد تحقیقیه، رأیت فعل و فاعل

۸- ربهن جوارٍ قد ملکت

ربهن جار و مجرور، جوار تمیز، قد تحقیقیه ملکت فعل ضمیر فاعل

توضیحات

۱- درجمله اول چون بعد از رب فعل لازم ذکر شده رب و مجرورش در محل رفع است بنابر اینکه مبتدا باشد و جمله بعد خبر .

۲- درجمله دوم بعد از رب و مجرورش جمله اسمیه مبتدا و خبر واقع شده این مبتدا و خبر در محل رفع است تا خبر باشد برای رب رجل .

۳- درجمله سوم چون بعد از رب فعل متعدی با مفعول ذکر شده رب و مجرور آنرا میتوان محلا مرفوع گرفت بنابر اینکه مبتدا باشد و میتوان منصوب گرفت بنابر اشتغال .

۴- درجمله چهارم چون فعل متعدی بدون مفعول بعد از مجرور رب ذکر شده رب رجل در محل نصب است تا مفعول بوده باشد .

٥- درجمله پنجم «ما» کافه در رب داخل شده واز عمل بازمانده جمله بحال اصلی خود مبتدا وخبر باقیست.

٦- درجمله ششم «ما» زائده دررب داخل شده مجرور رب بحال جری باقیست.

٧- درجمله هفتم ضمیر بر رب داخل شده «دخول ضمیر بر رب بندرتست» دراین حال اسم منصوب تمیز است وچون بعداز آن فعل متعدی غیر مشغول بضمیر واقع شده ربه رجلا بعنوان مفعولیت درمحل نصب است.

٨- درجمله هشتم همان ضمیر بطور جمع ذکر شده ذکر تثنیه وجمع این ضمیر از نظر کوفیون است دیگران این را جایز نمیدانند میگویند این هاء بایددرحال مفرد باشد وبهمین جهت آنرا هاء موحده مینامند.

٩- کلمه رب باید درصدر کلام واقع شود مجرور ونعت مجرور هم باید نکره بوده باشد واگر بعداز آن هم جمله فعلیه ذکر گردد بایدفعلش ماضی باشد واگر احیانا مضارع ذکر شود مؤول بماضی خواهد بود **رُبَمَا یَوَدُّ الَّذِینَ کَفَرُوا لَوْ کَانُوا مُسْلِمِینَ** (١)

١٠- ذکرهاء موحده دررب «مثال ٧» برای تعظیم وتفخیم است این ضمیر را ضمیر مجهول گویند زیرا مرجعی درقبل ندارد زمخشری این ضمیر را ضمیر تنکیر میگوید.

١١- رب استعمالش هم درتقلیل است وهم درتکثیر جماعتی معتقدند استعمالش بمعنای اول بیشتر است وعده‌ای میگویند بمعنای دوم **تَرِدُ لِلتَّكْثِیرِ كَثِیراً وَ لِلتَّقْلِیلِ قَلِیلاً**.

١٢- رب را بلغات مختلف ضبط کرده‌اند ١- رب ٢- ربه ٣- ربما ٤- ربتما بضم راء وبفتح، بتشدید وبتخفیف.

لام جاره

لام مفرده بسه قسم تقسیم میشود: ١- لام عامل جر ٢- لام عامل جزم ٣- لام غیر عامل

---

(١) ربما (بتخفیف باء) چه بسا او قاتی که بر کفار بگذرد (یا گذشته باشد) وآرزو کنند ایکاش ما مسلمان میبودیم
لام عامل جزم همان لام امر است که بر افعال مضارع داخل شده وآخر آنها را مجزوم میکند «لیضرب».

قسم اول که مورد بحث است با اسماء ظاهره مکسور است «لزید» ، با ضمایر مفتوح «لك» (با یاء متکلم مکسور است «لی») و بمعانی زیادی استعمال شده ازجمله:

۱- (اختصاص) اَلْمالُ لِزَیْدٍ (ملکی) اَلْجُلُّ لِلْفَرَسِ اَلْجَنَّةُ لِلْمُؤْمِنِ و اَلْاِبْنُ لِزَیْدٍ (غیر ملکی)

۲- (لام عاقبة) لِدُوا لِلْمَوْتِ وَابْنُوا لِلْخَرابِ (بزائید برای مردن و بسازید برای خراب شدن)

۳- (تعلیل) ضَرَبْتُهُ لِلتَّأدیبِ (باینجهت اورا زدم که ادب آموزد)

۴- (استحقاق) اَلْحَمْدُ لِلّهِ - اَلْمُلْكُ لِلّهِ - اَلْعِزَّةُ لِلّهِ - وَ الْاَمْرُ لِلّهِ - وَیْلٌ لِلْمُطَفِّفینَ

۵- (مرادف الی) سَمِعَ اللّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ (خدا بسوی کسی که اورا ستایش کند توجه مینماید)

۶- (مرادف علی) وَ یَخِرُّونَ لِلْاَذْقانِ یَبْکُونَ (گریان برروی بسجده افتند)

۷- (زائده) وَ اِذْ بَوَّأْنا لِاِبْراهیمَ مَکانَ الْبَیْتِ (ای محمد «ص» بیاد آور که جای دادیم ابراهیم علیه‌السلام را در موضع خانه کعبه)

۸- (تبلیغ) قُلْتُ لَهُ - اَذِنْتُ لَهُ - فَسَّرْتُ لَهُ

۹- (تعدیه) ما اَشَدَّ حُبَّ زَیْدٍ لِعَمْرٍو (چقدر زید عمرو را دوست میدارد)

۱۰- (قسم) لِلّهِ لَاَفْعَلَنَّ هذا (بخدای قسم هر آینه اینکار را می کنم)

• لام غیرعامل آن لامی است که پیوسته مفتوح است و باقسام ذیل تقسیم شده است

۱- لام ابتداء که مؤکد مضمون جمله است و معمولا در دو مورد ذکر میگردد ۱- درمبتدا ۲- بعد ازان (مکسور)

(۱- لَاَنْتُم اَشَدُّ رَهْبَةً) (۲ اِنَّ رَبّی لَسَمیعُ الدُّعاءِ)

۲- لام زائده که این نیز بیشتر در دو مورد ذکر میگردد ۱- درخبر مبتدا ۲- درخبر ان (مفتوحه)

۳- لام جواب (جواب لو - جواب لولا - جواب قسم)

۱۱- (صیروره) وُلِدَ الاِنْسانُ لِحَیٰوةِ اَبَدِیَّةِ (عاقبت اینست که انسان برای حیوة ابد خلق شده است)

۱۲- (مرادف بعد) اَقِمِ الصَّلٰوةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ (بر پای دار نماز را بعد زوال ظهر یعنی در وقت تمایل آفتاب بغرب)

۱۳- (مرادف من) سَمِعْتُ لَهُ صُراخاً (از او صدای ناله شنیدم)

۱٤- (تعجب) یالَلْماءِ وَ یالَلْعُشْبِ (چقدر آب وچقدر گیاه)

= کی =

نظر نحویین در مورد کی مختلف است زیرا هم براسم داخل میشود هم بر فعل در آن موقع که بر اسم داخل شده باتفاق حرف جر است «کیمه» کی ما بوده است .

در آنموقع که بر فعل داخل میشود دو نظر هست اگر همراه با لام باشد جِئْتُ لِکَیْ تَقُوْمَ آنرا ناصبه میدانند واگر بدون لام باشد جِئْتُ کَیْ تَقُوْمَ هر دو وجه آنرا (ناصبه و جاره) صحیح میدانند واز اینجهت که متضمن معنای لام تعلیلست آنرا مرادف بالام گرفته اند واز آنجهت که مدخول خودرا تأویل بمصدر میبرد آنرا بمنزله ان مصدریه گرفته اند بهر حال خلاصه نظریه ها بقرار ذیل است .

۱- اخفش میگوید« کی »در تمام موارد جاره است و نصب فعل بواسطه ان مقدر است.

۲- کوفیین گویند ناصبه است همیشه .

۳- ابن سراج نظرش اینست که ناصبه است و دخولش بر کلمه ما بواسطه مشابهت بالام است .

٤- دیگران میگویند حرفی است مشترك جاره است در موردی مانند

(٤)- لام داخله بر اداة شرط «ان» که بنام لام موطئه خوانده شده «لئن اخرجوا لا یخرجون معهم»

(٥)- لام ملحقه باسماء اشاره برای بعد - «تلك - ذالك»

(٦) - لام ال «الرجل»

«کیما» «کیمه» و ناصبه است در موردی مانند جِئْتُ لِکَیْ تَقُومَ = جِئْتُ لِاَنْ تَقُومَ (آمدم تا که برخیزی)

وجاره است بوجهی مانند «جِئْتُ کَیْ تُکْرِمَنیِ - جِئْتُ لِاِکْرامِكَ» (برای اکرام تو آمده‌ام)

۵- یك نظرهم وجه اسمی آنست که میگویند مخفف از کیف است

واو - باء - تاء

قبلا در ضمن واوها راجع بواو جاره که متضمن معنای قسم است اشاره کردیم چون اینحرف درقسم نیابت از باء، وتاء هم نیابت ازاینحرف را دارد وازجهت معنی هم هر سه مرادفند مناسب دید که ازهرسه دریکجا بحث شود.

استعمال باء درقسم بطور اصالت است و بهمین جهة ذکر فعل «اقسم-احلف» تنها بااین کلمه سازش دارد.

باء اعم ازواو وواو اعم ازتاء است وهریك بدل ازدیگریست، باء درظاهر وضمیر هر دو داخل میشود، واو تنها دراسم ظاهر داخل میگردد وتاء منحصراً مختص است باسم جلاله الله، **اقسم بالله - والله - تالله**.

واو خصوصیت دیگری هم دارد وآن اینست که متعلقش همیشه محذوف است و اگر واوی هم بعد از آن ذکر گردد واو عطف خواهد بود.

بندرت دیده میشود که واو جاره را شعراء بمعنای رب استعمال کرده‌اند البته دراینموقع بآن واو رب گفته میشود.

وَلَیْلٍ کَمَوْجِ الْبَحْرِ اَرْخی سُدُولَهُ عَلَیَّ بِاَنْواعِ الْهُمُومِ لِیَبْتَلی

چه بسا شبها که برای ابتلاء و آزمایش، سیل غم وغصه چون موج دریا بر من روی آور بوده است

- باء -

باء غیر ازقسم درمعانی دیگری نیزمورد استعمال دارد از جمله:

۱ـ (الصاق) اَمْسَكْتُ بِالشَّجَرَةِ (بآندرخت چسبیدم)

۲ـ (استعانه) كَتَبْتُ بِالْقَلَمِ (بكمك قلم نوشتم)

۳ـ (مصاحبه) اِذْهَبْ بِسَلامٍ (بروبا سلام)

٤ـ (ظرفیه) سارَ بِاللَّيْلِ (در شب سیر کرد)

٥ـ (بدل) باعَ الْكُفْرَ بِالْاِيمانِ (بجای ایمان کفررا اختیار کرد)

٦ـ (تعدیه) ذَهَبْتُ بِهِ اِلَى الْبَيْتِ (اورابمنزل روانه کردم)

۷ـ (سببیه) فَكُلًّا اَخَذْنا بِذَنْبِهِ (ما همه را فرد فرد برای گناهشان مؤاخذه میکنیم)

۸ـ (زائده) مواردی هست که باء در آن موارد فقط برای تأکید ذکرمیگردد و چون دراین موارد اسم باحالت مجروریت عنوان اصلی خودرا ازدست نمیدهد لذا باء زائده تلقی میشود از آنجمله موارد ذیل است:

باء زائده وموارد آن

۱ـ (درمبتدا) بِحَسْبِكَ دِرْهَمٌ (بحسبك مبتدا) خَرَجْتُ فَاِذا بِزَيْدٍ فِي الطَّرِيقِ (بزيد مبتدا)

۲ـ (در خبر) جَزاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِها (بمثل خبراست) بایدتوجه داشت این موضوع قیاسی نیست آنچه ذکر شده همین است.

۳ـ (در فاعل) كَفى بِاللّٰهِ شَهِيداً (باللّه فاعل) اَحْسِنْ بِزَيْدٍ (بزيد فاعل) (۱)

٤ـ (درمفعول) وَلاتُلْقُوا بِاَيْدِيكُمْ اِلَى التَّهْلُكَةِ - اَلَمْ يَعْلَمْ بِاَنَّ اللّٰهَ يَرى

٥ـ (درخبرلیس) لَيْسَ زَيْدٌ بِقائِمٍ «قائما» لَيْسُوا بِها بِكافِرِينَ «كافرين»

---

(۱) درمبحث مبتداو خبرمثال نهم جمله تعجبیه است و آن یك نوع از صیغه تعجب است که بدان کیفیت گفته میشود نوع دوم آن بصورت امراست احسن بزید که ازاین امرهم اراده تعجب می شود فعل هر دوصیغه تعجب جامد است دراینجا فاعل فعل بزیدمیباشد که لفظا به باء زائده مجرور و محلا مرفوع است.

۶-(درما «حجازیه») مَا زَیْدٌ بِقَائِمٍ «قائما» مَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِینَ «غائبین»

تذکر ۱- درغیراین صور باء زائده نخواهد بود بایدتوجه داشت که ازاین حدود وازاین موارد تخطی نشود.

تذکر ۲- گاهی درحالیکه عاملش منفی باشد «فمارجعت بخائبة» ودر دواسم «عین ونفس» باء زائده دیده میشود.

- کاف -

۱-لیس الخبر کالمعاینة ۲-اذکروا الله کما هداکم ۳-لیس کمثله شیئی

تشبیه تعلیل زائده(تأکید)

کاف حرف جر درسه معنای فوق تشبیه-تعلیل-توکید مورد استعمال دارد در معنای دوم غالبا باما «مصدریه» ذکر میگردد درهمین جمله هم «ما» هدی راتأویل بمصدر برده وواقع آن چنین است اذکروا الله لهدایته ایاکم (خدارا یاد کنید از آنجهة که شمارا براه راست هدایت کرده است.

در مواردی ممکن است کاف رابمعنای مثل گرفت البته دراین معنی عنوان اسمی بخودمیگیرددر همین جمله زَیْدٌ کَالْاَسَدِ تجویز کرده اند که گفته شود زَیْدٌ مِثْلُ اَسَدٍ بدین تعبیر «کَاَسَدٍ» مضاف ومضاف الیه است وبعنوان خبریت درمحل رفع خواهد بودتا خبر باشد برای زید.

تذکر- کاف خطاب ملحقه باسماء اشاره (ذلك-تلك) وکاف ملحقه بضمایر منصوب را (ایاك-ایاکما) تحت عنوان کاف غیرجاره ذیل همین مبحث عنوان کرده اند الااینکه ضمیر منصوب ومجرور مخاطب ومخاطبه (ضربك-کتابك) راکه عنوان اسمی داشته وضمیر هستندازقسمت بالا جدا نموده اند.

لعل ومتی

علت ورود لعل ومتی درحروف جاره بااینکه اولی ازحروف مشبهة بالفعل و دومی ازاسماء استفهام وشرط است این است که دونفر ازشعرا این دو کلمه راطوری استعمال

کرده که عنوان جاره بخود گرفته‌اند یعنی مدخول آنها را مجروراً ذکر کرده‌اند البته گفته آنها نیزمتکی باستعمال عرب بوده است ولی باید توجه داشت که این استعمال خیلی بندرت است وشایدبیش ازاین دوبیت دیده نشده زیرا استشهاد کلیه نحویین بهمین دوبیت است در واقع گفته این دوبیت مورد استشهاد کلیه نحویین قرار گرفته .

مضمون بیت اول درمورد لعلّ **(شاعر کعب بن سعید غنوی)**

فقلت ادع اخرى وارفع الصّوت جهرة

لعـلّ ابـى المغوار منك قـريبٌ(۱)

شاهد حالت جرّ ابی است که بعدازلعل قرار گرفته .

مضمون بیت دوم درمورد متی **(شاعر ذویب)**

شربن بماء البحر ثمّ ترفعت   متى لجج خضر لهن نئيجٌ(۲)

شاهدمجروربودن لجج است که بعدازمتی ذکرشده .

درخاتمه مبحث حروف این موضوع راباید متذکرشویم که حروف را ازنظر معنی بسه‌قسمت تقسیم کرده‌اند :

۱- آنهائیکه جزمعنی حرفی متضمن معنی دیگری نیستند :

من-الی- فی-باء -لام- رب- واو-حتی-تاء (۹حرف)

۲- بطوراسم هم درجمله بکارمیروند :

علی -عن-کاف -مذ- منذ (۵ حرف)

۳- بمعنی فعلی هم استعمال شده‌اند :

حاشا - عدا -خلا (۳ حرف)

---

(۱) بدو گفتم بار دیگر ندادرده و صدایت را بلندکن شاید این‌مرد کریم (ابوالمغوار) بتو نزدیك باشد و دعوترا اجابت نماید (ابی المغوار کنیه مردی است از بزرگان و از رجال خیر عرب).

(۲) ازلجه های متراکم آب دریا ابرها خود راسیراب و بسمت آسمان درحالیکه مرآنهارا غرش بود بالا رفتند(ذکر بیت نه ازنظرمضمون آنست بلکه ازنظر استعمال متی است که بمعنای من(جاره) استعمال شده مضمون بیت لطفی ندارد زیرا تشکیل ابرازبخار آب است که ازدریاها وسایرنقاط دیگر زمین برخاسته دراثربرودت درجو تقطیرو بصورت باران بزمین نزول میکند) .

حکم ظرفیت حروف و متعلق آنها

حروف جاره (باستثنای حروف جاره زائده) اصولا درووقتی که براسمی داخل شوند ازجهت اینکه حکم ظرف را دارند متعلقی خواهندداشت واین متعلق یافعل است یاشبه فعل

لَیْسَ فِی الْکَلامِ حَرْفُ جَرٍّ اِلاّٰ وَهُوَمُتَعَلِّقٌ بِفِعْلٍ اَوْمٰاهُوَ بِمَعْنَی الْفِعْلِ فِی اللَّفْظِ اَوِالتَّقْدیرِ .

زیراگفته شد این حروف موصل معنای فعل یاشبه فعلند بمجرورخود یعنی مجرور باین حروف معمول مستقیم فعل یاشبه فعلند .

ممکنست این متعلق محذوف باشد در اینصورت اگرمحذوف از افعال عموم (**وجد-حصل -ثبت-کان**) باشد بآن جار ومجرور اصطلاحاً ظرف مستقَر گویند و اگر در کلام باشد ظرف لغو : **اِنْ کٰانَ عٰامّاً مُقَدَّراً فَمُسْتَقَرٌ وَاِلاّٰ فَهُوَلَغْوٌ**

بنابراین درجمله‌ای مانند «**زَیْدٌ فِی الدّٰارِ**» چون فعل یاشبه فعل در کلام نیست باید برای ظرف «دار» فعل یاشبه فعلی درتقدیر گرفت **زَیْدٌ «مُسْتَقِرٌّ» فِی الدّٰارِ اَوْ زَیْدٌ «اِسْتَقَرَّ» فِی الدّٰارِ**

اضافه (مجرور باضافه)

قسم دوم ازمجرورات اضافه است اضافه بردوقسم است: ۱- اضافه معنوی ۲- اضافه لفظی

۱- اضافه معنوی اضافه اسمی است باسم دیگر بتقدیر حرفی (من، لام، فی) ازحروف جربین آن دو واین اضافه یابمنظور کسب تعریف است (اضافه نکره برمعرفه) ویا به منظور کسب تخصیص است (اضافه نکره بر نکره).

۲- اضافه لفظی اضافه اسم است بمعمول خود واین اضافه‌را غیرمحضه هم میگویند همانطوری که اولی‌را محضه هم مینامند

وَذِی الْاِضٰافَةُ اِسْمُهٰا لَفْظِیَّةٌ　　وَ تِلْکَ مَحْضَةٌ وَ مَعْنَوِیَّةٌ

اضافه معنوی

۱- کتابُ تلمیذٍ ۲- کتابُ التلمیذِ ۳- خاتمُ فضةٍ ۴- درسُ المساءِ ۵- المقیمی الصلوةِ

درمثال اول چون کتاب وتلمیذ هر دو نکره هستند اضافه نکره بر نکره است لذا مضاف از مضاف الیه کسب تخصیص کرده است .

درمثال دوم چون مضاف الیه معرفه است مضاف کسب تعریف میکند وچون اضافه متضمن معنای اختصاص است لام در تقدیر گرفته میشود .

درمثال سوم چون مضاف الیه جنس مضاف است حرف جری که در تقدیر است «من» خواهد بود .

در مثال چهارم چون مضاف الیه برای مضاف ظرف است حرف جر مقدر «فی» است .

دراضافه معنوی مضاف نباید دارای «ال» باشد مثال پنجم که مضاف دارای الف و لام است اضافه لفظی است .

اسمی که مضاف واقع میشود اگر دارای تنوین باشد تنوین از آن ساقط و اگر مثنی یا جمع مذکر سالم هم باشد نون ساقط میگردد . (مثال آخر مقیمین بوده نون ساقط شده است) (۱)

مثال سقوط نون در تثنیه «تَبَّتْ یدا ابی لهبٍ» (۲)

اضافه لفظی

درمورد اسمائیکه مانند فعل عمل میکنند درپاورقی کتاب درمبحث شبه فعل بطور تفصیل بحث شده است همان مطالب که درآنجا عنوان شده دراین اضافه لفظی عینا تکرار میشود البته نه اینکه کلیه آن اسماء ومعمول آنها تکرار شود بلکه فقط آن اسمائیکه دراضافه لفظی موقعیت دارند یعنی اسم فاعل ، اسم مفعول ، صفت مشبهه و معمول اینها، زیرا تنها همین صفات هستند که بحث اضافه لفظی را تشکیل میدهند البته

---

(۱) این مطالب رادرمورد اضافه معنوی بعنوان قاعده بایدضبط کرد

(۲) دودست ابولهب راخسران وهلاکت نصیب گردید .

تکرار آن موضوعات هم نه ازاین نظراست که مثال یاموضوع منحصر بآنها باشد بلکه ازاین نظراست که ذهن خواننده بآنها آشنااست اگر آنهاتکرارشود موضوع مورد بحث (اضافه لفظی) زودتردرك وفهمیده خواهد شد.

در آنجاگفته شد:

۱- المؤمنُ ذاکرٌ قلبُهُ (ذاکراسم فاعل قلب معمول عنوان فاعلیت(۱)) **کریمٌ خلقُه** (کریم صفت مشبهه خلق معمول آن عنوان فاعلیت)

۲- التلمیذُ مسرورٌ قلبُهُ (مسروراسم مفعول، قلب معمول آن عنوان نایب فاعل)

حال اگر این عوامل را برمعمول خودشان اضافه کنیم یعنی بگوئیم

۱- ذاکرِ القلبِ **۲- کریمِ الخلقِ** **۳- مسرورِ القلبِ**

اضافهٔ ترتیب داده ایم که نام آن اضافهٔ لفظی است، پس اضافه لفظی اضافه صفت است (اسم فاعل - اسم مفعول - صفت مشبهه) برمعمول خود، یابعبارت دیگر اضافه دو اسمی است که اولی صفت ودومی معمول آن صفت است.

عبارات ذیل بدقت خوانده شود

العظمةُ لكَ والكبرياءُ لجلالكَ یاقائمَ الذّاتِ ومفیضَ الخیراتِ، وواجبَ الوجودِ، وواهبَ العقولِ، وفاطرَ الارضِ والسموات ومبدیءَ الحرکةِ والزّمانِ، ومبدعَ الحینِ والمکانِ وفاعلَ الارواحِ والاشباحِ وجاعلَ النورِ و الظّلماتِ، ومحرّكَ الافلاكِ والمدبّراتِ.

یاسامعَ الدعاءِ، یارافعَ السّماءِ، یادائمَ البقاءِ، یا واسعَ العطاءِ، یا عالمَ الغیوبِ. یاغافرَ الذّنوبِ، یاساترَ العیوبِ. یاکاشفَ الکروبِ، یامخرجَ النّباتِ یاجامعَ الشّتاتِ. یامنشرَ الرّفاتِ.

---

(۱) دراضافه لفظی اسم فاعل نه تنها بر فاعل اضافه میشود بلکه بر مفعول هم اضافه میشود «کاتب الکتاب»

يا فاطر الخلق البديع و كافلا — رزق الجميع سحاب جودك هاطل
يا مسبغ البر الجزيل و مسبل الـ — ستر الجميل عميم طولك طائل
يا عالم السر الخفي و منجز الو — عد الوفي قضاء حكمك عادل
رب يربي العالمين ببره — و نواله ابدا اليهم واصل
متفضل ابدا و انت لجوده — بقبائح العصيان منك تقابل

از توجه بآنچه گفته شد این قواعد بدست میآید

۱ـ حذف تنوین و نون تثنیه و جمع در اضافه تخفیفی است در لفظ (علت تسمیه اضافه اخیر هم بلفظی همین است)

۲ـ در اضافه معنوی امکان دارد که مضاف الیه معمول مضاف باشد ولی مضاف صفت نخواهد بود عَمَلُ الْمُؤْمِنِ (قبلا گفته ایم مصدر بفاعل خود اضافه میشود)

۳ـ درعمل اسم فاعل متذکر شده ایم اگر اسم فاعل بدون الف و لام و دال بر ماضی باشد اضافه میشود چون در این اضافه اسم فاعل عامل نیست پس اضافه اش معنوی است .

٤ـ در اضافه لفظی گفتیم مضاف ممکن است دارای الف و لام باشد این درصورتی است که مضاف الیه هم معرف بال یا مضاف بر معرفه باشد .

٥ـ مضاف مذکر اگر به مؤنث اضافه شود کسب تأنیث خواهد کرد و همچنین است درو قتیکه مضاف مونث بمذکر اضافه شود (یعنی کسب تذکیر میکند) (۱)

٦ ـ اسمائی مانند اسم اشاره، ضمیر، موصول، اسماء شرط و استفهام ، اضافه نمی شوند بهمین جهت نمونه ای از اضافه این نوع اسماء دیده نشد (ای فقط اضافه می شود)

تعیین اضافه لفظی ومعنوی عبارات فوق درخواننده آن استعداد را ایجاد میکند که در هر عبارتی اضافه به بیند نوع آنرا تشخیص دهد بنابراین از تعیین نوع آن غفلت نشود بخصوصه در اضافه های لفظی نوع معمول راهم تعیین نمائید یعنی به بینید معمول فاعل است ـ مفعول است ـ یا نایب فاعل .

۱ـ « کل نفس ذائقة الموت » کل مذکر است لکن چون بمؤنث اضافه شده کسب تأنیث کرده دلیل آن ذائقة است که خبر آن واقع شده است

۷- دراضافه‌معنوی درصورتیکه مضاف‌عام ومضاف‌الیه‌خاص باشد اضافه بیانی است «مدینة مصر»

۸ - در اسماء متحد المعنی مانند مترادفین وصفت و موصوف اضافه صحیح نیست زیرا مقصود از اضافه کسب تخصیص یا تعریف ازغیر است بنابراین گفته نمیشود «قمحُ بُرٍّ» یا «رَجلُ قائمٍ»

وَ لایُضافُ اِسْمٌ لِما بِهِ اتَّحَدَ   مَعنیً واَوِّل مُوهِماً اِذاوَرَدَ

۱۰- بعضی اسماء از آن‌جهت که ابهام آنها زیاد است اگر برمعرفه هم اضافه شوند کسب تعریف نمیکنند مانند **مثل - غیر وشبه** بهمین‌جهت این نوع اسماء میتوانند برای نکره صفت باشند. مَرَرْتُ بِرَجلٍ مِثْلِكَ

حالات مختلفه بعضی اسماء دراضافه

دراضافه معنوی حالات بعضی ازاسماء مختلف است دراین‌خصوص ضمن بعضی ازترکیبات توضیحاتی داده‌شده ودرپاورقی کتاب نیزحالات بعضی اسماء رابیان کردیم ودرمبحث مفعول‌فیه نیز نسبت باسمائیکه غالبا مضاف هستند اشاره شده اینك ضمن اینکه نام چند اسم ازاسماء مضاف (ظروف وغیرظروف) دراینجابرده میشود مجددا راجع بحالات آنها تذکراتی داده میشود.

نوعاً این اسماء مضاف هستند وحالاتی را که ممکن است دارا باشند این است.

ان رحمة الله‌قریب من المحسنین - رحمة مضاف‌مؤنث‌است، چون کسب تذکیرنموده خبرآن مذکرذکرشده‌است.

یکی ازمفسرین دراینجا نظردیگری دارد میگوید ذکرقریب مذکرا از نظر تأویل رحمة به‌ترحم است یاممکن است صفت باشدبرای شیئی محذوف «شیئی قریب» ویااینکه ازاین‌جهت است که‌رحمة تأنیثش غیر حقیقی‌است بهرحال دراین زمینه مثالهای دیگری ذکرشده‌ازجمله بیت‌ذیل:

انارة العقل مکسوف بطوع هوی   *   وعقل عاصی الهوی یزداد تنویرا

«آن اشخاصیکه مخالفت هوی‌نموده وپیروعقل هستند ضمیرشان بنورعقل‌روشن وآنهائیکه‌از هوی‌پیروی میکنندهوی خورشید عقل‌رادرساحت‌دل آنان منکسف نموده‌است».

خلوت دل نیست جای‌صحبت اغیار   دیو چو بیرون رودفرشته درآید

غیر، مثل ، بعد ، قبل ، اول، بعض ، فوق ، تحت ، یمین ، شمال ، امام وراء ، خلف ، قدام.

۱- اگرمضاف‌الیه‌اینها محذوف باشد مبنی‌برضم خواهندبود **مِنْ قَبْلُ**.

۲- اگرقرینه بتعین مضاف‌الیه‌درکلام باشد ویالفظاً اضافه‌شوندبرحسب‌عاملی که درجلو آنهادرآید معرب خواهندبودمِنْ **قَبْلِ ذالِکَ**.

۳- اگرمضاف‌الیه آنهارا فراموش‌شده فرض‌کنیم‌مثل اینکه نداشته اند معرباً باتنوین میتوان آنهاراذکر کرد .

یوم . لیل . زمان . عام . حین. قبل.

اسماء زمان متصرف مقطوع از اضافه باشندیا مضاف بمفرد باشند بر حسب عوامل اعراب میپذیرند ،

اَتَیْتَ یَوْمَ الْجُمُعَةِ.اِنْتَظَرْتُ یَوْماً

کل . بعض . جمیع .مع .ای(۱)

این اسماء رامیتوان‌مانندبالا درنیت مضاف دانست ومضاف‌الیه راحذف‌نمود وباتنوین آنها راقرائت کردعَلی کُلٍّ **. جَمیعاً . مَعاً . اَیّاً**

کلا. کلتا . عند . لدی . قصاری

این اسماء هم بر ظاهر اضافه میشوند هم برضمیر **کِلَا الرَّجُلَیْنِ. لَدَیْهِ .**

کِلْتَا الْمَرْأتَیْنِ . عِنْدَنا

اولو - ذو - اولات . ذات

این اسماء مخصوص باسم ظاهرند **اُولُوالْاَلْبابِ . ذاتُ الْبُرُوجِ**

حیث . اذ . لما . اذا

این‌اسماء مبنی‌هستند وبرجمله خبریه اضافه میشوند

اِذْهَبْ اِذاذَهَبْتَ.جِئْتُ لَمّا دَخَلْتَ

تذکر- وضع مضاف‌الیه این نوع اسماء را باید از اعراب آنها تشخیص داد بنابراین بایدبه‌اعراب توجه‌نمود .

(۱)قبلا درپاورقی‌راجع به کلمه ای مفصلا بحث‌شده‌است .

توابع

درخاتمه مبحث مرفوعات بحث توابع‌را بمبحث منصوبات وازآنجا بعللی که ذکرشد آنرا بمبحث مجرورات موکول‌نمودیم اینک که مبحث مجرورات نیز بپایان میرسد بنابوعده‌ای که شده‌است بایدبذکراین موضوع پرداخت.

دربعضی ازکتب‌نحوی درمبحث توابع‌نام پنج تابع‌برده شده این‌تابع پنجمی که آنها ازآن‌نام‌برده‌اندعطف بحرف‌است.

عطف‌بحرف‌را دیگران ضمن‌عطف بیان ذکرکرده‌اند مانیز ازجهت سهولت امرپیروی‌ازاین‌عده‌بحث‌عطف‌بحرف رابه‌مبحث‌عطف‌بیان‌موکول‌وتوابع‌رابهمان‌چهار موضوع مذکور منحصر میکنیم

يَتْبَعُ فِي الْإِعْرَابِ الْأَسْمَاءَ الْأُوَلَ　　نَعْتٌ وَ تَوْكِيدٌ وَ عَطْفٌ وَ بَدَلٌ

کسی که‌امردیگری‌راپیروی‌میکندبآن **تابع** وآنکه‌امراوپیروی‌شده‌است آنرا **متبوع** گویند

شما امری‌را انجام میدهید من‌نیز بپیروی‌ازشما همان امررا انجام میدهم من تابع‌شماوشما متبوع من‌هستید.

کلمه بواسطه موقعیت خود اعرابی ازعامل میپذیرد کلمه دیگربدان ملحق ولفظا ازآن متابعت‌مینماید اولی‌را **متبوع** ودومی‌را **تابع** آن گویند.

میگوئیم **جاءَ رجلٌ. رأیتُ رجلاً. مررتُ برجلٍ** کلمه دیگری بعنوان صفت بدنبال این‌اسماء ذکرمیکنیم اعرابی راکه اولی‌دارد بدومی هم میدهیم میگوئیم :

جاءَ رجلٌ عالمٌ. رأیتُ رجلاً عالماً. مررتُ برجلٍ عالمٍ

رجل رامتبوع وعالم‌را در هرسه حال تابع لفظی آن متبوع مینامیم (۱)

کسی راصدا میزنندیکبار جواب میدهد مجددا صدا میزنند جواب خود را بمنظورتأکید دوباره تکرارکرده ومیگوید **نَعَمْ نَعَمْ** موقعیتی راکه کلمه اول دارد

---

(۱) تابع بردوقسم‌است تابع‌معنوی(مستثنی ـ حال ـ تمیز) تابع لفظی (نعت‌ـ توکید ـ عطف بیان بدل).

عیناهمان‌رادومی واجد است اولی را«متبوع»ودومی را «تابع»گویند (تأکید لفظی تکرار حرف)

درتکراراسم وفعل نیزهمین‌طوراست، مطلبی گفته میشود، ازکسی‌اسمی‌برده میشود، گوینده‌بتصوراینکه شاید مطلب فهمیده نشود یا آن‌اسم‌شناخته نگرددمطلبی مبین اول‌ویااسمی اشهرازاولی‌بعنوان‌عطف بیان‌یا بدل‌ذکرمیکند مطلب‌واسم دوم‌را «تابع» ومطلب واسم اول‌را «متبوع» آن‌گویند.

شخصی میگویدکلمه اخلاص را برزبان راندم بتصور اینکه کلمه اخلاص را ممکن‌است ندانند چیست میگوید:

لَااِلَهَ‌اِلَّااللّهُ. قُلْتُ کَلِمَةَ الاِخْلاصِ لَااِلَهَ اِلَّااللّهُ (بدل‌جمله‌ازمفرد) وممکن است بعکس بگوید: **قُلْتُ لَا اِلَهَ اِلَّا اللّهُ کَلِمَةَ الاِخْلاصِ** (بدل مفرد ازجمله)

نام‌کسری راکسی عنوان میکند بلافاصله بتصوراینکه مبادا کسری شناخته نشود میگوید **انوشروان: قالَ کِسْرَیٰ اَنُوشِرْوانُ** حالتی را که کسری دارد (فاعلیت دراین جمله) عینا انوشروان آن را واجد است (انوشروان بدل یا عطف بیان ازکسری است)

ازآنجائی که هریك ازتوابع‌بحث جداگانه واقسام متعددی دارند برای ذکر قواعد مخصوص هریك بااینکه درمبحث منادی نیزدراین‌خصوص مطالبی گفته شده میبایستی جداگانه بحث نمود.

نعت یاصفت

صفتی که برای اسمی ذکرمیشود آن صفت یامتعلق بآن اسم است یا متعلق به متعلقات آن اسم دراین جمله:

هٰذا کِتابٌ مُفیدٌ (این کتاب مفیدی است) کلمه مفید وصفی‌است که کتاب‌را توصیف کرده‌است ودراین‌عبارت:

هٰذا کِتابٌ مُفیدٌ مَطالِبُهُ (این کتابی‌است که مطالبش‌مفید است) کلمه مفید

وصفی است که متعلقات کتابرا (مطالب) توصیف کرده اولی را صفت بحال موصوف و دومی راصفت بحال متعلق موصوف میخوانند وبعبارت دیگر اولی نعتی است حقیقی ودومی نعتی است سببی

اَلنَّعتُ هُوَ التّابِعُ الدّالُّ عَلی صِفَةٍ مِنْ صِفاتِ مَنْعُوتِهِ وَیُقالُ لَهُ النَّعتُ الحَقیقی . اَوْمِنْ صِفاتِ مُتَعَلِّقِ مَنْعُوتِهِ وَیُقالُ لَهُ النَّعْتُ السَّبَبی

صفت ونعت هردو ، بیک معنی هستند الا اینکه نعت را در عوارض ظاهری و صفت را درافعال بیشتر استعمال میکنند .

«طویل -قصیر- احمق وعاقل» را نعت «قائم- قاعد -داخل وخارج» راصفت گویند ، ازاینجاست که نسبت بذات اقدس الهی گفتن نعت موردی ندارد و گفته میشود صفات خدای متعال

وازآنجائیکه نعت در اسماء معرفه توضیح و در اسماء نکره تخصیص میدهد **اَلْمَلِكُ العادِلُ** (توضیح) **مَلِكٌ عادِلٌ** (تخصیص) آنرانیزچنین تعریف کرده‌اند

وَالصِّفَةُ لَفظٌ یَتْبَعُ المَوْصُوفَ فِی اِعْرابِهِ تَحْلِیَةً وَتَخْصِیصاً لَهُ بِذِکْرِ مَعْنیً فِی المَوْصُوفِ اَوْفِی شَیْیءٍ مِن سَبَبِهِ

از آن جهت که ذکر صفت گاهی برای مدح است وثنا ،گاهی برای ذم است و طرد و گاهی هم ممکن است بمنظورتأکید استعمال شود بعضی ازنحوییین درتعریف آن این موضوع رانیز اضافه کرده‌اند (۱)

اَلنَّعتُ تابِعٌ یَدُلُّ عَلی مَعْنیً فِی مَتْبُوعِهِ مُطْلَقاً وَفائِدَتُهُ تَخْصیصٌ اَوْتَوْضِیحٌ وَقَدْیَکُونُ لِمُجَرَّدِ الثَّناءِ اَوِالذَّمِّ اَوِ التَّأْکیدِ .

وباز ازجهت اینکه صفت باموصوف خود در عدد ، نوع ، واعراب و همچنین معرفه ونکره میبایستی مطابقت داشته باشد از این لحاظ بدینطریق نیز تعریف شده است .

---

(۱) باللّه العظیم (مدح) شیطان الرجیم (ذم) نفخة واحده (تأکید) .

اَلنَّعْتُ تابِعٌ لِلْمَنْعُوتِ فِي رَفْعِهِ وَنَصْبِهِ وَخَفْضِهِ وَتَعْرِيفِهِ وَتَنْكِيرِهِ سَواءٌ كانَ النَّعْتُ حقيقيّاً اَوْ كانَ النَّعْتُ سببيّاً (۱) .

علت اینکه دراین تعریف اشاره بعدد ونوع نشده این است که در وقتی صفت ضمیر را رفع دهد (صفت حقیقی باشد) در تمام موضوعات (چهار موضوع از ده موضوع) یعنی در «رفع ، نصب ، جر ، مفرد ، تثنیه ، جمع ، مذکر ، مؤنث ، نکره ، ومعرفه» میبایستی باموصوف مطابقت داشته باشد واما دروقتیکه صفت اسم ظاهررا رفع دهد (صفت سببی باشد) مطابقت منحصر است بتعریف وتنکیر واعراب در این مثال: «**رَأَيْتُ امْرَءَةً باكِياً وَلَدُها**» می بینید صفت باموصوف ازلحاظ تذکیر وتأنیث با موصوف مطابقت نداردبلکه مطابقت آن بافاعل اواست وهمچنین دراین مثال .

«**جالَسْتُ رَجُلَيْنِ حُلْواً حَدِيثُهُما**» که درعدد باموصوف مطابقت ندارد

نعت مشتق ونعت مؤول بمشتق

ازاسماء مشتقه **اسم فاعل . اسم مفعول . صفت مشبهه . افعل التفضیل** عموما صفت واقع میشوند

وازاسماء جامده هم این اسماء : **اسماء اشاره . اسماء موصول . اسماء عدد . اسماء منسوب . مصادر** و کلمه ای میتوانندصفت واقع شوند .

مثال از اسماء مشتقه

۱- **قالَ لِي رَجُلٌ كاتِبٌ** «**اسم فاعل**» ترکیب: «قال فعل ، لی جارومجرور رجل فاعل ، کاتب صفت»

۲- **مَضَى الْوَقْتُ الْمَعْهُودُ** «**اسم مفعول**» ترکیب: «مضی فعل ، الوقت فاعل المعهود صفت» .

---

(۱) جاء الرجل العاقل (حقیقی) ترکیب : «جاء فعل ، الرجل فاعل العاقل صفت ضمیر فاعل . - جاء الرجل العاقل ابوه (سببی) ترکیب جاء فعل الرجل فاعل العاقل صفت ابو مضاف ها مضاف الیه فاعل .

۳-هذا رَجُلٌ کریمُ الخُلْقِ «صفت مشبهه» ترکیب: «هذا مبتدا، رجل خبر، کریم صفت مضاف، الخلق مضاف الیه فاعل کریم»

۴-سقطَ مِن الطّبقةِ السُّفلیٰ «افعل التفضیل» ترکیب: «سقط فعل ضمیر فاعل من الطبقه جار و مجرور، السفلی صفت»

توضیحات

درمثال اول صفت حقیقی است لذا درچهار موضوع ازده موضوع صفت باموصوف مطابقت دارد: ۱-رجل نکره کاتب نکره ۲- رجل مرفوع کاتب مرفوع ۳- رجل مذکر کاتب مذکر ٤- رجل مفرد کاتب مفرد.

درمثال دوم صفت حقیقی است فرقی که بامثال اول دارد اینست که صفت و موصوف معرفه هستند.

درمثال سوم صفت سببی است و کریم که صفت مشبهه است بفاعل خود اضافه شده است وبهمین جهت که اضافه شده با موصوف خود در تمام موضوعات مانند حقیقی مطابقت کرده است.

صفت درمثال چهارم حقیقی است وفرقی که با مثال اول ودوم دارد اینست که صفت بواسطه تأنیث موصوف مؤنث است.

مثال از اسماء جامده

۱-رَفیقُكَ هذا وَلَدی (اسم اشاره) ترکیب: «رفیقك مضاف ومضاف الیه مبتدا، هذا صفت، ولدی مضاف ومضاف الیه خبر»

۲- جاءَ تلمیذُ الّذی بِیَدِهِ کِتابٌ (اسم موصول) ترکیب: جاء فعل، تلمیذ فاعل الذی موصول صفت، بیده جار و مجرور، ه مضاف الیه خبر مقدم کتاب مبتدای مؤخر.

۳-هُنا رِجالٌ ثَلاثَةٌ (اسم عدد) ترکیب :«هنا ظرف مکان خبر مقدم رجال مبتدای مؤخر ، ثلاثه صفت برای رجال»(راجع بمذکر بودن این اعداد قبلا اشاره شده است)

۴-اَنا رَجُلٌ هَمَذانِیٌ (اسم منسوب) ترکیب:«انامبتدا ، رجل خبر همذانی منسوب صفت»

۵-هُوَ رَجُلٌ عَدْلٌ (مصدر) ترکیب :« هو مبتدا ، رجل خبر، عدل صفت »

۶- هُوَ مُعَلِّمٌ اَیُّ مُعَلِّمٍ (ای وصفیه) ترکیب:هومبتدا، معلم خبر،ای وصفیه صفت مضاف،معلم مضاف الیه»

توضیحات

میدانیم معارف (اسماء معرفه) عبارتند از :

ضمائر- موصولات -اسماء اعلام- اسماء اشاره-اسماء معرف بال -اسماء مضاف بمعرفه.

وضع این اسماء نسبت بموضوع مورد بحث «صفت» بدین ترتیب است :

ضمائر بطور کلی نه برای آنها صفت میآورند و نه برای کلمه صفت واقع میشوند علت قسمت اول از اینجهت است که چون ضمیر در نزد مخاطب معلوم است و معین و استعمالش در وقتی است که اسمی گذشته این معنی گوینده را بی نیاز از ذکر صفت مینماید یعنی معنای ضمایر آنقدر در نهایت وضوح است که احتیاجی بذکر صفت نیست.

واما علت قسمت دوم از آن جهت است که ضمایر جامدند واز اسماء جامده اشتقاقی نیست تا متضمن وصفی باشند.

در این زمینه چنین گفته اند :

مِنْها ما لایُنْعَتُ وَلایُنْعَتُ بِهِ وَهُوَ الضَّمیرُ لِوُضُوحِهِ وَجُمُودِهِ

موصولات وبقیه (غیراز اسماء اعلام) هم صفت واقع میشوند هم میتوان برای آنها صفت آورد .

وَمِنْها ما یُنْعَتُ وَیُنْعَتُ بِهِ وَهُوَ اسْمُ الاِشارَةِ وَالْمَوْصُوفُ وَالْمُعَرَّفُ بِالاَلِفِ وَ اللّامِ وَالْمُضافُ

اسماء اعلام - اسماء اعلام از اینجهت که اشتقاقی در آنها نیست صفت نمیتوانند واقع شوند لکن موصوف میشوند یعنی برای آنها صفت میتوان ذکر کرد :

وَمِنْها ما یُنْعَتُ وَلا یُنْعَتُ بِهِ وَ هُوَ الْعَلَمُ

تذکر ۱- اسمائیکه در امثله گذشته صفت واقع شدند عموماً مؤول بمشتق خواهند بود وهمچنین است اگر احیانا اسم جامدی صفت واقع شود مانند **رَأَیْتُ رَجُلاً اَسَداً** «**ای شُجاعاً**» دو کلمه «**ذو و ذات**» هم بصاحب و صاحبه تاویل میشوند

جاءَ رَجُلٌ ذُومالٍ - وَامْرَأَةٌ ذاتُ مالٍ

تذکر ۲- از اسماء موصول آنهائی صفت واقع میشوند که دارای الف ولام باشند «الذی - التی»

تذکر ۳- اسماء عدد معمولا در وقتی صفت هستند که بعد از معدود ذکر شوند.

نمونه‌های مختلف از صفت و موصوف

حقیقی سببی

الْمُعاشَرَةُ الرَّدِیئَةُ تُفْسِدُ الاَخْلاقَ الْجَیِّدَةَ ۱ هذا رَجُلٌ مُعْتَمَدٌ عَلَیْهِ فِی الشَّدائِدِ

صَنَّفَ هذَا الْعالِمُ الْفاضِلُ تَصانِیفَ عَدِیدَةً ۲ جاءَ الشّابُّ الْمَشْهُودُ لَهُ بِالاِسْتِقامَةِ

کُتِبَتْ بِحِبْرٍ اَسْوَدَ عَلی قِرْطاسٍ اَبْیَضَ ۳ جالَسْتُ رَجُلَیْنِ حُلْواً حَدِیثُهُما

حانَ الْمَوْعِدُ الْمَضْرُوبُ وَالْیَوْمُ الْمَشْهُودُ ۴ جالَسْتُ نِساءً حُلْواً حَدِیثُهُنَّ

هذِهِ نَغَماتٌ مُطْرِبَةٌ (اَوْ مُطْرِباتٌ) ۵ هذا ثَوْبٌ مُمَزَّقَةٌ اَطْرافُهُ

الْجُنْدُ الْمُنَظَّمُ یَسْتَخْدِمُ الْحَمامَ الزّاجِلَ ۶ الرَّجُلُ الشَّرِیفُ الْمَقْصَدِ مُحْتَرَمٌ

جاءَ رَجُلٌ وَ امْرَأَةٌ عالِمانِ ۷ جاءَنِی الرَّجُلُ الْفُضَلاءُ آباؤُهُ

رأيْتُ طائراً يصيحُ و ولداً يضحكُ ٨ رأيتُ رجلين كريمي الأدبِ رجعْتُ من سفرِي أعرفُ بأحوالهم من قبلُ ٩ رأيتُ رجلاً حساناً الوجهِ كسرنا أقلاماً عديدةً من بنين صغيرةٍ ١٠ رأيتُ الفتاةَ الكريمةَ النسبِ

توضيحات

١- دروقتيكه موصوف جمع مكسر يا جمع مؤنث سالم ويا ملحق بجمع مذكر سالم باشد صفت جايز است بطور مفرد وبطور مونث ذكر گردد.

(شاهد مثال - ١-٢-٥ رديف اول)

٢- دروقتيكه موصوف جمع غير عاقل باشد بهتر اين است صفت مفرد مؤنث باشد.

(شاهد مثال - ٥ رديف اول)

٣- اسم جمع وشبه جمع صفتش مفرد است

(شاهد مثال ٦ رديف اول)

٤- موصوف اگر متعدد باشد (مذكراً ومؤنثاً) صفت تابع مذكر است

(شاهد مثال -٧- رديف اول)

٥ - در وقتى كه صفت از اسماء غير منصرف باشد لفظا در اعراب باموصوف مطابقت ندارد (شاهد مثال -٣- رديف اول)

٦- علت تغيير اعراب درصفت تغيير موقعيت درموصوفست موصوف اگر از مرفوعات باشد صفت مرفوع ، ازمنصوبات باشد صفت منصوب ، ازمجرورات باشد صفت هم مجرور خواهد بود ؛

پس بااين تعبير ميتوان گفت صفت آن تابعى است كه معمول معمول است

(شاهد مثال ١-٨-١٠- رديف اول)

٧- قبلا گفتيم از صفات «اسم فاعل، اسم مفعول ، صفت مشبهه ، افعل التفضيل» وصف واقع ميشوند دراين امثله هم نمونه‌هائى ازهريك ذكر شده درمورد صفت مشبهه بايد توجه داشت اگر وزن فعول باشد «مانند صبور» صفت در تأنيث باموصوف مطابقت

ندارد «رجل صبور» «وامرأة صبور»

(شاهد مثال ۱-۲-٤-۹- ردیف اول)

۸- افعل التفضیل چنانچه با من تمام شود یا بنکره اضافه شود بطور مفرد و مذکر ذکر میگردد. (مثال نهم «اعرف» حال است جمله را میتوان صفت گرفت)

(شاهد مثال ۹-ردیف اول)

۹- صفت گاهی مفرد است (بتثنیه و جمع هم در این مورد مفرد گفته میشود) مانند مثالهائی که بآنها اشاره شد و گاهی جمله (جملات بیشتر پس از معارف حال و پس از نکرات صفتند) و گاهی شبه جمله: **اُبْصِرَتْ هَزَاراً فَوْقَ غُصْنٍ اَوْ عَلَىٰ غُصْنٍ.**

(شاهد مثال - ۸ - ردیف اول)

۱۰- در جملاتی مانند **اَلْحَمْدُلِلّٰهِ الْحَمِیدِ اِرْحَمْ عَبْدَكَ الذَّلِیلَ** صفت را میتوان مرفوع خواند بنابراینکه خبر باشد برای مبتدای محذوف و منصوب خواند بنا براینکه مفعول باشد برای فعل مقدر در هریك از این دو صورت گفته میشود نعت از تبعیت ماقبلش در اعراب بازمانده . (۱)

۱۱- در تعریف صفت سببی گفتیم آن صفتی که اسم ظاهر را رفع دهد (لفظا یا محلا) آن صفت سببی است بنابراین در امثله ردیف دوم دقت شود هر صفتی معمولی از اسماء ظاهر دارد.

در مثال اول معتمد که اسم مفعول است و مانند فعل مجهول عمل میکند جار و مجرور بعد را رفع داده است مثال دوم نیز مانند مثال اولست الا اینکه در اولی اسم مفعول از ثلاثی مزید است و در دومی از ثلاثی مجرد .

در مثالهای سوم-چهارم-پنجم و هفتم (ردیف دوم) مرفوع اسم ظاهر است ولی در بقیه مرفوع مضاف الیه است زیر ا اضافه اضافه لفظی است یعنی مضاف الیه معمول مضافست .

درحقیقت برای صفت سببی دو حالت هست یك حالت مقرون بضمیر منعوت (در مثالهای (۳-٤-۵) و یك حالت غیر مقرون بضمیر منعوت (مثالهای ٦-۸-۹-۱۰) ازجهت اینکه

(۱) درمقامی هم که قرینه در کلام باشد صفت یا موصوف را ممکن است حذف کرد.

حالت دوم تطابقش با منعوت عینا مانند صفت حقیقی است .

بعضی این نوع از صفت را هم بصفت حقیقی ملحق کرده و گفته اند :

النَّعْتُ الحقيقي هُوَ مادَلَّ عَلَى صِفَةٍ في نَفْسِ مَنْعُوتِهِ اَوْ ما اُضِيفَ اِلَى الْمُتَّصِفِ بِهِ مُعَرَّفاً بِاَلْ وَحُكْمُهُ مُطابَقَةُ مَنْعُوتِهِ فِي التَّصْرِيفِ. وَالنَّعْتُ غَيْرُ الحقيقي هُوَ مادَلَّ عَلَى صِفَةٍ فِي شَيْئٍ يَتَعَلَّقُ بِمَنْعُوتِهِ اَوْ ما كانَ لَهُ نايِبُ فاعِلٍ مَجْرُوراً بِالْحَرْفِ وَحُكْمُهُما حُكْمُ مَنْعُوتِهِما فِي الاِعْرابِ

تأكيد

فَاَيْنَ اِلَى اَيْنَ النَّجاةُ بِبَغْلَتي ••• اَتاكَ اَتاكَ اللّاحِقُونَ احْبِسْ احْبِسْ

دراین بیت کلمه اتاك وجمله احبس بمنظور تأکید تکرار شده است دراتاك چون فاعل اسم ظاهر است تکرار فعل است ومفعول وچون دراحبس ضمیر فاعل است تکرار فعل است وفاعل چون بافعل وفاعل جمله تشکیل میشود بنابراین تکرار اول تکرار لفظ وتکرار دوم تکرار جمله است .

موضوع تکرار در کلیه زبانها معمول ومتداول است چون منظور از آن تمکین معنی درذهن مخاطب وازاله ابهامی است که در محاورات پیش میآید.

چون استعمال الفاظ بعنوان مجاز درغیرمعانی اصلی شایع است گاهی استعمال تأکید ازاین نظر می‌شود که متکلم برمستمع ثابت کند که مرادش همان است که عنوان کرده درحقیقت بااین تعبیر تأکید جلوگیر ظن مخاطب است از اراده مجاز وبهمین جهت است که گفته‌اند .

فائِدَةُ التَّأْكِيدِ تَمْكِينُ الْمَعْنى فِي نَفْسِ الْمُخاطَبِ وَاِزالَةُ الْغَلَطِ فِي التَّأْوِيلِ

«ترکیب» فا، عطف ، این ظرف مکان محلا منصوب مفعول فیه برای فعل مقدر(انجو) الی این جار ومجرور خبر مقدم ، النجاة مبتدای مؤخر ، به بغله جار ومجرور مضاف ،یا مضاف الیه ، اتاك فعل ومفعول، اتاك دوم تأکید ، اللاحقون فاعل فعل اول (فعل دوم چون برای تأکید است فاعل ندارد) أحبس فعل ضمیر فاعل جمله دوم (احبس) تاکید

«ترجمه» مرا رهائی چگونه میسر است، بااین استر چگونه مرا نجاتی هست ، بکجامیتوانم بگریزم، تعقیب کنندگان مرا دریافتند نزدیك است بچنك آنان گرفتار شوم ، باید توقف کنم و از فرار در گذرم.

تأکیدلفظی-تأکیدمعنوی

تأکید را توکید هم میگویند استعمال هردودراین موردیکسان است تأکید ریشه‌اش اکد وتوکیدوکد میباشد هردو بمعنای‌بستن ومحکم کردنست(استعمال توکید را دراین باب‌فصیحتر میدانند) اصطلاحاً تأکید بآن لفظی گفته میشود که در عبارت ذکرشده ومجددا تکرارمیگردد اعم‌ازاینکه آن‌لفظ اسم ، فعل، یاحرف‌بوده باشد (زَیْدٌ ـ زَیْدٌجاءَ ـ جاءَ ـ جاءَ زَیْدٌ ـ نَعَمْ ، نَعَمْ) این‌نوع‌تأکید راکه کلمه یا جمله ماقبل تکرار میشود تأکیدلفظی‌میگویند . **اَلتَّوْکِیدُ اللَّفْظِیُّ هُوَاِعادَةُ اللَّفْظِ بِعَیْنِهِ اَوْ بِمُرادِفِهِ.**

تأکید معنوی باالفاظ خاصی‌است که‌عبارتنداز :

نفس - **عین - کل - کلا - کلتا - جمیع - اجمع - جمع - جمعاء - عامه- قاطبه -کافه .**

۱ -جاءَ زَیدٌنفسُهُاوعینُهُ ۲ - رأَیتُ زَیْداً نفسَهُاوعینَهُ۳ - مَرَرْتُ بِزَیْدٍ نفسِهِاَوْعینِهِ

- تأکیدنسبت - تأکیدشمول -

دروقتیکه جملهٔ باکلمه نفس یاعین مؤکدشود آن‌تأکید را تأکید نسبت ودر صورتیکه تأکید بابقیه‌صورت گیرد آنرا تأکید شمول خوانند . بنا براین سه جمله فوق تأکید نسبت واین‌جمله :

جاءَ القَوْمُ کُلُّهُمْ -. تأکید شمول است .

این‌سه کلمه« **اکتع - ابتع - ابصع** »رابعنوان‌تأکیداجمع‌میتوان‌استعمال‌نمود **جاءَالقومُ اجمعُونَ اکتعُونَ ابتعُونَ ابصعُونَ** به‌تعبیری میتوان گفت این‌سه کلمه تابع اجمع هستند .

کلمات **اجمع ، جمع و جمعاء**نیز معمولا بعدازکلمه کل ذکرشده‌وبه‌تعبیری میتوان اینهارا نیزتابع کل‌نامید .

۱-جاءَالرِّجالُ کُلُّهُم اَجمَعُ۲-جاءَتِ العَشیرَةُ کُلُّهاجَمْعاءُ۳جاءَتِ العَشایِرُ کُلُّهُنَّ جُمَعُ

وبعدَ كلٍّ اكّدوا باجمعا ✿ جمعاء اجمعين ثم جمعا

ازسه‌جمله فوق کل‌را میتوان حذف کرده وبه‌تابع بعدی اکتفانمود .

ودونَ كلٍّ قدْيجيء اجْمعُ ✿ جمعاءُ اجْمعون ثمّ جمعُ

کلا وکلتا درتأکید اسم مثنی مورداستعمال دارندولی برای‌تثنیه مذکردومی برای تثنیه مؤنث .

۱-سافراخواك كلاهما ✿ سافرت اختاكِ كلتاهما

۲-رأيت الرّجلين كليهما ✿ مررتُ بالمرأتين كلتيهما

مثال‌اول حالت‌رفعی است ومثال‌دوم حالت‌نصبی و جری‌درهر دوحال کلاو کلتا مضاف هستند به‌ضمیر مؤکد خود .

النکرات لاتؤکد بالتأکید المعنوی

اسم‌نکره را باید باتأکید لفظی مؤکد نمود ذکر تأکید معنوی دنبال‌نکرات صحیح نیست بنا براین نمیتوان گفت قرأتُ كتاباً كلّهُ صحیح این است که گفته شود قرأتُ كتاباً كتاباً علت‌این‌است برای‌نکره درخاطرهنوز حقیقتی‌ثابت نیست وتأکید معنوی هم برای تمکین معنای‌اسم و تقریر حقیقت آن‌است ، تمکین چیزی‌که هنوز حقیقتش ثابت نیست‌اصولا محال‌است .

امر دیگر اینکه الفاظی‌که بعنوان تأکید معنوی استعمال‌میشوند معرفه هستند (سبب تعریف اضافه‌است بعضی‌تقدیراً مضافند «اجمع ونظیر آن» وبعضی‌لفظاً «کل و عین) معرفه متابعت ازنکره نخواهدکرد زیراتأکید ازتوابع‌ومانندصفت‌است‌بایددر اعراب ، افراد ، تثنیه‌وجمع ، مذکرومؤنث وهمچنین معرفه بین‌آندو مطابقت‌حاصل باشدالااینکه در موضوعات اخیر مطابقت روی ضمائری است که این اسماء بر آنها مضاف هستند بهمین‌جهت‌است که گفته‌شد «جاءَ الرّجالُ كلّهم »

یااینکه گفته‌میشود «جائتْ هندٌ عينها والنساءُ اعينهنّ . (۱)

(۱) درو قتیکه لازم باشدضمیر متصل مؤ کدشود بهمان‌ضمیر باید‌تابع‌را متصل کرد بآ نچه‌متبوع بآ ن»

- نظر کوفیین -

دراین باب کوفیین باستناد بعضی اشعار (*) ازشعرای عرب مؤکدنمودن نکره رابتأکید معنوی در صورتیکه مؤکد ازاسماء نکره محدوده باشد (معلوم المقدار) جایزدانسته اند بنا براین با این نظر **شهر، فرسخ، میل، ضربة، حول**، ومانند اینها را میتوان بتأکید معنوي مؤکد نمود **يَالَيْتَ عِدَّةَ حَوْلٍ كُلِّهِ رَجَبُ** (*)

وَ اِنْ يُفِدْ تَوْكِيدُ مَنْكُورٍ قُبِلْ ✡ وَ عَنْ نُحَاةِ الْبَصْرَةِ الْمَنْعُ شَمِلْ

ترکیب شود

وَهٰذا مَصِيرُ الْعَالَمِينَ جَمِيعِهِمْ ✡ وَمَا النَّاسُ الَّا رَاحِلٌ بَعْدَ رَاحِلِ

اَيَا صَاحِبَ الذَّنْبِ لَاتَقْنَطَنْ ✡ فَـاِنَّ الْاِلٰـهَ رَؤُفٌ رَؤُفٌ

وَ لاتَرْ حَلَنَّ بِلا عِدَّةٍ ✡ فَاِنَّ الطَّرِيقَ مَخُوفٌ مَخُوفٌ

عطف (عطف نسق)

درمقدمه مبحث توابع وعده کردیم که دراین مبحث عطف بحرف رانیز عنوان کنیم . وقتی بین دو کلمه یا دو جمله حرفی از حروف عطف واسطه شد معطوف و معطوف علیه تشکیل یافت آن عطف را عطف بحرف یاعطف نسق گویند لغتاً عطف بمعنای میل واعوجاج لکن در اینجا مقصود ازعطف اشتراك معطوف است در تأثیر عامل وعطف ازاصطلاحات بصریین ونسق ازاصطلاحات کوفیین است (۱)

---

* متصل است . «مررت بك بك»

ضمیر متصل تأکیدش باضمیر رفع منفصل است .

«کنت انت هنا» « عرفتك انت» «مررت بك انت»

دروقتیکه خواسته باشیم ضمیر مرفوع متصل با نفس یاعین تأکید شود اول آنرا باضمیر رفع منفصل مؤکد نموده سپس با نفس یاعین تأکیده میشود :

«ضربت انت نفسك زیدا» «سافرت هند هی نفسها)

تذکر ۱- درضمیر منصوب ومجرور باتیان نفس یاعین احتیاجی نیست تنها لزوم آن باضمیر رفع متصل است .

تذکر ۲- جمیع - قاطبه - کافه - عامه اگر مضاف به ضمیر نباشند ترکیباً حال خواهند بود . بنا براین جمیعا حال است .

(۱) از تاریخیکه سیبویه در بصره و کسائی در بغداد و کوفه مقیم شده وازاینرو وجانشینان آنها (اخفش و کسائی) آراء خاصی درعلم نحو بوجود آمده نحاة بدو قسمت کوفی و بصری تقسیم شده اند .

گفته‌شد درو‌قتی که بعضی ازجمله به‌بعض دیگر بوسیله یکی ازحروف عطف مربوط شد آن‌عطف راعطف نسق گویند« نَسَقَ الشَّیْءَ عَطَفَ بَعْضَهُ عَلَى بَعْضٍ »دراین نوع عطف‌بین معطوف‌و معطوف علیه ممکن است اشتراك درحکم واعراب باشد : جاءَ المُعَلِّمُ وَالتِّلْمِیذُ (معطوف بامعطوف‌علیه‌هم درعمل‌متابعت‌دارد‌هم‌دراعراب)وممکن استتنها اشتراك دراعراب‌باشد جَاءَ المُعَلِّمُ لَا التِّلْمِیذُ (تنها متابعت دراعراب‌است)

چون‌درعطف نسق عموماً متابعت دراعراب‌است لذا آنرا چنین تعریف کرده‌اند .

«عَطْفُ النَّسَقِ تَابِعٌ یَتَوَسَّطُ بَیْنَهُ وَبَیْنَ مَتْبُوعِهِ اَحَدُ الْحُرُوفِ الْعَاطِفَةِ وَحُکْمُهُ حُکْمُ مَتْبُوعِهِ فِی الْاِعْرَابِ»

آن تابعی که بین آن ومتبوعش یکی ازحروف عطف واسطه باشد و دراعراب بامتبوع خود مطابقت کندآنرا عطف‌نسق مینامند .

اقسام عطف نسق

عطف‌نسق رادربدو امر میتوان چنین تقسیم کرده «عطف اسم‌براسم ـ عطف‌فعل برفعل ـ عطف جمله‌برجمله » وسپس آنرا بدین‌ترتیب تفکیك کرد .

۱ ـ عطف‌ظاهر برظاهر	۱ ـ جاءَنِی زَیْدٌ وَعَمْرٌو	۲ ـ رَاَیْتُ زَیْداً وَعَمْراً
۲ ـ عطف‌ظاهر برضمیر	۱ ـ اَنْتَ وَزَیْدٌ قَائِمَانِ	۲ ـ اِیَّاكَ اَکْرَمْتُ وَعَمْراً
۳ ـ عطف‌ضمیر بر ضمیر	۱ ـ اَنْتَ وَهُوَ قَائِمَانِ	۲ ـ اِیَّاكَ وَاِیَّاهُ ضَرَبْتُ
٤ ـ عطف ضمیر برظاهر	۱ ـ زَیْدٌ وَاَنْتَ قَائِمَانِ	۲ ـ ضَرَبْتُ زَیْداً وَاِیَّاكَ

قسم‌اول عطف ظاهر برظاهر بدوقسمت عطف‌مفرد برمفرد وعطف جمله‌برجمله تقسیم‌میشود غرض‌ازعطف مفرد برمفرد اختصار درعامل واشتراك دومی است درتأثیر اول و غرض ازعطف جمله بر جمله ربط واتصال بعض است به بعض واعلام اینکه هنوزمتکلم اراده قطع جمله دوم رااز اول نکرده است .

(درچهار مثال ذیل جمله برجمله مربوط است)

۱ - قَامَ زَيْدٌ وَقَعَدَ عَمْرٌو (فعلیه بر فعلیه) ۲ - زَيْدٌ مُنْطَلِقٌ وَعَمْرٌو قَائِمٌ (اسمیه بر اسمیه)

۳ - مَرَرْتُ بِرَجُلٍ يَقُومُ (فعلیه بر فعلیه) ۴ - مَرَرْتُ بِزَيْدٍ يَكْتُبُ (فعلیه بر فعلیه)

درعطف جمله برجمله اگر جمله دوم اجنبیه وغیر ملتبس باولی بوده باشد و متکلم نیز اراده اتصال کرده باشد حرف عطف رابرای ربط حتماً باید ذکر کرد اما اگرملتبس باولی و اجنبیه نباشد (حال یا صفت باشد) احتیاجی بذکرحرف عطف نیست . (جمله ۳ وجمله ٤)

تذکر ۱ - جملات بعدازنکرات صفات وبعد از معارف احوالند (جمله ۳ صفت ، ٤ حال است) .

عطف به ضمیر متصل وقواعد آن

مجرور الموضع	منصوب الموضع	مرفوع الموضع
۳ - مَرَرْتُ بِكَ وَبِزَيْدٍ	۲ - ضَرَبْتُهُ وَزَيْداً	۱ - قُمْتُ أَنَا وَزَيْدٌ

درمورد عطف بر ضمیر بـاید رعایت این قواعد راکرد اگر عطف بر ضمیری است که مرفوع الموضع است باید قبلا آنرا بضمیر منفصل مؤکدکرده سپس اسم بعدرا بآن عطف نمود (مثال ۱)

اگرمعطوف منصوب الموضع باشدبدون تأکید عطف جایزاست (مثال ۲)

چنانچه معطوف مجرور الموضع باشد عطف صحیح نیست مگر باعاده جار (مثال ۳)

تذکر ۱ - چنانچه بین معطوف ومعطوف علیه کلمه فاصله شود عطف بر ضمیر متصل جایزاست .

۱ - فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَائَكُمْ (امرکم فاصله شده) ۲ - مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا (لافاصله شده)

تذکر ۲ - در مورد عطف بر ضمیر مجرور بدون اعاده جار بین بصریین و کوفیین اختلافی هست بصریین آنرا قبیح میدانند و میگویند فقط درمقام ضرورت در شعر جایزاست اما کوفیین شواهدی از آیات آورده و آنـرا جـایزمیشمرند،

محققین برای تحقیق پاورقی صفحه۷۸ جزء سوم جلداول شرح مفصل میتوانندمراجعه کنند.

- اقسام عطف ازنظر اعراب -

۱- لَیْسَ زَیْدٌ بقائِمٍ وَلاقاعِدٍ ۲ - لَیْسَ زَیْدٌ بقائِمٍ ولاقاعِداً ۳ - لَیْسَ زَیْدٌ قائِماً وَ لاقاعِدٍ .

درمثال اول معطوف مجرور است معطوف عطف شده است به‌لفظ .

درمثال دوم معطوف منصوب است معطوف عطف‌شده است به محل .

درمثال سوم معطوف مجروراست معطوف عطف شده است تو هماً (توهماًبر اینکه باء برخبر لیس داخل‌میشود)

نظریات نحویین درمورد عامل معطوف

۱ - سیبویه وجماعتی ازبصریین میگویند عامل در آن عامل دراولی‌است و برای این مدعا میگویند اختلاف عمل‌ازجهت اختلاف عامل‌است اگرعمل از حرف میبود اختلافی حاصل‌نبود .

۲ - عده دیگر میگویند عامل‌اول فعل مذکور وعامل درمعطوف حرف‌عطف است که‌نایب مناب‌عامل قبلی است . (قول ابن‌سراج)

۳ - بعض دیگرعقیدشان این‌است که‌عامل ، فعل محذوف است‌بعدازواودلیل این عده این‌است که‌میگویند جایزاست فعل‌اظهارگردد .

حروف عطف ومعانی آنها

واو - فاء - ثم - حتی - او - ام - لا - لکن - بل

واو - واوعطف که‌درزبان فارسی هم معمول است استعمال میشود بمنظور مشارکت معطوف ومعطوف‌علیه درعمل بدون اینکه‌ترتیبی‌منظور باشد ممکن‌است معطوف ومعطوف‌علیه عمل رادریك زمان انجام‌داده باشند وممکن است یکی‌قبل‌و دیگری بعدانجام داده باشد .

اَلْواوُ هِیَ لِلْجَمْعِ بِدُونِ تَعْیِین .

فَاعْطِفْ بِوَاوٍ سَابِقاً اَوْ لاَحِقاً ☼ فِي الْحُكْمِ اَوْ مُصَاحِباً مُوَافِقاً

فاء وثم - فاء برای تعقیب وثم برای ترتیب است باین معنا فاء برای مشارکت است باترتیب بی فاصله وثم برای مشارکت است باترتیب بافاصله . اَلْفَاءُ لِلتَّعْقِيبِ بِغَيْرِ مُهْلَةٍ وَثُمَّ لِلتَّرْتِيبِ بِمُهْلَةٍ .

وَالْفَاءُ لِلتَّرْتِيبِ بِاتِّصَالِ ☼ وَثُمَّ لِلتَّرْتِيبِ بِانْفِصَالِ

حتی - حتی عاطفه برای مشارکت درحکم ومتضمن معنای تدریج است ومیتواند حکم را ازعالی بدانی وازدانی بعالی برساند ودر آن وقتی که عطف است باید معطوف جزء یامانند جزء معطوف علیه واسم ظاهر باشد ودراین موقع میتوان بجای حتی «واو» در جمله گذارد - قَدِمَ الْحُجَّاجُ وَالْمُشَاةُ . مَاتَ النَّاسُ وَالْاَنْبِيَاءُ (در مبحث حروف جاره راجع به حتی مفصلا بحث شده است)

أو - اودراین معانی مورد استعمال دارد :

۱ - (شك) لَبِثْنَا يَوْماً اَوْ يَوْمَيْنِ (یك روز یا دو روز در آنجا متوقف بودیم)

۲ - (ابهام) نَحْنُ اَوْ اَنْتُمْ عَلَى الْحَقِّ (یاما برحق ویاشما برحقید)

۳ - (اباحه) جَالِسِ الْعُلَمَاءَ اَوِ الزُّهَّادَ (درمجالست باعلماء وزهاد آزادی هرکدام خواهی اختیار کن)

۴ - (تخییر) خُذْ مِنْ مَالِي دِرْهَماً اَوْ دِينَاراً (مختاری که ازمال من در همی یا دیناری برداری)

۵ - (تقسیم) اَلْكَلِمَةُ اِسْمٌ اَوْ فِعْلٌ اَوْ حَرْفٌ (کلمه باسم وفعل و حرف تقسیم شده است)

۶ - (مرادف الا) لاقتلن العدو او یخضع (مگر دشمن خاضع و تسلیم شود و گر نه البته اورا میکشم)

تذکر - دراین معنا فعل مضارع باضمار ان بعداز «او» منصوب است .

۷- (مرادف بل) دراین معنا در کتب نحویین استشهاد بگفته جریر شده وی «او» رابمعنی «بل» دراین شعر بکار برده است .

ماذا تری فی عیال قد برمت بهم | لم احص عدتهم الا بعداد
کانوا ثمانین او زادو ثمانیة | لولا رجاؤك قدقتلت اولادی(۱)

ابن مالك تمام معانی اورا (باستثنای معنای ششم «الا») دراین بیت جمع کرده است .

خیر ابح قسم باو وابهم | واشکك واضراب بها ایضاً نمی

ام - ام رابدوقسم تقسیم کرده اند ۱ - ام متصل - ۲- ام منقطع - متصل آنرا میگویند که بعداز همزه تسویه (سواء علینا اجزعنا ام صبرنا) یابعداز همزه استفهام (ازید فی الدار ام عمرو) واقع گردد .

درمورد اول فعلیکه بعدازهمزه تسویه واقع میگردد مؤول بمصدراست تامبتدا باشد برای خبریکه درما قبل آن گذشته است درواقع جمله بالا بدین صورت خواهد بود - سواء علینا جزعنا وصبرنا - (دراین امر شکیبائی وجزع ما ازجهة عدم فایده برای مابکسان است)

درمورد دوم یعنی دروقتیکه ام بعدازهمزه استفهام واقع است جواب باید به تعیین داده شود درواقع گفتن «لا» درجواب سؤال بالا صحیح نیست یا باید گفت زید فی الدار ویاباید گفت عمرو ، علت تسمیه این ام بام متصله برای این است که ماقبل ومابعدام ازهم بی نیاز نیستند . (این ام رامعادله هم میگویند) .

---

(۱) جریر در قصیده ای هشام بن عبدالملك رامخاطب قرارداده پس از ستایش چنین میگوید: ماذا تری الخ .
ترجمه - ای هشام درمورد اهل بیت من چه تدبیر کرده وچه نظر میدهی من بواسطه فرزندانم سخت دلتنگم شماره آنانرا جز بکمك محاسبین ز بردست نمیدانم ۸۰ نفر بودند بلکه ۸ نفر نیز بر آنان اضافه گردید اگر امیدم بتو نمیبود هرآینه فرزندان خودرا میکشتم .

ام‌منقطع آنست که مسبوق به‌خبر محض (۱) یا مسبوق بهمزه غیراستفهام (۲) ویا مسبوق باستفهام بغیر همزه‌بوده باشد (۳) یعنی گاهی ممکن است به‌تنهائی ذکر گردد و گاهی ممکن است بااستفهام انکاری یاطلبی همراه باشد وبآن از آن جهت منقطعه میگویند که‌متضمن معنای بل اضراب بوده‌ومیان دوجمله واقع میشود که بهم مربوط نیستند.

ابن هشام درمغنی برای ام‌دووجه‌دیگر ذکرمیکند ۱-زائده ۲- مرادف لام تعریف

مثال اززائده:

یَالَیتَ شِعْرِی وَلَامَنْجَی مِنَ الْهَرَمِ   اَمْ هَلْ عَلَی الْعَیْشِ بَعْدَ الشَّیبِ مِنْ نَدَمِ (۴)

مرادف‌لام تعریف:

لَیسَ مِنِ امْبِرِّ امْصِیَامُ فِی امْسَفَرِ.

نسبت بوجه دوم نظرمیدهد که‌شاید این‌استعمال از بعض اهل‌یمن بوده باشد میگوید شنیدم یکی از اهل یمن گفت من این جمله راخود از یك یمنی شنیده ام

خُذِ الرُّمْحَ وَارْكَبِ امْفَرَسَ.

لا - معطوف به‌لا دراعراب مطابقت ازمعطوف‌علیه‌دارد ولکن درحکم‌ندارد یعنی‌لاحکم‌رابرای ماقبل‌اثبات واز مابعد نفی میکند و در وقتی عطف میتواند باشد که‌برمفرد داخل شود: **هُوَشَاعِرٌ لَاكَاتِبٌ.**

لکن - لکن درآن‌وقتی حرف عطف‌است که‌مقرون بواو نبوده و بعد از آن جمله نباشد وبر آن مقدم‌باشد نفی‌یانهی یعنی بااین سه‌شرط (بعدازآن مفردباشد - بعد از نفی یا نهی باشد - با واو همراه نباشد) میتواند حرف عطف بوده باشد اگر چنانچه مسبوق بایجاب‌شد یاداخل‌برجمله گردیدیاباواو ذکر شد دراین‌موقع حرف ابتداء خواهدبود.

(۱) «تنزیل‌الکتاب‌لا ریب‌فیه من‌رب‌العالمین ام‌یقولون»
(۲) «الهم‌ارجل یمشون‌بهاام‌لهم ایدیبطشون بها»
(۳) «هل‌یستوی الاعمی والبصیرام‌هل یستوی‌الظلمات والنور»
(٤) ترجمه: درآن‌وقتی که‌جوانی سپری و به‌پیری که‌از آن‌مفری نیست گرفتارهستم‌ایکاش‌میدانستم برای‌من ندامتی خواهدبود؟

لکن (حرف ابتداء) | لکن (حرف عطف)

وَلَکِن کَانُوا هُمُ الظَّالِمِینَ | لَیْسَ زَیْدٌ کَاتِباً لَکِنْ شَاعِراً

بل - درتعریف بل چنین نوشته‌اند :

بَلْ حَرْفُ عَطْفٍ لِلْاِضْرَابِ عَنِ الْمَذْکُورِ قَبْلَهَا وَجَعْلِهِ فِي حُکْمِ الْمَسْکُوتِ عَنْهُ

دروقتیکه نظراین باشد که حکمی را از اسمی باسم دیگر منتقل و نسبت به اسم اول حکم مسکوت باشد ازحرف عطف «بل» استفاده میشود .

اَلْاِضْرَابُ هُوَ اِثْبَاتُ الْحُکْمِ لِمَا بَعْدَهَا بَعْدَ ثُبُوتِهِ لِلْاَوَّلِ

دروقتیکه گفته‌شود ذَهَبَ زَیْدٌ بَلْ عَمْرٌو حکم ذهاب درمورد عمرومسلم‌است اما در مورد زید جایزاست ثبوت وجایز است‌عدم‌ثبوت بسته‌بر اینکه چه‌اراده‌بشود. بدیهی است موضوع‌فوق‌درجمله‌ایست که‌مسبوق به‌نفی یانهی نباشد چنانچه بل‌درجملهٔ واقع‌باشد که‌مسبوق به‌نفی‌یانهی‌باشد اثبات‌منحصر میشود باسم‌بعدازبل .

۱- قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ بَلْ اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ ۲- مَاقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ بَلْ اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ

تذکر ۱- قطعاً از امثله فوق استنباط‌شد که معطوف به بل باید مفرد باشد نه‌جمله .

تذکر ۲- دراثبات‌حکم نسبت به‌معطوف «بل»مانند «لکن»است بهمین‌جهت ابن‌مالك میگوید.

وَبَلْ کَلٰکِنْ بَعْدَ مَصْحُوبَیْهَا | کَلَمْ اَکُنْ فِي مَرْبَعٍ بَلْ تَیْهَا

وَانْقُلْ بِهَا لِلثَّانِ حُکْمَ الْاَوَّلِ | فِي الْخَبَرِ الْمُثْبَتِ وَالْاَمْرِ الْجَلِي

عطف (عطف بیان)

گفته شدیکی‌ازتوابع‌عطف‌بیان‌است عطف‌بیان آن تابع‌جامدی است که‌اشهر ازمتبوع خودباشد: قَالَ کِسْرَی : اَنُوشِرْوَانُ (عطف‌بیان)

عَطْفُ الْبَیَانِ هُوَ تَابِعٌ جَامِدٌ اَشْهَرُ مِنْ مَتْبُوعِهِ

اگر متبوع عطف بیان معرفه باشد آنرا توضیح واگر نکره باشد آنرا تخصیص خواهد داد .

عَطْفُ الْبَيَانِ وَهُوَ التَّابِعُ الْجَامِدُ الْمُوضِحُ لِمَتْبُوعِهِ فِي الْمَعَارِفِ وَالْمُخَصِّصُ لَهُ فِي النَّكِرَاتِ .

۱- إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللّٰهِ ۲- مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَيُسْقَى مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ

درمثال اول چون متبوع معرفه است (المسیح) تابع (عیسی علیه السلام) آنرا توضیح میدهد و در مثال دوم چون متبوع (ماء) نکره است تابع (صدید) آنرا مخصص کرده است .

عده ازنحویین نکره بودن عطف بیان و متبوع آنرا جایز نمیدانند وعده جایز میدانند ابن مالك ازجمله کسانی است که جایز میداند وروی همین نظر میگوید .

فَقَدْ يَكُونَانِ مُنَكَّرَيْنِ كَمَا يَكُونَانِ مُعَرَّفَيْنِ

تذکر - هر عطف بیان را میتوان در محل معطوف علیه قرار داد بنابراین در جمله بالا میتوان گفت قال انوشروان و چون در تعریف بدل کل از کل خواهیم گفت: **هُوَ كُلُّ ثَانٍ كَانَ عَيْنَ الْأَوَّلِ** (بدل کل از کل آن تابعی است که عین اول است) پس میتوانیم انوشروان رابدل از کسری فرض کنیم (بدل کل از کل) .

عطف بیان چون تابعی است شبیه به صفت درچهار امر از امور ده گانه یعنی در اعراب ، افراد ، تثنیه و جمع ، تعریف و تنکیر و تذکیر و تأنیث باید با متبوع متابعت کند .

فَذُو الْبَيَانِ تَابِعٌ شِبْهُ الصِّفَةْ حَقِيقَةُ الْقَصْدِ بِهِ مُنْكَشِفَةْ

گفته شد عطف بیان مانند صفت است باید بخاطر داشت که صفت متضمن حالی ازاحوال موصوف است که بسبب آن موصوف تمیز داده میشود درصورتیکه عطف بیان چنین نیست بلکه تفسیر اسم اول است باسم دیگر مرادف آن که درعرف واستعمال اشهر از آن است

فَالصِّفَةُ تَتَضَمَّنُ حالاً مِنْ اَحْوالِ الْمَوْصُوفِ يَتَمَيَّزُ بِها وَ عَطْفُ الْبَيانِ لَيْسَ كَذالِكَ اِنَّما هُوَ تَفْسِيرُ الاَوَّلِ بِاسْمٍ آخَرَ مُرادِفٍ لَهُ يَكُونُ اَشْهَرَ فِي الْعُرْفِ وَ الاِسْتِعْمالِ مِنْ غَيْرِ اَنْ يَتَضَمَّنَ شَيْئاً مِنْ اَحْوالِ الذّاتِ .

وجه اختلاف صفت با عطف بیان

۱ ـ صفت مشتق یا نازل بمنزله مشتق است درصورتیکه عطف بیان جامد است .

۲ ـ عطف لازمه‌اش این است که معرفه باشد این ملازمه درصفت نیست .

۳ ـ صفت اعم از موصوف است نمیتواند اخص باشد این شرط درعطف بیان نیست بلکه عطف بیان باید اعرف واشهر از متبوع باشد .

٤ ـ صفت را میتوانیم باضمار فعلی نصب (بعنوان مفعولیت) یا به تقدیر اسمی رفع (بعنوان ابتدائیت) دهیم درصورتیکه درعطف بیان این امر صحیح نیست .

تذکر ـ از آنجائیکه بین عطف بیان و بدل کل از کل چندان تفاوتی نیست ذکر امثله این باب بخاتمه مبحث بدل موکول میشود .

بدل

لغتاً بدل بمعنای عوض است دراین مبحث منظور از بدل آن اسم یا جمله ایست که بمنظور ایضاح بعد از اسم یا جمله دیگری ذکر شود این جمله یا اسم را تابع و آنرا متبوع گویند (علت این است که دراعراب لاحق ازسابق تبعیت دارد) این تابع ومتبوع رادر این باب بدل ومبدل منه مینامند یعنی تابع رابدل و متبوع رامبدل منه .

باید توجه داشت بدل اسم مصدر است واز ذکر اسم مصدر دراینجا اسم مفعول (مبدل)مراد است .

درتوابع قبلی یعنی صفت ـ توکید ـ عطف بیان اگر دقتی شود این معنا بدست میآید که آن توابع هیچکدام در جمله مقصود درحکم نبودند یعنی اگر در جمله حکمی بود مربوط به صفت تأکید باعطف بیان نبود بلکه مربوط بآن اسمی بود کفایتنها

مکمل آن بودند ، این تابع بعکس آنها است مقصود درحکم است یعنی اگر بگوئیم **قَامَ الرَّجُلُ اَخُوكَ** حکم قیام براخوك که بدل است حمل میشود در صورتیکه اگر بگوئیم **قَامَ الرَّجُلُ العَالِمُ** حکم قیام برالعالم که صفت است محمول نیست بهمین جهت درتعریف بدل گفته اند :

اَلْبَدَلُ هُوَ تَابِعٌ مَقْصُودٌ بِالْحُكْمِ بِدُونِ وَاسِطَةٍ وَ الْغَايَةُ مِنْهُ هِيَ اِيضَاحُ الْمُبْدَلِ مِنْهُ

بدل آن تابع بی واسطه ایست که مقصود درحکم و بمنظور توضیح مبدل منه ذکر میگردد .

تذکر - قید بدون واسطه در تعریف فوق برای این است که عطف نسق از این تعریف خارج شود زیرا عطف نسق مقصود درحکم است منتهی باواسطه، قام زید و عمرو (حکم قیام برعمرو حمل میشود همانطوری که برزید حمل شده است)

فَخَرَجَ بِقَوْلِهِمْ الْمَقْصُودُ بَقِيَّةُ التَّوَابِعِ وَ بِقَوْلِهِمْ بِلاَوَاسِطَةِ الْعَطْفِ

التَّابِعُ الْمَقْصُودُ بِالْحُكْمِ بِلاَ وَاسِطَةٍ هُوَ الْمُسَمَّى بَدَلاً

اقسام بدل

۱ - کل از کل ۲ - جزء از کل ۳ - بدل اشتمال ٤ - بدل غلط

۱ - جَاءَ الاَمِيرُ اَمِيرُالْقَوْمِ

جاء فعل الامیر فاعل ، امیرالقوم مضاف ومضاف الیه بدل کل از کل

۲ - طَابَ الاَمِيرُ قَلْبُهُ

طاب فعل الامیر فاعل، قلبه مضاف ومضاف الیه بدل جزء از کل

۳ - اَعْجَبَنِي الاَمِيرُ حِلْمُهُ

اعجب فعل نون وقایه یاء مفعول الامیر فاعل، حلمه مضاف ومضاف الیه ، بدل اشتمال

۴ - رَأَيْتُ زَيْداً الْفَرَسَ

رأیت فعل ضمیر فاعل ، زیداً مفعول ، الفرس بدل غلط

توضیحات

بدل کل از کل که بآن بدل مطابق هم گفته میشود آن بدلی است که بامبدل منه هیچگونه تفاوتی نداشته وعین همان است ، درمثال اول منظور ازامیرالقوم همان امیری

است که باالف ولام باحالت رفعی بدنبال فعل جاء ذکر شده است .

بدل جزء از کل آن بدلی است که جزء یا بعض یا قسمتی ازمبدل منه است درمثال دوم قلب جزء و بعض ازامیراست، دراین نوع بدل برای ارتباط باید در بدل ضمیری که ارجاعش بمبدل منه است موجود باشد .

بدل اشتمال آن بدلی است که جزء مبدل منه نبوده بلکه ازمتعلقات مبدل منه است وزوال آن ازمبدل منه امکان دارد در مثال سوم حلم از امیر ممکن است زائل گردد اماقلب امکان ندارد دراین نوع بدل نیز ضمیری برای ارتباط دربدل موجوداست .

بدل غلط آن بدلی است که مغایر بامبدل منه است وهیچگونه نسبتی بین آن ومبدل منه موجود نیست ذکراین نوع بدل ممکن است از روی سهو و نسیان بوده باشد متکلم اراده اسم دوم را داشته بغلط اول را عنوان کرد است (رَأَيْتُ زَيْداً حماراً)

دربین فصحاء واهل ادب ذکراین نوع بدل معمول نیست

این عبارت خلاصه ایست از آنچه دربالا گفته شد :

وَالْبَدَلُ امّا اَنْ يَكُونَ الاَوَّلَ فِي الْمَعْنى اَوْ بَعْضَهُ اَوْ مُشْتَمِلاً عَلَيْهِ اَوْ يَكُونَ عَلى وَجْهِ الْغَلَطِ .

احکام بدل و مبدل منه

قبلا تذکر دادیم که بدل تنها با مبدل منه در اعراب باید مطابقت داشته باشد تطبیق درسایر موضوعات شرط نیست ، بنابراین ممکن است بدل معرفه ازمعرفه ،نکره ازنکره ، معرفه ازنکره،نکره ازمعرفه ظاهر ازضمیر یا ضمیراز ظاهر بوده باشد وحتی ممکن است جملهٔ بدل ازجملهٔ دیگر ذکرشود .

نمونه های مختلف از بدل

۱- بدل معرفه ازمعرفه- **اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ اَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ** $\frac{۶}{۱}$

توضیح مبدل منه(الصراط المستقيم)معرفه است بدل(صراط الذين) نیز بسبب اضافه معرفه است ـ نوع بدل **کل از کل**

٢- بدل نکره از نکره - انّ للمتقین مفازاً حدائق واعناباً $\frac{٣٢}{٧٨}$

توضیح مبدل منه (مفازاً) نکره است، بدل (حدائق ومعطوف آن اعناب) نیز نکره است - نوع بدل اشتمال یا بعض از کل (١)

٣- بدل معرفه از نکره - وانك لتهدی الی صراط مستقیم صراط الله $\frac{٥٣}{٤٣}$

توضیح مبدل منه (صراط مستقیم) صفت وموصوف نکره است، بدل (صراط الله) بواسطه اضافه معرفه - نوع بدل کل از کل .

٤- نکره از معرفه - لنسفعاً بالناصیة ناصیة کاذبة خاطئة $\frac{١٦}{٩٦}$ (٢)

توضیح مبدل منه (بالناصیه) معرفه است بسبب الف ولام، بدل (ناصیه) نکره است - نوع بدل کل از کل - این نوع بدل را در وقتی نیکو میشمارند که بدل دارای صفت باشد (کاذبة خاطئة هردو صفتند **ولایحسن بدل النکرة من المعرفة حتی توصف** - ریشه فعل «سفع» ازجهت اینکه مؤکد بنون تأکیداست «لنسفعن» بصورت الف باتنوین نوشته شده است .

نمونه‌های دیگری از بدل

ظاهر از ضمیر	ضمیر از ظاهر	ضمیر از ضمیر
١- رأیته زیداً	٢- رأیت زیداً ایاه	٣- رایته ایاه
رأیت فعل ضمیر فاعل، هامفعول زیدا بدل کل از کل	رأیت فعل ضمیر فاعل زیداً مفعول ایاه بدل کل از کل	رأیت فعل ضمیر فاعل، هامفعول ایاه بدل کل از کل

ازتمام ضمائر بدل میتوان ذکر کرد مگر ازضمیر مخاطب ومتکلم اگر گفته شود : «مررت بك زید » (بدل ازمخاطب) یا «مررت بی زید » (بدل ازمتکلم) این بدل صحیح نیست زیرا ضمیر مخاطب ومتکلم درنهایت وضوح است احتیاج به بیان ندارد .

---

(١) این بیت نیز برای شاهد دراین نوع بدل عنوان شده‌است :

وکنت کذی رجلین رجل صحیحة ° ورجل رمی فیها الزمان فشلت

ترجمه: من بمانند فردی بودم که دو پای دار ند پائی سالم و پائی که حوادث دهر آنرا آسیب زده لنگ میبود.

(٢) این آیه مرادف است بااین آیه «فیؤخذ بالنواصی والاقدام» ترجمه البته وی را به پیشانی ، آن پیشانی عاصی خطا کار رو بآتش کشند .

وَاعْلَمْ اَنَّ الْمُضْمَراتِ كُلَّها لَكَ اَنْ تُبْدِلَ « اِلاّ ضَمیرَ الْمُتَکَلِّمِ وَ الْمُخاطِبِ » فَلایَحسُنُ الْبَدَلُ مِنْ کُلِّ واحِدٍ مِنْهُما عِنْدَ اَکْثَرِ النَّحْوِیّینَ .

نمونه‌های دیگری از بدل

۱ ـ فعل از فعل ـ قامَ زَیدٌ ذَهَبَ ترکیب : «قام فعل زید فاعل، ذهب فعل ضمیر فاعل ، بدل از قام»

توضیح (این نوع بدل در وقتی صحیح است که هر دو فعل معناً و زماناً متفق باشند)

۲ ـ فعل از اسم ـ زَیدٌ مُتَّقٍ یَخافُ اللهَ ترکیب : «زید مبتدا ، متق خبر ، یخاف فعل ضمیر فاعل، الله مفعول جمله فعلیه بدل از متق»

توضیح (جمله فعلیه بدل است از شبه فعل (متق)

۳ ـ جمله از جمله (اسمیه) قُلْ هُوَ اللهُ اَحَدٌ اَللهُ الصَّمَدُ ترکیب : « قل فعل ضمیر فاعل ، هو ضمیر شأن مبتدا ، الله مبتدا احد خبر ، جمله مبتدا وخبر خبر برای هو ، (ضمیر شان) الله مبتدا ، الصمد خبر بدل»

توضیح (در جمله آخر میتوان صمد را صفت الله گرفت والله خبر مبتدای محذوف (هو) بوده باشد (هو الله الصمد) ومیتوان الله الصمد (صفت و موصوف) راخبر بعد از خبر گرفت) .

٤ ـ جمله ازجمله (فعلیه) اِرْحَلْ عَنّا لاتُقیمَنَّ عِنْدَنا ترکیب : « ارحل فعل ضمیر فاعل ، عنا جار ومجرور ، لاء ناهیه تقیمن فعل ضمیر فاعل مؤکد بنون تأکید ثقیله ، عند ظرف مضاف نامضاف الیه ، جمله بعد بدل ازجمله قبل »

موارد اختلاف عطف بیان با بدل

چون در بسیاری ازموارد عطف بیان وبدل یکی هستند و کمتر ممکن است که نتوان عطف بیان رابدل یابدل را عطف بیان فرض کرد و حتی گفته شده :

كلّما جاز ان يكون عطف بيانٍ جاز ان يكون بدلاً موارد اختلاف بشرح زير درج میگردد تادر تعیین آندو اشتباهی نشود.

۱ ـ بدل ممکن است جمله باشد عطف بیان جمله نمیشود.

۲ ـ ضمیر عطف بیان نمیشود واز ضمیر هم عطف بیان ذکر نمیشود بخلاف بدل که ممکن است هم ضمیر باشد وهم تابع از ضمیر (مثالهائی از این نوع بدل ذکر شد).

۳ ـ بدل نکره از معرفه و معرفه از نکره جایز است درصورتیکه عطف بیان باید با متبوعش مطابقت کند اگر معرفه است معرفه واگر نکره باشد نکره ذکر شود.

٤ ـ بدل از جمله صحیح است لکن عطف بیان از جمله صحیح نیست.

٥ ـ عطف بیان جمله نمیشود بدل ممکن است جمله باشد.

٦ ـ عطف بیان در نیت نیست که بجای متبوع ذکر شود امادر بدل این نیت هست.

۷ ـ بدل ممکن است فعل یا تابع از فعل بوده باشد در صورتیکه عطف بیان نه ممکن است فعل ونه ممکن است تابع از فعل بوده باشد.

شواهدی از آیات در مورد بدل

۱ ـ اللّهُ نزّلَ احسنَ الحديثِ كتاباً متشابِهاً $\frac{۲۳}{۳۹}$ ـ ترکیب: «الله، مبتدا نزّل فعل ضمیر فاعل، احسن مفعول مضاف، الحدیث مضاف الیه، کتاباً بدل، متشابهاً صفت جمله خبر برای مبتدا»

توضیح ـ (در این جمله مبدل منه معرفه وبدل نکره است راجع باین نوع بدل اشاره شد بهتر این است که بدل دارای وصف باشد ـ متشابهاً را حال هم میتوان گرفت ـ بغیر از این دو کلمه در بعد آیاتی هم هست که برای کتاب وصفند)

۲ ـ اِنّ يومَ الفصلِ كانَ ميقاتاً يومَ ينفخُ فِي الصُّورِ $\frac{۱۷}{۷۸}$ ترکیب: «ان از حروف مشبهة بالفعل، یوم اسم ان مضاف، الفصل مضاف الیه، کان از افعال ناقصه، ضمیر اسم کان، میقاتاً خبر، یوم بدل از یوم الفصل، ینفخ فعل

مجهول فی الصوز جارومجرور نایب فاعل جمله کان میقاتا محلا
مرفوع خبر برای ان »

توضیح - (مبدل منه در این جمله معرفه است بسبب اضافه و بدل
نیز معرفه است بسبب اضافه مبدل منه باسم معرف بالف و لام مضاف است ، بدل بر
جمله فعلیه)

۳ - ضَرَبَ اللهُ مَثَلاً رَجُلاً فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ ۲۹/۳۹ ترکیب : «ضرب فعل، الله
فاعل، مثلا مفعول، رجلا بدل ، فیه جارومجرور خبر مقدم، شرکاء
مبتدای مؤخر، متشاکسون صفت برای شرکاء»

توضیح - (مبدل منه (مثلا) نکره است بدل (رجلا) نیز نکره الا
اینکه بجمله بعد وصف شده است)

۴- فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلاً جَسَداً لَهُ خُوَارٌ ۸۸/۲۰ ترکیب : « فاء عطف اخرج فعل
ضمیر فاعل ، لهم جار ومجرور ، عجلا مفعول ، جسداً بدل، له جار
ومجرور خبر مقدم، خوار مبتدای مؤخر »

توضیح - (مبدل منه «عجلا» نکره است بدل «جسداً» نیز نکره
است الا اینکه بجمله بعد توصیف شده)

۵ - وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ ۴۳/۲۴ ترکیب : واو عاطفه ینزل
فعل ضمیر فاعل ، من السماء جارومجرور، من جبال جار ومجرور
بدل از من السماء ، فیها جارومجرور ، من برد جارومجرور »

توضیح - (جارومجرور «فیها» در مقام وصف است برای بدل ،
جارومجرور « من برد» نیز درمحل جر است بعنوان صفت دیگر - مفعول فعل ینزل
محذوف است - درواقع تقدیر این است - ینزل من جبال سماوية بردية برداً)

۶ - وَمَا أَنْسَانِيهُ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ ۶۳/۱۸ ترکیب : « و او عاطفه، ما نافیه
انسی فعل یاء مفعول اول ، هاء مفعول دوم ، الا اداة حصر، الشیطان

فاعل ، ان حرف نصب ، اذکر فعل ضمیر فاعل هامفعول، جمله مؤول بمصدر بدل ازها »

توضیح - (قبلا اشاره کردیم آوردن بدل ازضمیر بخلاف عطف بیان جایز است در این آیه جمله ان اذکره بدل است ازها در انسانیه وجمله بدین صورت تعبیر شده است : وماانسانی ذکره الا الشیطان)

۷ - لجعلنا لمن یکفر بالرحمن لبیوتهم سقفاً من فضة $\frac{۳۳}{۴۳}$ ترکیب : «لام حالیه جعلنا فعل ضمیر فاعل ، لمن جار و مجرور مفعول ، یکفر فعل ضمیر فاعل، بالرحمن جارومجرور ، لبیوت جارومجرور مضاف ، هم مضاف الیه بدل اشتمال از «لمن یکفر بالرحمن» سقفاً مفعول دوم برای جعلنا ، من فضة جارومجرور »

توضیح - (مبدل منه لمن یکفر بالرحمن لفظاً مجرور و محلا منصوب است بدل نیز لفظاً مجرور و محلا منصوب است)

۸ - ثم تاب الله علیهم ثم عموا وصموا کثیر منهم $\frac{۷۱}{۵}$ ترکیب : « ثم عاطفه تاب فعل، الله فاعل ،علیهم جارومجرور، ثم عاطفه، عموا فعل ضمیر فاعل واوعطف ، صموا فعل ضمیر فاعل ، کثیر بدل ازضمیر ، منهم جارو مجرور »

توضیح -(مبدل منه در آیه ضمیری است که مربوط به فعل عموا وصموا است (واو) و بدل (کثیر) که اسم نکره است بدل ازاین واو است ، دو وجه دیگر برای کثیر بیان شده یک وجه فاعلیت دراین صورت واو تنها علامت جمع خواهد بود (رجوع شود به صفحه ۱۰۹) وجه دیگر خبر برای مبتدای محذوف)

۹ - واسروا النجوی الذین ظلموا $\frac{۳}{۲۱}$ ترکیب : « واو عاطفه ، اسروا فعل ضمیر فاعل ، النجوی مفعول ، الذین محلا مرفوع بدل از واو در اسروا ،ظلموا فعل ضمیر فاعل »

توضیح - (الذین در محل رفع است بنابر اینکه بدل باشد از واو در اسروا، سه وجه دیگر میتوان فرض کرد ۱ - واو در اسروا علامت جمع باشد به تنهائی الذین در محل رفع باشد، بعنوان فاعلیت (صفحه ۱۰۹) ۲ - در محل رفع باشد تاخبر باشد برای مبتدای محذوف «هم الذین ظلموا» ۳ - در محل نصب باشد بنا بر ذم بفعل مقدر «اعنی»)

۱۰ - هَلْ هٰذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ $\frac{۳}{۲۱}$ ترکیب : « هل از اداة استفهام (در این آیه مجازا از آن اراده نفی شده) هذا مبتدا ، الا اداة حصر ، بشر خبر، مثل صفت مضاف، کم مضاف الیه ، تمام جمله در محل نصب بدل از نجوی (در آیه قبل)

توضیح - (مبدل منه این آیه مفرد است و تمام آیه که بدل واقع شده جمله است)

۱۱ - وَمَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ يَلْقَ أَثَامًا يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ $\frac{۶۸}{۲۵}$ ترکیب : « واو عاطفه

هل یکی از ادوات استفهام است: ادوات استفهام عبارتند از همزه، هل، ما، من، متی، ایان، کیف، این، انی، لم، ای. چون استفهام بدو قسمت «طلب تصور و طلب تصدیق» تقسیم شده استعمال این ادوات در این دو قسم استفهام بدین ترتیب است :

۱ - هل منحصرا استعمالش در طلب تصدیق است .

۲ - همزه چون عمومیت دارد در استفهام هم برای طلب تصور بکار میرود هم برای طلب تصدیق .

۳ - غیر از این دو بقیه در استفهام استعمالشان منحصر است در طلب تصور .

الهمزة ترد لطلب التصور نحو (ازید قائم ام عمرو) و لطلب التصدیق :(ازید قائم) و هل مختصة لطلب التصدیق نحو (هل قائم زید) و بقیة الادوات مختصة لطلب التصور .

موضوع تصور و تصدیق - در وقتیکه مورد شك و تردید در استفهام عامل فعل باشد (در وقوع فعل تردیدی نباشد) روی آن جهة استفهام بشود استفهام طلب تصور است :(علی و سعید را در حال سفر می بینیم و میدانیم یکی از این دو بایستی حرکت بر و لذا تردید حاصل میشود که کدامیك از این دو مسافر است سوآل میکنیم آیا علی مسافر است یا سعید (اعلی مسافر ام سعید) چون در وقوع فعل تردیدی نبوده تردید در عامل است استفهام طلب تصور است .

فالاستفهام عن التصور یکون عند التردد فی تعیین احد الشیئین .

چنانچه مورد شك و تردید وقوع فعل بوده باشد (تردید نسبت به عامل نباشد) روی آن جهت استفهام بشود استفهام طلب تصدیق است .

علی را در حال سفر می بینیم تردیدی نسبت به سفر او برای ما حاصل میشود سوآل میکنیم آیا علی مسافر است «اعلی مسافر» چون در نسبت وقوع سفر تردید شده استفهام طلب تصدیق است.

والاستفهام عن التصدیق یکون عن نسبة تردد الذهن فیها بین ثبوتها و اثباتها .

من شرطیه مبتدا ، یفعل فعل ضمیر فاعل فعل شرط ، ذالك مفعول یلق
فعل ضمیر فاعل جزای شرط، اثاماً مفعول، جمله درمحل رفع خبر
برای مبتدا ، یضاعف فعل مجهول ، له جار ومجرور ، العذاب نایب
فاعل، جمله بدل ازجمله یلق اثاماً»

توضیح - (در این آیه مبدل منه جمله است بدل نیز جمله است مبدل منه مجزوم است بدل نیز مجزوم شده است. جمله دیگری هم بعدازاین آیه هست که آن نیز مجزوم است)

۱۲ - فیه آیات بینات مقام ابراهیم $\frac{۹۷}{۳}$ ترکیب : «فیه جارومجرور خبر مقدم
آیات مبتدای مؤخر ، بینات صفت، مقام ابراهیم بدل بعض از کل
(بدل از آیات) یاعطف بیان بنابر اینکه متضمن همه آیات باشد»

توضیح - (دراین آیه درمورد موقعیت مقام ابراهیم بین نحویین اختلاف نظر هست عده آنرا بدل جزء از کل میدانند زمخشری میگوید عطف بیان است، بقول زمخشری ایراد میکنند میگویند اشتباه کرده است زیرا عطف بیان با متبوع خود در معرفه ونکره باید مطابقت نماید دراینجا مقام ابراهیم معرفه وآیات بینات نکره است)

۱۳ - جعل الله الکعبة البیت الحرام قیاماً للناس $\frac{۹۷}{۵}$ ترکیب : « جعل فعل
الله فاعل ، الکعبه مفعول اول ، البیت الحرام عطف بیان ، قیاماً
مفعول دوم ، للناس جار ومجرور »

توضیح - (دراین آیه البیت الحرام ازآن جهت عطف بیان گرفته شده که جهت مدح درآن ملحوظ باشد)

۱۴ - ما قلت لهم الا ما امرتنی به ان اعبدوا الله ربی و ربکم $\frac{۱۱۷}{۵}$ ترکیب:
مانافیه ، قلت فعل ضمیر فاعل ، لهم جار ومجرور مفعول ، الاادات
استثناء ، ما موصوله مستثنی ، امرت فعل ضمیر فاعل ، نون وقایه
یاء مفعول ، به جارومجرور، ان مفسره اعبدوا فعل ضمیر فاعل ، الله

مفعول ، ربی مضاف ومضاف الیه بدل (از الله) واو عاطفه ربکم مضاف ومضاف الیه عطف برربی « جمله ان اعبدو الله محلا مجرور بدل ازهاء دربه «

توضیح - (جمله «ان اعبدوالله » رازمخشری عطف بیان از هاء دربه گرفته بااینکه گفته شدعطف بیان ضمیر نمیشود وازضمیرهم عطف بیان ذکر نمیشود زمخشری میگوید اگرجمله ان اعبدوالله رابدل فرض کنیم از آنجائیکه مبدل منه در حکم سقوط است ممکن است موصول بدون عائد بماند قاضی بیضاوی میگوید دربدل این شرط نیست که مبدل منه آن جایزباشد درهمه جاساقط شود .

وَلَيْسَ مِنْ شَرْطِ الْبَدَلِ جَوازُ طَرْحِ الْمُبْدَلِ مُطْلَقاً

موضوع دیگری که دراینجا باید متذکرشد این است که حرف «ان» در این آیه درووقتی صحیح است که مفسره بآن اطلاق شود که ماده قول که در قبل آن گذشته به امر تأویل شود (**ماامرتهم الابما امرتنی به**) زیرا ان اعبدوالله را نمیتوان مقول قول قرار داد .

۱۵ - اِنَّمَا اَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ اَنْ تَقُومُوا لِلّٰهِ مَثْنىٰ وَفُرَادىٰ $\frac{۴۶}{۳۴}$ ترکیب : «انّ از حروف مشبهة بالفعل ملغی ازعمل ما کافه ملغی ازعمل، اعظکم فعل وفاعل مفعول ، بواحدة جارومجرور ،ان مفسره ، تقوموافعل ضمیر فاعل، لله جار و مجرور، جمله محلا مجرور بدل یاعطف بیان از واحده، مثنی حال، واوعاطفه، فرادی عطف به مثنی»

توضیح - (جمله ان تقوموا لله را) میتوان عطف بیان ومیتوان بدل گرفت چون متبوع مجروراست تابع نیز محلا درهردو حال مجروراست - ومیتوان آنرا خبر گرفت برای مبتدای محذوف (هو) دراین صورت محلامرفوع است - ومیتوان آنرا باضمار فعل «اعنی» منصوب گرفت .

وَمَحَلُّهُ الْجَرُّ عَلَى الْبَدَلِ اَوِ الْبَيانِ اَوِ الرَّفْعِ اَوِ النَّصْبِ بِاِضْمارِ هُوَ اَوْ اَعْنى

پایان مجرورات

فصل پنجم

ملحقات

موضوعاتی که دراین فصل ذیل عنوان ملحقات از آنها بحث میشود (اخبار بالذی ـ اشتغال ـ تنازع) موضوعاتی هستند که در نحو کمتر از آنها بحث شده علت این است عبارات وجملاتی که متضمن این مباحث هستند کمتر است چندین صفحه عبارت را ممکن است ما مطالعه کنیم و به یکی از این مباحث برخورد نکنیم ولی از آنجائیکه عنوان کتاب با اختصار منافات داشته و از هر بابی هم که تا کنون بحث شده است بتفصیل بحث شده لازم است اولا از ذکر آنها خودداری نشود و در ثانی بتفصیل بحث شود وچون این ابواب از مباحث مشگل علم نحو است باید بادقت بیشتری آنها را مطالعه کرد.

اخبار بالذی وفروع آن والف ولام

الذی یکی از اسماء موصول است مقصود از فروع تثنیه، جمع، و مؤنث آن «التی» است ومراد از الف ولام الف ولام موصول است که بر اسم فاعل، ومفعول داخل میشود.

این باب وضع شده است بجهت تمرین و آزمایش محصلین تا معلوم شود دراین زمینه معلومات آنها تا چه حد است.

اگر بکسی گفته شود خبر بده بالذی (اخبر بالذی) مقصود نه این است که بسبب الذی خبر بده بلکه نظر این است که الذی را مبتدا قرار ده و از آن بوسیله اسمی که مورد نظر است خبر ده با اینکه ظاهر عبارت حکایت از معنای اول میکند مع الوصف منظور موضوع دوم است.

نوعاً این سئوال در وقتی پیش میآید که اسمی در جملهٔ گذشته باشد و طرف بخواهد از آن اسم خبر بگیر د جملهٔ گفته میشود باین مضمون «قَامَ عَلِیٌّ» «یا» رَأَیْتُ عَلِیّاً

سئوال کننده میخواهد جملهٔ تشکیل شود که «علی» در آن جمله خبر باشد بطرف میگوید اخبر بالذی او باید بگوید اَلَّذِي قَامَ عَلِيٌّ (در مورد جمله اول) وَالَّذِي رَأيتُهُ عَلِيٌّ (درمورد جمله دوم)- الذی در هر دو جمله مبتدا و علی در هر دو جمله خبر است عائد موصول درجمله اول ضمیر مستتر است و در جمله دوم ضمیر بارز متصل .

درحقیقت اگر کسی درخصوص اسمی گفت اخبر بالذی باید آن اسم را خبر و الذی را مبتدا قرار داد یعنی جمله‌ای باید تشکیل داد که مبتدای آن الذی و خبر آن اسم مورد نظر باشد درمورد جمله بالا اگر گفته شود بسبب الف و لام خبر ده باید گفت اَلْقَائِمُ عَلِيٌّ .

مَاقِيلَ اَخْبِرْعَنْهُ بِالَّذِي خَبَرٌ   عَنِ الَّذِي مُبْتَدأً قَبْلُ اسْتَقَرّ

چند مثال مختلف

قبل از اسناد	بعد از اسناد
۱ - ضَرَبْتُ زَيْداً (مفرد)	اَلَّذِي ضَرَبْتُهُ زَيْدٌ
۲ - ضَرَبْتُ الزَّيْدَيْنِ (تثنیه)	اَللَّذَانِ ضَرَبْتُهُمَا الزَّيْدَانِ
۳ - ضَرَبْتُ الزَّيْدِينَ (جمع)	اَلَّذِينَ ضَرَبْتُهُمُ الزَّيْدُونَ
۴ - ضَرَبْتُ هِنْداً (مؤنث)	اَلَّتِي ضَرَبْتُهَا هِنْدٌ

درتمام این چهار جمله اسماء موصول مبتدا و اسماء بعد خبرند و آنچه از فعل و فاعل و مفعول دروسط واقع شده صله و عائد هستند درواقع قاعده این است که فعل جمله قبل دروسط مبتدا و خبر قرار گیرد و عائدی هم که لازم است بدنبال آن فعل ذکر شود .

وَمَا سِوَاهُمَا فَوَسِّطْهُ صِلَةْ   عَائِدُهَا خَلَفُ مُعْطِي التَّكْمِلَةْ

ازامثله بالا این موضوع استفاده میشود چنانچه درجمله قبل اسم مورد نظر مفرد باشد باید موصول مفرد باشد اگر تثنیه باشد باید موصول تثنیه و چنانچه جمع

باشد باید موصول هم جمع باشد چه مذکر و چه مؤنث یعنی در عدد و تأنیث و تذکیر مطابقت لازم است .

وَ بِاللَّذَيْنِ وَ الَّذِينَ وَ الَّتِي ... اَخْبِرْ مُراعِياً وِفَاقَ الْمُثْبَتِ

درمورد خبر بوسیله الف ولام باید توجه داشت هر آن اسمی که از آن میتوان بالف ولام خبر داد به الذی هم میتوان خبر داد لکن چنان نیست هر اسمی که از آن به الذی میتوانیم خبر دهیم بتوانیم بالف ولام هم خبر دهیم .

فَكُلُّ مَا يُخْبَرُ عَنْهُ بِالْاَلِفِ وَ اللَّامِ يَصِحُّ اَنْ يُخْبَرَ عَنْهُ بِالَّذِي وَ لَيْسَ كُلُّ مَا يُخْبَرُ عَنْهُ بِالَّذِي يَجُوزُ اَنْ يُخْبَرَ عَنْهُ بِالْاَلِفِ وَ اللَّامِ فَكَانَ الْاِخْبَارُ بِالَّذِي اَعَمَّ •

در این باب الف ولام قائم مقام الذی است (اسم است در حقیقت) محلی که دراین باب برای الذی هست (ابتدائیت) عیناً برای الف ولام هم هست در واقع الف ولام هم محلا بعنوان ابتدائیت (مبتدا) مرفوع است «القائم علی» باید ترکیب شود ال موصول مبتدا، قائم قائم مقام فعل ضمیر مستتر عائد، علی خبر .

اسمی که میخواهیم بوسیله الذی از آن خبر دهیم درهرجمله که باشد اسمیه یا فعلیه (زَيْدٌ قَائِمٌ - ضَرَبْتُ زَيْداً) از آن اسم میتوانیم خبر دهیم (اَلَّذِي هُوَ قَائِمٌ زَيْدٌ - اَلَّذِي ضَرَبْتُهُ زَيْدٌ) اما شرط خبر دادن بوسیله الف ولام این است که آن اسم در جمله فعلیه بوده باشد وفعل آنهم از افعالی باشد که صحیح باشد صیغه سازی صله الف ولام از آن (جامد نباشد بتوانیم اسم فاعل یامفعول از آن بنا کنیم)

درواقع بالف ولام از اسمی که در جمله اسمیه است ویااینکه درجمله فعلیه است وفعلش غیر متصرف است (مانند الرجل در نعم الرجل) نمیتوان خبر داد(١) .

---

(١) نعم فعل مدح است چهار صیغه هست که بنام افعال مدح و ذم خوانده شده اند دو فعل برای مدح «نعم و حبذا» و دو فعل برای ذم «بئس و ساء» این افعال جامد هستند جز ماضی صیغه دیگری از آنها بنا نمیشود، اسم مرفوعی هم بعد از فاعل بنام مخصوص بمدح یامخصوص بذم با آنها ذکر میگردد .

در حبذا فاعل است و در بقیه هم فاعل باید معرف بال (جنسی) باشد یا مضاف بر اسمی باشد که آن اسم دارای الف ولام است .

«نعم العبد انه اواب» «بئس الشراب وساءت مرتفقاً» حبذا ابستان یحمل فی خرج

انت نعم المتاع لو كنت تبقى • غير ان لا بقاء للانسان

زمخشری میگوید :

وَمَجَالُ الَّذِی فِی بَابِ الْاِخْبَارِ اَوْسَعُ مِنْ مَجَالِ اللَّامِ الَّتِی بِمَعْنَاهُ حَیْثُ دَخَلَ فِی الْجُمْلَتَیْنِ الْاِسْمِیَّةِ وَ الْفِعْلِیَّةِ جَمِیعاً وَ لَمْ یَکُنْ لِلَّامِ مَدْخَلٌ اِلَّا فِی الْفِعْلِیَّةِ .

دراین باب میدان عمل برای الذی وسیع تراست، الذی میتواند مبتداباشدبرای دواسم، اسمی که‌درجمله فعلیه‌است واسمی که‌درجمله اسمیه‌است،الف‌ولام‌تنهامیتواند مبتدا باشد برای آن اسمی که‌در جمله فعلیه است .

وضع عائد دراخبار بالف‌ولام

صله الف و لام اگر اسم ظاهر را رفع دهد عائدش ممکن است ظاهر گردد وممکن است بحال استتار باقی باشد .

اَلْوَاقِی الْبَطَلَ اللّٰهُ (خبر ازفاعل عائدمستتر) **اَلْوَاقِیهِ اللّٰهُ الْبَطَلُ** (خبر ازمفعول عائدظاهر)

ال موصول مبتدا، واقی قائم مقام فعل صله ضمیر فاعل،(عائدمستتر) البطل مفعول، الله خبر

ال موصول مبتدا، واقی قائم مقام فعل صله ،ها عائد؛ الله فاعل برای واقی ،البطل خبر،

واگر ضمیررارفع داده‌باشد چنانچه برگشت ضمیر بالف‌ولام باشد عائد بحال استتار باقی خواهدماند .

بَلَّغْتُ مِنْ اَخَوَیْکَ اِلَی الْعَمْرَوَیْنِ رِسَالَةً **اَلْمُبَلِّغُ مِنْ اَخَوَیْکَ اِلَی الْعَمْرَوَیْنِ رِسَالَةً اَنَا**

بلغت فعل ضمیر فاعل،من اخوین،جارومجرور، کاف مضاف الیه، الی العمروین جارومجرور، رسالة مفعول،

ال موصول مبتدا، مبلغ قائم مقام فعل،ضمیر فاعل، صله ال، من اخوین جارومجرور ؛کاف مضاف الیه ، الی العمروین جارومجرور، رسالة مفعول، انا خبر

واگربرگشت ضمیر بغیرالف ولام بوده باشدبایدازصله منفصل وبارزآذکر گردد .

بَلَّغْتُ مِنَ الزَّیْدَیْنِ اِلَی الْعَمْرَوَیْنِ رِسَالَةً. اَلْمُبَلِّغُ اَنَا مِنْهُمَا اِلَی الْعَمْرَوَیْنِ رِسَالَةً الزَّیْدَانِ

بلغت فعل ضمیر فاعل،من الزیدین جارومجرور، الی العمروین جارومجرور، رسالة مفعول،

ال موصول مبتدا ،مبلغ قائم مقام فعل، انا فاعل،منهما جارومجرور، الی العمروین جارومجرور، رسالة مفعول، الزیدان خبر

اسمائیکه برای الذی خبر واقع نمیشوند

بعللی که بعداً ذکر میشود این اسماء را نمیتوان برای الذی خبر قرار داد ،

۱ - اسماء شرط و استفهام ۲، - حال و تمیز ۳، - ضمیر عائد ۴، - ضمیر شأن ،

۵ - موصوف بدون صفت ۶، - مضاف بدون مضاف الیه ۷، - مصدر (۱)

اسماء شرط و استفهام - اسماء شرط و استفهام در هر جمله که بوده باشند باید در صدر جمله قرار گیرند (صدارت طلب هستند) اگر بخواهیم آنها را برای الذی مسند قرار دهیم لازمه اش این است که در آخر جمله ذکر شوند ذکر آنها در آخر جمله بر خلاف موقعیت آنها است بهمین جهت نمیتوان از آنها خبر داد .

حال و تمیز - این دو اسم چنانکه شرح آنها در قبل گذشت و نمونه هائی هم از آنها ذکر شد میبایستی نکره باشند اگر بنا شود به الذی از آنها خبر دهیم لازمه خبر دادن معرفه شدن است بهمین جهت از این دو اسم هم نمیتوان خبر داد .

ضمیر عائد - لازمه خبر دادن از ضمیر عائد این است که مبتدا یا موصول بی عائد بماند اگر بخواهیم از این جمله «زیدمنطلق» خبر دهیم باید بگوئیم «الذی زیدمنطلق هو» مرجع این ضمیر اگر الذی باشد مبتدا بی عائد است و اگر مبتدا باشد موصول بی عائد است بدین جهت ضمیر عائد هم نمیتوان مسند قرار داد (یعنی خبر قرار داد)

ضمیر شأن - جای ضمیر شأن و حدیث در اول جمله است اگر از ضمیر شأن خبر دهیم اولاً لازمه اش این است که از صدارت بیفتد و در ثانی مرجعش ظاهر شود (ضمیر شأن غیر عائد بظاهر است) جمله آنرا تفسیر میکند بنا بر این ضمیر شأن مسند واقع نمیشود.

موصوف بدون صفت - اگر از موصوف به تنهائی به الذی خبر داده شود لازمه اش این میشود ضمیری که جای موصوف مینشیند توصیف شود.

در این جمله **رَأَیْتُ رَجُلاً ظَرِیفاً** اگر بخواهیم از رجل خبر دهیم باید بگوئیم **الَّذِی رَأَیْتُهُ ظَرِیفاً رَجُلٌ** در اینجا ضمیر به ظریف وصف شده و حال آنکه گفته ایم برای

(۱) باید در نظر داشت غیر از اسماء فوق آنچه ذکر ضمیر از آن صحیح نیست در این باب مسند قرار نمیگیرد یعنی فعل، جمله، جار و مجرور، حرف، نکرات بطور کلی صلاحیت این موضوع را ندارند .

ضمائر صفت نمیتوان آورد «إنَّ الضَّمائِرَ لا تُوصَفُ»

اگر ازموصوف باصفت خبر داده شد این محظور پیش نخواهد آمد «اَلَّذِي ضَرَبْتُهُ رَجُلٌ ظَرِيفٌ»

مضاف بدون مضاف الیه - ازمضاف به تنهائی اگر خبر دهیم باید ضمیری را که بجای مضاف ذکر کرده ایم اضافه کنیم چون ضمائر اضافه نمیشوند ازمضاف هم به تنهائی نمیتوان خبر داد اما اگر مضاف بامضاف الیه همراه شد این محظور در پیش نبوده میتوان از آنها خبر داد ضَرَبْتُ غُلامَ زَيْدٍ - اَلَّذِي ضَرَبْتُهُ غُلامُ زَيْدٍ.

مصدر - اگر از مصدر خبر دهیم ضمیری که بجای مصدر مینشیند لازمه اش این است که عامل شود یعنی معمول بعد را بآن ضمیر نسبت دهیم چون کنایه مصدر (ضمیر ازمصدر) عامل نیست لذا ازمصدر هم نمیتوان خبر داد .

دراین جمله ضَرْبِي زَيْداً قائِماً زیداً مفعول وقائماً حال است اگر بخواهیم از آن خبر دهیم باید بگوئیم اَلَّذِي هُوَ زَيْداً قائِماً ضَرْبِي با این ترتیب هو که کنایه از مصدر است عامل میشود وَالْمَصْدَرُ إذا اُضْمِرَ لا يَعْمَلُ

محل عائد و وضع آن در اخبار به الذی

ضمیری که بعنوان عائد در اخبار به الذی ذکر میشود اگر آن ضمیر مربوط به مبتدا و یا خبر است باید منفصلا ذکر گردد ، اگر مربوط به مفعول یا مضاف الیه است باید متصل بفعل بوده باشد، ودر محل ضمیر منفصل نیز باید توجه داشت که ضمیر مربوط بجای اسم مربوط ذکر شود یعنی اگر ازمبتدا خبر داده شد ضمیر را باید بجای مبتدا نشانید (۱) واگر ازخبر خبر داده شد ضمیر باید بجای خبر ذکر شود (۲)

---

(۱) زید قائم (مبتدا و خبر) «الذی هو قائم زید» (ضمیر بجای مبتدا ذکر شد) .

(۲) زید قائم (مبتدا و خبر) «الذی زید هو قائم» (ضمیر بجای خبر ذکر شد) .

در مثال اول خبر ازمبتدا و درمثال دوم خبر ازخبر است .

اشتغال

اسمی که دنبال آن فعلی باشد و آن فعل عامل در ضمیری باشد که راجع بآن اسم است یا عامل باشد در اسمی که آن اسم مضاف بر ضمیر آن اسم است آن اسم را «مشغول عنه» میخوانند (۱)

الاشتغالُ هو ان یتقدمَ اسمٌ و یتأخرَ عنه فعلٌ عاملٌ فی ضمیرٍ عائدٍ الیه او فی اسمٍ مضافٍ الی ضمیرِه .

اعرابی که آن اسم دارد گاهی وجوباً نصب است وگاهی وجوباً رفع و ممکن است درمواردی رفع و نصب هر دو جایز باشد اختلاف اعراب ازجهت موقعیت اسم وازجهت ادواتی است که با آن اسم ذکر میگردد .

انَّ مسائلَ هذا الباب علی خمسةِ اقسامٍ. احدُها ما یجبُ فیه النَّصبُ، والثّانی ما یجبُ فیه الرَّفعُ، والثّالثُ ما یجوزُ فیه الامرانِ والنَّصبُ ارجحُ، والرّابعُ ما یجوزُ فیه الامرانِ و الرَّفعُ ارجحُ، و الخامسُ ما یجوزُ فیه الامرانِ علی السَّواء .

اگر گفته شود زَیْداً ضَرَبْتُهُ (بنصب زید) برای زید باید عاملی از جنس فعل بعد درتقدیر گرفت و نصب آنرا بسبب آن عامل پنداشت یعنی باید فرض کرد جمله فوق اصلش این بوده است «ضَرَبْتُ زَیْداً ضَرَبْتُهُ» چون فعل بعد فعل قبل را تفسیر میکند و بی نیاز از ذکر آن هستیم آنرا ساقط میکنیم بهمین جهت در بعضی از کتب نحوی برای این مبحث این عنوان را ذکر کرده‌اند .

بابُ ما اُضْمِرَ عامِلُه علی شریطةِ التَّفسیر

تذکر - جمله فوق را برفع هم میتوان قرائت کرد در این صورت احتیاجی به تقدیر فعل نیست زیرا زید بعنوان ابتدائیت مرفوع است زَیْدٌ ضَرَبْتُهُ .

---

(۱) زیداً ضربته مثال از نوع اول - زید ضربت غلامه مثال از نوع دوم .

عده از نحویین (کوفیین) نظرشان این است که نصب مشغول عنه بواسطه فعل مذکور در بعد است باین معنی فعل بعد، هم در اسم قبل عمل کرده و هم در ضمیر.

دیگران میگویند این نظر صحیح نیست زیرا اگر چه ازلحاظ معنی اسم و ضمیر هر دو یکی هستند و حکایت ازیك فردی میکنند لیکن ازجهت لفظ این دو مغایرند (آن اسم است این ضمیر).

فعل مفعول خودرا گرفته و مشغول به ضمیر آن اسم است دیگر مورد ندارد که بگوئیم زید نیز بعنوان مفعولیت منصوب است برای اثبات این مدعا این جمله را ذکر میکنند: زَیْداً مَرَرْتُ بِهِ میگویند اگر عاملی برای زید مقدر نباشد نصب آن بچه فعلی خواهد بود فعل بعد مشغول به ضمیر قبل است و بیش از این مفعول هم نمیتواند داشته باشد.

نباید ازنظر دور داشت که در جمله اول «زَیْدٌ ضَرَبْتُهُ» فعلی که مقدر است از جنس فعل بعد بوده و در جمله دوم «زَیْدٌ مَرَرْتُ بِهِ» آن فعل مقدر ازجنس فعل بعد نخواهد بود بهمین جهت درمثال دوم رفع اقوی از نصب است.

سیبویه میگوید درمثال «زَیْداً ضَرَبْتُهُ» از نظر فصاحت کلام عرب نصب بهتر است لکن رفع اجود از آن است زیرا در رفع احتیاجی باضمار و تقدیر نیست.

اِنَّ النَّصْبَ فِی زَیْداً ضَرَبْتُهُ عَرَبِیٌّ فَصِیحٌ فِی کَلامِ الْعَرَبِ وَالرَّفْعُ اَجْوَدُ لِاَنَّ الرَّفْعَ لایَفْتَقِرُ اِلَی اِضْمارٍ وَلا تَقْدِیرِ مَحْذُوفٍ.

اعراب مشغول عنه

نصب «وجوباً» (۱)

دروقتیکه قبل ازاسم مشغول عنه ادواتی باشد که معمولا آن ادوات بافعل ذکر میشوند نصب مشغول عنه واجب است.

۱ - اِنْ زَیْداً اَکْرَمْتَهُ اَکْرَمْكَ

ان حرف شرط، زیداً مشغول عنه منصوب بفعل مقدر، اکرمت فعل ضمیر فاعل، ها مفعول، فعل شرط، اکرمك فعل ضمیر فاعل جزای شرط.

۲ - حَیْثُما زَیْداً تَلْقَهُ فَاَکْرِمْهُ

حیثما اسم شرط، زیداً مشغول عنه منصوب بفعل مقدر، تلقه فعل ضمیر فاعل، ها مفعول فعل شرط، فاء رابط جواب، اکرم فعل ضمیر فاعل، ها، مفعول

لاتَجْزَعِي إِنْ مُنْفِساً أَهْلَكْتُهُ ✿ وَإِذَا هَلَكْتُ فَعِنْدَ ذَلِكَ فَاجْزَعِي (۱)

ابن‌مالك دراين مورد ميگويد :

وَالنَّصْبُ حَتْمٌ إِنْ تَلَا السَّابِقُ مَا ✿ يَخْتَصُّ بِالْفِعْلِ كَإِنْ وَ حَيْثُمَا

رفع «وجوباً» (۲)

دروقتيكه بعدازاسم مشغول‌عنه كلمه‌ذكرشود كه‌نگذارد فعل‌بعد در اسم‌قبل عمل كند در آن‌موقع رفع‌مشغول‌عنه واجب‌است .

معمولا اين‌كلمات نميگذارندمشغول عنه‌معمول فعل‌بعدباشد.

اداة شرط - اداةاستفهام - اداةتحضيض - لام‌ابتداء - كم‌خبريه - حروف مشبهة بالفعل - موصول - واوحال - مانافيه - اذافجائيه .

۱ - اَلصَّدِيقُ إِنْ زُرْتَهُ يُكْرِمْكَ ۲ - اَلْعِلْمُ هَلْ أَتْقَنْتَهُ ۳ - أَبُوكَ هَلَّا احْتَرَمْتَهُ

۴ - اَلْأُسْتَاذُ لَأَنَا مُكْرِمُهُ ۵ - اَلْفَقِيرُ كَمْ أَعْطَيْتُهُ ۶ - اَلْكَسْلَانُ إِنِّي عَاقَبْتُهُ

۷ - زَيْدٌ الَّذِي ضَرَبْتُهُ ۸ - سَافَرْتُ وَالشَّعْبُ يَنْهَاهُ الْخَطِيبُ عَنِ الْحَرْبِ

۹ - زَيْدٌ مَا لَقِيتُهُ ۱۰ - دَخَلْتُ فَإِذَا الْوَلَدُ يُوَبِّخُهُ أَبُوهُ

درتمام اين‌امثله مشغول عنه رفعش واجب است زيراافعال بعدبواسطه موانع نتوانسته‌انددراسم قبل عمل كنند .

نصب «مختاراً» (۳)

درموارد ذيل مشغول عنه بنصب خوانده ميشود (مختاراً) اگر برفع هم آنرا بخوانيم جايزاست .

۱ـ دروقتيكه‌بعد ازفعلى‌واقع شود كه‌دال‌برطلب است(درموردامر-نهى- ودعا)

أَبَاكَ أَكْرِمْهُ   اَلسَّائِلَ لَاتَنْهَرْهُ   أَخَاكَ وَفَّقَهُ اللّهُ

---

(۱) ترجمه: اى‌زن براى‌اموال نفيسى كه‌من‌از بين‌ميبرم‌جزع‌مكن، جزع تو بايد درآنوقتى باشدكه من‌از بين‌ميروم .

شاهددر نصب مشغول‌عنه‌است (منفسا) كه بفعل‌مقدر منصوبست.

۲ - در وقتیکه قبل از آن ذکر شود اداتی که غالباً بافعل همراهند (همزه استفهام - اذا زمانیة - حرف نفی)

أَزَيْداً ضَرَبْتَهُ　　اِذا زَيداً تَلْقاهُ فأكْرِمْهُ　　ما زَيْداً لَقيتَهُ

۳ - دروقتیکه بعداز جمله فعلیه واقع شود مشروط باینکه بین عاطف واسم مشغول عنه کلمه فاصله نشود (۱)

قامَ زَيدٌ وعَمْراً اَكْرَمتُهُ (بی فاصله بنصب)　　قامَ زَيدٌ و اَمّا عَمْرٌو فاكْرَمتُهُ (بافاصله برفع)

وَاخْتيرَ نَصْبٌ قَبْلَ فِعلٍ ذِي طَلَبِ　　وَ بَعْدَ ما اِيلاؤُهُ الْفِعلَ غَلَبْ

وَ بَعْدَ عاطِفٍ بِلا فَصْلٍ عَلَى　　مَعْمُولِ فِعْلٍ مُستَقِرٍّ اَوَّلا

رفع «مختاراً» (۴)

در این جمله « زَيدٌ ضَرَبْتُهُ » کلمه ذکر نشده که مشغول عنه را از فعل بعد منصرف کند یعنی همراه آن اداتی نیست که آنرا بجبر بابتدائیت سوق دهد هم مرفوعاً قرائت میشود وهم منصوباً لکن از آنجائیکه ترجیح در عدم اضمار است رفع را بر نصب مقدم میدارند. دراینگونه موارد یعنی موردی که با اسم همراه نباشد آنچه ایجاب نصب میکند وهمراه نباشد آنچه ایجاب رفع میکند ونه آنچه نصب در آن ترجیح دارد مشغول عنه مختاراً برفع قرائت میشود.

وَالرَّفعُ فِي غَيرِ الَّذي مَرَّ رَجَحْ　　فَما اُبيحَ افْعَلْ وَدَعْ مالَمْ يُبَحْ

رفع و نصب برابر (۵)

رفع ونصب مشغول عنه در آنوقتی یکسان است که در ما قبل جمله گذشته باشد دارای اسم وفعل (صدر جمله اسم - عجز آن فعل) مشغول عنه بصدر عطف میشود

---

(۱) در این دو آیه مشغول عنه منصوب است
يدخل من يشاء في رحمته «والظالمين» اعدلهم عذاباً اليما .
فريقاً هدى «وفريقاً» حق عليهم الضلاله .

(۲) عجز: جزء جمله

مرفوعاً قرائت میشود زَیدٌ قامَ وعَمرٌو اَکرَمتُهُ بعجز عطف میشود به نصب قرائت میشود زَیدٌ قامَ وعَمراً اَکرَمتُهُ

وَاِن تَلا المَعطُوفُ فِعلاً مُخبِراً ... بِهِ عَنِ اسمٍ فَاعطِفَن مُخَیَّراً

وضع مشغول عنه باعوامل که جاری مجرای فعلند

راجع به عمل اسم فاعل واسم مفعول مفصلا بحث کرده‌ایم اگر درجمله که عامل اینده بودند ومشغول عنه وجودداشت اگر اسم فاعل بمعنای ماضی باشد درمشغول عنه عملی ندارد باید برفع خوانده شود وچنانچه بمعنای حال یااستقبال باشد نصب مشغول عنه (بنابراعمال) جایز است .

زَیدٌ اَنَا ضارِبُهُ اَمسِ ... زَیداً اَنَا ضارِبُهُ الآنَ

اگر دروصف الف ولام باشد الف ولام مانع است که وصف درمشغول عنه عمل کند .

زَیداً اَنَا الضّارِبُهُ (غلط) ... زَیدٌ اَنَا الضّارِبُهُ (صحیح)

وَسَوِّ فی ذَا البابِ وَصفاً ذا عَمَل ـ بِالفِعلِ اِن لَم یَکُ مانِعٌ حَصَل

تنازع

اِذا کُنتَ تُرضیهِ وَیُرضیکَ صاحِبٌ ... جِهاراً فَکُن لِلغَیبِ اَحفَظَ لِلعَهدِ (١)

دربعضی ازجملات دیده میشود که دوعامل بریك معمول روکرده‌اند یعنی در جمله دو عامل هست ویك معمول وهریك از آن دوعامل را از آن خود میدانند چون درهیچ موقع یك معمول بیش ازیك عامل نخواهد داشت لذا این دوعامل برسراین معمول نزاعی هست وبهمین جهت این مبحث را مبحث تنازع میخوانند .

ترکیب: اذا شرطیه، کنت از افعال ناقصه ضمیر اسم آن، ترضیه فعل و فاعل و مفعول، فعل شرط خبر آن (ضمیر بارز عائداست برصاحب) و او عاطفه، یرضیك فعل و مفعول، صاحب فاعل، جهاراً (عیاناً) منصوب بنا برظرفیت، فاء رابط جواب شرط، کن از افعال ناقصه ضمیر اسم آن، فی الغیب جار و مجرور متعلق به کن (الف و لام عوض از مضاف الیه است ـ غیبة) احفظ خبر کن، للعهد جار و مجرور متعلق باحفظ .

ترجمه: همچنان که درظاهر برفیق خود اظهار محبت کرده واورا ازخود راضی میکنی و او نیز بتو محبت کرده ودرپی ارضاء خاطر تواست درغیبت او نیز نسبت بعهدی که با او داری وفادار باش .

التنازع عبارة عن توجه عاملين الى معمول واحد متأخر عنهما.(۱)

۱ - ضربني واكرمني زيد ۲ - ضربت و اكرمت زيداً

۳ - ضربت و ضربني زيد ۴ - انا قاتل و ضارب زيداً

درجمله اول دوفعل (ضرب واکرم) احتیاج بفاعل دارند دو عامل هست یك معمول. درجمله دوم دوفعل احتیاج بدومفعول دارند یك مفعول بیشتر در کلام نیست.

درجمله سوم یك فعل طالب مفعول است (فعل اول) و یك فعل طالب فاعل ، یك اسم مرفوع فقط در کلام ذکر شده است (زید).

درجمله چهارم دوشبه فعل طالب دومفعولند ، در کلام یك مفعول ذکر شده است (زیدا) درامثله فوق نزاع دو عامل برسر فاعل یامفعول بود ممکن است این نزاع بر سر اسم مجروری باشد «استنرت وارتشدت بعلمك» هردوفعل طالب اسم مجرورند.

نظر بصرین و کوفین

از آنجائیکه یك معمول بیش از یك عامل نخواهد داشت درمورد عامل معمول باب تنازع بین نحویین اختلاف نظر هست.

بنظر کوفین معمول از عامل اول است زیر اعامل اول برای اخذ این معمول اولی است.

وقال الكوفيون اعمال الاول اولى لانه اول الطالبين و احتياجه الى ذلك المطلوب اقدم من احتياج الثاني.

نظر بصرین این است که معمول از عامل دومی است زیرا این عامل نزدیك بمعمول است.

وانما اختار البصريون اعمال الثانى لانه اقرب الطالبين الى المطلوب

شیخ رضی مینویسد آنچه من تحقیق کردم در کلام عرب اعمال عامل دوم بیشتر است.

والثاني اولى عند اهل البصرة واختار عكساً غيرهم ذا اسرة

دراین جمله «یحسن ویسیء ابناك» اسم مرفوعی که در آخر جمله است (ابناك)

(۱) قید آخر ؛ جملات ذیل را ازموضوع موردبحث خارج نمیکند .
«ایاك ضربت واکرمت - بك قمت و بك قعدت - زیدا ضربت وقتلت»

بعنوان فاعلیت مرفوع است دوفعل ماقبل احتیاج بفاعل دارند این فاعل بهریك از آن دو نسبت داده شود صحیح است الاینکه باید برای فعل دیگر فاعلی از ضمائر بازر متناسباً در نظر گرفت زیرا اصولا حذف فاعل جایز نیست و **اَلْفاعِلُ مُلْتَزَمُ الذِّكْرِ**

حال اگر فاعل را بفعل اول نسبت دادیم جمله بدین صورت خواهد بود **يُحْسِنُ وَيُسِيئَانِ اِبْنَاكَ** و اگر بفعل دوم نسبت دادیم جمله بدین صورت خواهد بود **يُحْسِنَانِ وَيُسيءُ اِبْنَاكَ**

بهر حال یکی از این دو شق را باید اختیار کرد زیرا جمله اول بدان صورت صحیح نیست .

تذکر ۱ - چون کسائی حذف فاعل را جایز میداند از نظر وی نیز جمله اول صحیح است .

تذکر ۲ - فراء هم چون توجه دو عامل را بر اسم ظاهر جایز میداند جمله بنظر او صحیح است .

تذکر ۳ - حکم نایب فاعل نیز در این باب عیناً مانند حکم فاعل است .

نزاع نسبت باسم منصوب و حکم آن

اگر مطلوب عامل غیر مرفوع بوده باشد (مثال ۲ - ٤ -) یعنی عامل طالب مفعول باشد اگر مفعول عمده در کلام نباشد (مفعول ظن و اخوات آن نباشد که در اصل مبتدا و خبر بوده‌اند) وطالب هم فعل اول باشد اضمار در فعل جایز نیست یعنی لزومی ندارد ذکر ضمیر دنبال فعل بنا بر این میتوان گفت **ضَرَبْتُ وَضَرَبَنِي زَيْدٌ** «یا» **مَرَرْتُ وَمَرَّ بِي زَيْدٌ** لزومی ندارد که گفته شود .

ضَرَبْتُهُ وَضَرَبَنِي زَيْدٌ وَمَرَرْتُ بِهِ وَمَرَّ بِي زَيْدٌ .

لکن اگر طالب فعل دوم باشد اضمار واجب است (ذکر ضمیر در فعل دوم واجب است) باید گفت **ضَرَبَنِي وَضَرَبْتُهُ زَيْدٌ وَمَرَّ بِي وَمَرَرْتُ بِهِ زَيْدٌ .**

پایان کتاب

✡✡✡✡✡

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي هَدَانَا لِهٰذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا اَنْ هَدَانَا اللّٰهُ

فهرست

فهرست اسماء و اعلام